



هذا الكتاب من كتب  
الشيخ محمد باقر  
العلوي

**بسم الله الرحمن الرحيم**  
**الحمد لله الذي جعل العلم نورا**

أما بعد هذه الكلمة التي هي في الحقيقة مقدمة على ما ذكرناه من  
و بعد هذه الكلمة التي هي في الحقيقة مقدمة على ما ذكرناه من  
ثم هذه الكلمة التي هي في الحقيقة مقدمة على ما ذكرناه من  
ولما كان في هذه الكلمة التي هي في الحقيقة مقدمة على ما ذكرناه من  
فخرج حاج محمد باقر الخليلي من مدينة مشهد  
في سنة ١٢٨٢ هـ الموافق لـ ١٩٦٥ م  
على يد الحاج محمد باقر الخليلي

بازرسی شد  
۱۶ - ۲۷



کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	مجموعه رسائل
مؤلف	
شماره ثبت کتاب	
شماره قفسه	۶۵۸۸۱
تاریخ ثبت	۱۳۸۲
بازدید شد	۶۲۷۱

غنی و فهرست شده  
۶۲۷۱







والتي ذكرنا ان شتمت بدو مرضه شرار الشرب **الكلية الثانية عشر** اذا كانت على الجانب الايمن فترية لا توضع كذا  
 فاعلم ان صاحبها يموت لثقل قلبه في اول مرضه **الكلية الثالثة عشر** اذا كانت على الجانب اليسر فترية كذا التكون في عظم اخر قبل  
 فان صاحبها يموت اسهت في شربها وانه اذا كانت في عظم اخر في **الكلية الرابعة عشر** اذا كانت في عظم اخر في  
 بكرة فهو ان الرغيف يموت اسهت في شربها وانه اذا كانت في عظم اخر في اول مرضه وانه اذا كانت في عظم اخر في اول مرضه وانه اذا  
 والاعطى الباردة شفا شديدا **الكلية الخامسة عشر** اذا كانت على الصدر فترية شفا فان صاحبها يموت في الرقبة في اول مرضه  
 وذلك ان يعرف في اول مرضه شدة في عظمه يستغفر من عظمه **الكلية السادسة عشر** اذا كانت في وسط الرقبة في اول مرضه  
 كالحوزة وهو في عظمه ان صاحبها اذا ارعاه في اول مرضه وانه اذا كانت في عظمه في اول مرضه وانه اذا كانت في عظمه في اول مرضه  
**الكلية السابعة عشر** اذا كانت في الصدر ورمحها كذا البعثة فاعلم ان صاحبها يموت اسهت في شربها في اول مرضه وانه اذا كانت في عظمه في اول مرضه  
 وذلك ان يعرف في شدة البعثة في عظمه في اول مرضه وانه اذا كانت في عظمه في اول مرضه وانه اذا كانت في عظمه في اول مرضه  
 اليسر فترية الفاعل ان صاحبها يموت اسهت في شربها وانه اذا كانت في عظمه في اول مرضه وانه اذا كانت في عظمه في اول مرضه  
 شديدة فترية في الرقبة في عظمه في اول مرضه وانه اذا كانت في عظمه في اول مرضه وانه اذا كانت في عظمه في اول مرضه ١٧٩٥

## السئلة في علامات الرجلين في الحية

### باب علامات الرجلين في الحية

ويغفر ان الاولاد كالحمام تدبر الرقبة في المارث ان يعرف اسلم المرض لم يمسك او قصر لم يولد في عظمه في اول مرضه  
 اولاد في اربعون ذلك الجوان وباتر في عظمه في اول مرضه في المارث ان يعرف اسلم المرض لم يمسك او قصر لم يولد في عظمه في اول مرضه  
 وذلك ان يعرف في عظمه في اول مرضه في المارث ان يعرف اسلم المرض لم يمسك او قصر لم يولد في عظمه في اول مرضه  
**في علامات الرجلين في الحية** في اول مرضه في عظمه في اول مرضه في المارث ان يعرف اسلم المرض لم يمسك او قصر لم يولد في عظمه في اول مرضه  
 النام في شدة في عظمه في اول مرضه في المارث ان يعرف اسلم المرض لم يمسك او قصر لم يولد في عظمه في اول مرضه  
 نحن في عظمه في اول مرضه في المارث ان يعرف اسلم المرض لم يمسك او قصر لم يولد في عظمه في اول مرضه  
 اسلم في عظمه في اول مرضه في المارث ان يعرف اسلم المرض لم يمسك او قصر لم يولد في عظمه في اول مرضه  
 البعد ان يعرف في عظمه في اول مرضه في المارث ان يعرف اسلم المرض لم يمسك او قصر لم يولد في عظمه في اول مرضه















الترتيب		لايفر لانيفر المتوسط		الاجيئة	
١	٢	٥	٢	٣	٤
١٢	٤	١١	٩	١٠	٦
١٩	١٥	١٦	١٣	١٦	١٣
٢٠	٢١	٢٢	٢٠	٢٢	١٩
٢٣	٢٥	٢٩	٢٦	٢٩	٢٥
٢٦	٢٢	٣٥	٣٢	٣٢	٣١

م	كع	عم	هال	لاد
حم	لم	علام	نام	

فرستادند از آنجا که از او هم دستور و مصلحتی نداشتند  
از کجای آنجا که از او هم دستور و مصلحتی نداشتند

الامر	سهم	حد
عشر	مهم	مهم
امر	والمهم	المهم

✓







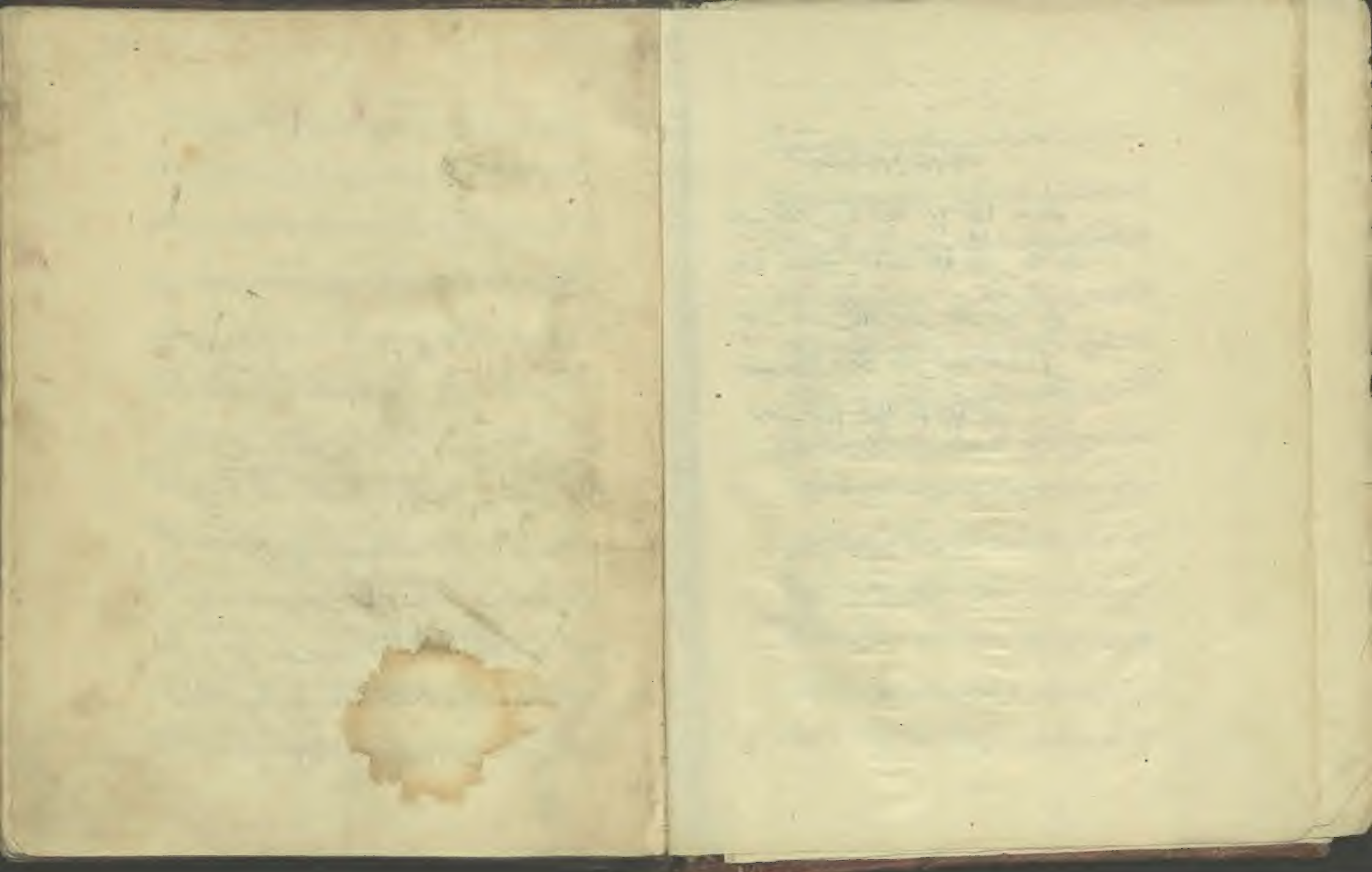
اللهم صل على محمد وال محمد وعافني من ليلاء كذا ايضا مرتين  
الحمد لله الذي عافني مما ابتدك به ولو شاء الله لفعل بي نصيبا  
اللهم بعوذك من الطعن والظعن وعظيم الموباء في الامل  
والنقن والولد الله اكبر الله اكبر عدد ذنوبنا حتى تغفر اللهم شفيع  
نبينا محمد ملينا والقيصاد غمنا ولا تدمرنا يا ارحم يا كوج يا كوج  
ايضا بخواند اللهم يا الله يا ولي الولا يا كاشف لفتة البلاد  
يا الله يا الله يا الله الامان الامان الامان من طاعون و  
الوباء محي محمد المصطفى ومحى المرئى ونجى فاطمة الزهراء ومحى  
الحسن المجنب ومحى الحسين الشهيد كويلاء الامان الامان الامان من  
الطاعون والوباء يا الله يا الله يا الله احفظنا من كل شدة و  
مخيفة ومن شدة مثله الطاعون والوباء بفضلك وجودك يا  
وكرمك يا ارحم الراحمين ايضا بخواند يا من لطيف لم يزل اللف بنا  
فما نزل است القوي غنا عن فضلك يوم الخلال اخضر اطحى حوالى الوباء  
المصطفى والمرضى وانباهها والفاطمه من بقيا الامانت العزى بنا

ادفع بهم حوالى الوباء محمدا عينا الى اسلك بحجة المحمسة التي  
جربيل وهو محمد وعلى وفاطمة والحسن والحسين ان يخطي من انا  
الدين والاخوة محي محمد والدا الطاهرين ايضا هكاهنا سال جليل  
ارمخاره ومفاسد وبلاد الامن يشهد ليدرس الله هذه سنة جليل  
وانت ملك ندي خبرها وخبر ما فيها واعوذ بك من شرها  
وشر ما فيها واستكفيك مؤثها وشغلها باذو الجلال والكرام  
درنجيد من فقرات رايصد وشخص من مرتبة نجا نديا مقلد القلوب  
والاصهار بامدبر الليل والنهار يا محول الحول والاحوال  
حول سوء حالنا باحسن حال يا الله ٣











ترجمه طایفه رضاعیه السلام در مدح و ثناء بن محمد مصطفی علیه السلام  
بسم الله الرحمن الرحیم و به استغفار

این رساله ایست در سوره و حفظ صحیح شناختن علت و تدبیر علاج آن و آنچه مؤثر است بدان  
و تقدیر علاج مفقوده آنکه روزی مأمون عتباتی با جمعی از فضلا نشستند استماع سخنان ایشان  
و حضرت امام همام علی ابن موسی الرضا علیه السلام حاضر شد مأمون مأمون رو به آنحضرت نموده گفت  
ای احسن چه میفرمایید درین فصول که ما میخوانیم و میسر کنیم علیه السلام فرمود درین علم تجربه  
حاصل گردیده و از بعضی از سلف شنیده ام بنام تو مخصوصی که کم که قاعده مقام تصنیف بزرگ باشد چون  
مأمون از هر دو برت و آن حضرت بمانند نوشته از مأمون از پنج رسیده که سال که در حد فزونیه  
بنا میفرستد امام علیه السلام این رساله را فراهم آورده برزوی فرستاد و ای بنده اعلم با این رساله

در مدح

لم یزل العبد المومن بهلاء حتى جعل له دواء ليعالج به راء آخر الحیث خلاصه کلام من سحر نظام امام علیه السلام  
بدان ای میگردید که در ابتلا شربت بنده مومن را بدر فی مکر آنکه آن را دوائی قرار داد که معبیه  
کند بدان دوا و شفا یابد به تحقیق که اجسام انسانیت که عبارتست از هیكل محروس برشال  
محکمتیست و پادشاه جسم بجزیست که آن قلب محبط است که عبارتست از روح و روح و روح  
حیوانیست و جهری لطیف که جبراته از قلب بر خط شش این بجمیع اعضا برساند و تعال  
و کارکنان و بندگان این پادشاه عروق و پرده مانند بعضی آشکار و بعضی پنهان و دماغ است  
و خانه ملک و لایست و زمین او حیدر است و اعراف و انصار و رعایا و هر دو دست و پا  
و چشمان و گوشها و زبان و لبهای است و خزانه ملک معده و شکم است و سر پرده او صدر است  
و هر دو دست و دو معین و دو کار او که نزدیک میزند و میگردانند و عمل میکنند بدانچه مأمور میشوند از جانب  
ملک و پادشاه بفرمانند و هر که نقل میکنند ملک را هر جا که خواهد و اراده کند و هر چه چشم دلالت میکنند و راه  
میزنند بر آن چیزی که از او غایب شود برای آنکه پادشاه از درای حجاب و دلالت و راهنمایی ایشان  
آنچیزی بفرماند رسید و چشمان بفرماند و هر آنکه و کمربان او هر دو گوش است و داخل نمیکردانند و دست ملک  
مگر کسی که مرافق و دست ملک باشد از برای آنکه قادر نیستند بر آنکه داخل گردانند شخصی را بر ملک مگر



اگر مأمور و ناذون شرع از جانب او هرگاه خطا بکند بهر ایستادن ملک ساعتی تا غلبه پس نماند که ترجمان است فرمان و بهر جواب و این زبان مستغنی نیست که معجزات  
 لبها سعادت و نهان و آلات و ادوات بسیار که بعضی از آن سواد می باشد و بجز  
 معده و موهنه و یاری لبها و لبها را نیست قوت مگر میاری نهان و بجهت ام ازین ادوات  
 مستغنی نباشد از یکدیگر بلکه هر یک به یکی محتاج است در تنظیم سخن و کلام میگویند  
 و سخن زینت کلام مگر بگردیدن او به نغمه بینی که بزرگتر است و میدانست در نمانی از برای آنکه گفت  
 زینت مبدع کلام را چنانکه نفع و بار کردن درنی و این هر دو منفذ در چهار زبان است بر مثال او است  
 و این دو است بر مثال او در بدنند و هرگاه را بیکه و طبع و زید و دود است میدانند و میگویند و میرسانند بلکه  
 و هرگاه را بیکه که بهر آید در حال آن در را بگردند و مانع شوند تا آن بوی نیست بجز پادشاه نرود و در این ملک  
 ثواب و عذاب است پس عذاب او شدت از عذاب ملوک ظاهر و قاهره در دوزخ و دنیا و ثواب او  
 افضل است از ثواب ایشان اما عذاب له خزن و غم است و ثواب او فرح و شادی است و اصل  
 منبع آن خزن و طحال است که سپرز باشد و اصل فرح و در ثبات است که عبارت است از شادی که  
 که پادشاه باشد که شاد و کلیتین که عبارت است از نگرده که خانه شادی است در دوزخ است که

نقل

مستقله بهی و وجه پس از آنجا است که در وجه انار و علامت فرج و خون و هر یک از این را را  
 را بهی است و هر چه است از غزال بهی ملک و از ملک بهی غزال دلیل و مبدع این کلام است که  
 هرگاه شخصی دو اتنا دل کرد می کشند این عروق و در را بجای داد که در باشد بیاری و اعانت  
 آن حضرت فرمود که تحقیق بدانکه حبس را در می نبرد از رضی طبع است هرگاه مستعد می شود بهر است و در  
 سموری و آب دادن او روشی که آب را از دهان طبعی که خنق شود و کم نشی طبعی که نشد با نه  
 و چون همیشه بهر است از شول با شنی ریج از بسیار شود و حاصل او پاک و پاکه کرد و در غزلش سینه در خرم  
 و در خاش تا زده باشد و جو تا پیش روان کرد و اگر اهل و غافل تا از آنچه نه کرد شد آن از رضی غل  
 شود و در و یکا نرود پس جسم را در این قبل است و بسبب نه بر در غذا را در تحقیق است اصلاح میاید  
 و صبح میزند و عافیت میاید و بکره جبهه و جسم **پس** نظر کن و ملاحظه نمای این که آنچه موافق خراج  
 و مده و تابش و تقویت بدن بهر که کند و موافق طبع تو باشد طلب کن و غذا چون بسیار خوری  
 در دوزخ چون اندک خوری و در از تنب خوراک نگاهدار هم در وقت و در وقت و بگردان او را غذا پس  
 بدان که رستی که هر یک از این طبایع آن دوست میدارد و شکر و محال خود را پس غذا ده آن  
 چیزی که شکر کل و من بهر که نباشد و اگر فریاد در طعم و تنای نه زیاده را رفته و در انداز آن زیادتی غذا







درین ماه از خوردن نهایی باد و آنچه از فضل بسته باشد مثل ترشی و گوشت نهایی نهایی دور مقام  
 روشن بخار دارند و این میدان آب بنامش و بگویند که نهایی خوشتر و برتری خوش از آب ماه درجی  
 برج جزا که آخر ماه بهار است سی در دست صاف می شود و نهی باد و نهی واقع شده درین ماه از خوردن  
 چیزهای شور و گوشت نهایی غلیظ آنچه که مرغی که پخته و گوشت کاه و شتر و نافع است درین ماه تمام فتن  
 در اول ماه و مکرده است پیش از خوردن غذا ریاضت کشیدن مثل زدن و حرکت عین خزان ماه  
 برج سرطان سی در دست بر طرف می شود و میرود در این ماه سلطنت و صراحت بقم و کم می شود و دست  
 و تنی صغرا باید باز دارند و خود را از تعجب و شگفت کشیدن و خوردن گوشت و مکرر است نمودن  
 بر آن و بگویند مشک و غیره و نافع است درین ماه سبزیها و باید نهی از آنچه که در حدیث واقع شده  
 که لا انفلس الهیة با فان فیما طل من طلال البخته که مهند با کاسنی باشد و در حدیث نهی دارد  
 سنده که هرگاه شخصی شایسته و غایب که بدان تعفت و درق کاسنی باشد نایل میشود و نافع است از این  
 او در هر وقت که از قطرات بخت است و بقله الحقا که خفته است و قاع که بخار در دست و  
 شیر خشت و میره های تراستفان نیند و میره های ترش همچو گوشت بنگاله که در سینه باشد و اصل شده  
 باشد و صبی که در آن صغیر تر باشد و از غیر مرغ صفا و نهی و درج و کبک شیر و ماهی تازه نموده ماه برج

که با آن

سی یک در دست درین ماه حرارت شدت پیدا کند و آبها فرو میرود و کم شود باید استعمال کنند و بیشترند  
 آب سرد نهی است و بخورند درین ماه غذای لطیف که سریع اللحم باشد و آب شنبلیله و بزرگ که آب  
 مرغ نمایند در شش آب و آن بعد از وقت است و بخورند غذای لطیف که در ماه خزان در گوشت و  
 استعمال کنند درین ماه از نهی خوش و ریاضت خوشتری با رده و طبع است برج سبزه که  
 آخر ماههای تابستان است سی در دست در این ماه است و باید بویها و بر کینه می شود و مکرر در آب شنبلیله  
 و بر اصلاح می باید مزاج بسبب تجدید یعنی استعمال آب شنبلیله و نافع است درین ماه  
 است میدان سینه تازه و باید که اجتناب کنند و در خوردن و در شش و در ریاضت باید کشند  
 و اگر سینه که با الطبع برود باشد ایلول برج میزان که اول ماههای پخت خزان است سی در دست  
 درین ماه هوا خوش و تازه می شود و تقویت می باید سلطنت شدت و حدت سودا و صغیر است  
 سهل و نفع میرساند درین ماه خوردن شیرینها و حلواها و اقلام گوشت نهایی معتدله که نهی از  
 سینه که کرده باشد و اجتناب کردن از گوشت کاه و دامت نمودن بر خوردن برین و دخول  
 حمام و استعمال کنند بوی خوشی که معتدل باشد و اجتناب نمایند از خربزه و خیار و از ترش ترش  
 برج عقرب سی یک در دست درین ماه بادهای مختلف نفس میند و بادها میوزد اجتناب باید کرد



در آن از قصد و حجت کردن و شرب و داغ کردن در آن جمیع و نفع است خوردن کثرت غلبه  
 و انار شیرین و خوردن میوه با بعد از طعم و استعمال کشتنهای مطبوخه نیز برای آن نیک است  
 که در دیک میان لخته مشک کشیز و نفع و زیره و شنب و باید در میانه آب کم بیاورد و هم در آن  
 در میانه ریخته کشیدن شربین لکتر بر ج قوس که اگر ماهی خزان است کسی در آن نه  
 و موسم باران باید بسیار باز دارد و در اوین ماه از آن کشیدن آب شرب و کم در حمام داخل کردن و  
 مرکب جمیع نرنگه و هر صبح جرعه از آب گرم بپاشد و در اجتناب نماید از خوردن بقول کفری  
 و هر چه که تره بزرگ است کافور الاول بر ج صبی که اول ماه رستمان است سی بکر و در آن قه پیدا  
 میکند و در آن سر و نفع میدهد و در آن هر چه که ذکر کردیم در شربین لکتر و حذر باید کرد در میانه از خوردن  
 طعام سرد و باید پرهیز کرد از قصد و حجت و استعمال باید نمود در این ماه غذایا و طعمی که گرم باشد  
 در اصل قوه و طبیعت و بالفعل که بحسب حرارت آنش که پخته باشد کافور الاول و لکتر بر ج  
 قوه میاید و در آن غلبه غلبه سرد و است از آب کشیدن جرعه از آب گرم بپاشد و جمیع کردن و نفع است در آن  
 خوردن سرد با که در آن بقول صاده و اصل است و هر چه که در آن نفع است و نفع است در آن ماه دخول حمام در اول ماه  
 و با لیلین روغن در بدن و آنچه مناسب باشد و حذر باید نمود در میانه از شرب زرا کشیدن و خوردن ماهی تازه و شیر

بسم الله

شب طاه بر ج حوت که اگر رستمان است بیست و شش روز در آن با دمای مختلف میور و باید پرهیز  
 در میانه طعام میور که از زین و صبری میور و عود که گناید از زین و صالی باشد و نفع است در آن ماه خوردن کثرت مرغ  
 و سیر و صید با و مسره های خشک و شیرین است باید کم تناول نمود و هر وقت در میانه حرکت بسیار و نزد و حجت  
 کشیدن اما مشقت است که در آن شرب آن و بسیار نفع آن اگر استعمال کند و شرب  
 غایب است بعد از طعام جهت حفظ صحت و تحقیق که ذکر کردیم آن کثرت در پیش خور و فصل است و آن است  
 که فراگردند از میور میور و در طل و زین و بکلیب خند و ظریفی بر آب صاف که بعد از چهار کشت است و باید در  
 رستمان است و روز و آنکه از آن دور است و در آن یک شرب میور و بعد از آن بکر و از آن در دیک بکر و در آن آب  
 باران یافت شود و بهمن و اول آب شیرین و صاف و براق سبک و در آن آب انقذار لطیف باشد که  
 قبول کند با آن چیزی که عارض او شود از سخونت و برودت و این قبل حرارت و برودت دلالت میکند بر  
 حقیقت آب و برین تا آنکه از بلعها منع برآید باشد و نفعی باید بعد از آن بپاشد و صاف سازند آب آنرا  
 و سبک کنند پس و بکر و دیک کنند و در لوبت ناله و فراگردند چو با و از آن که کند که معیار آن باشد که قوت باقی ماند  
 با نشان بپوشاند و بر آنش که هر چه کشیدن بر روشنی که تند باشد تا آنکه نشان او برود و باقی ماند یک شرب  
 آن بعد از آنکه از آن غسل کند که کحل حاصل شده باشد بکر طل و آن غسل مصطفی است پس ج جند از آن که کند







از مرقه صفوات و اسفل قدم از مرقه سرادست و بدان بایمیر که بدستی که جواب پادشاه و مانت و قوام حید  
 وقت آن از دست پس هرگاه اراده خواب نماند باید که لوله برپهوی در است خواب و بعد از آن بکری بکسب  
 حاجتین بر خیزی از خوابگاه خود بر جانی که ابتدا نموده بودی بکسب و عادت نماند نفس خود در بخت نشستن بدست  
 و بعد از آن داخل شوی بکسب از هر فضا صحت و در تک کنی در او بقدر احتیاج و درازا ممکن ملک خود را در آن  
 بدستی که ملک طویل و در خلا موجب جدت داده الیغیر است و بدان بایمیر بقریبی چو باها بچند ترا که کردن چو باها  
 درستی که بلامید و در صانع میبازد دندانها را و لوی و من را خوش میبازد و در کشت بن دندان را خوش میکند  
 و میروید و کشت در آن و نفع میدهد بن دندانها را هرگاه به اعتدال باشد و بسیار ترا که کردن که از حد اعتدال  
 بیرون رود و نجو و زکند و خواهد که بکسب سبب بخت و تن دندانها و چندین آن میبود و ضعیف میبازد  
 اصل و بن دندان را پس کسی که اراده محافظت دندانها کند خواهد که بکسب حکم باشد باید که در اکثر رخ  
 کا و کوچه را و در زمانه و کز نایب که بدستی که از دست که حاصل میبود و سعد و کسب و سبب و حجت الا که بدستی که میبود  
 در مجوز و در عوضتی است و اجزا که کور باید که مادی باشند و در آن طبع دندانانی بر جوفی از اجزای دندانها  
 پس گوید همه را نرم و بر بن دندانها باشد بدستی که نگاه میدارد دندانها را و می حفظ میباید اصل و بن دندانها  
 از آفات که حاصل میبود بدان و کسی که اراده نماید که سفید گرداند دندانهای خود را و اگر در جوفی از دندانها و مقبل  
 دندان

دست و بن دندان را که کف دریا باشد و هر دو را بهم بد و استمال کند بدندان و بدان و نگاه باشد که لوله ال  
 انسان را بمرتب قرار داده است خدای تعالی است که بقدر کسب بدست آن پادشاه کسب و در بن  
 شهاب و جواز است و حسن او و بهار و دعوت است و سلطنت و هم در جسم است بعد از آن حالت  
 و در وقت و آن از پادشاه کسب باسی سالی که در بن حالت سلطنت دارد و حدت صفاتی و فنی غایب است و  
 همیشه بدست تا آخر سن و حالت سیم از سالی کسب تا شصت سالی که کمال تا عمرت و در بن  
 سلطنت حدت سرادست و آن سن معرفت و ریز که حکمت و فطانت در کارها و نظام دادن امور  
 و حجت و فکر و نظر و حلق امور و صدق رای و ثبات الحاکم یعنی اطمینان قدر و تصرفات است بعد از آن حالت  
 چهارم است و در بن سن غایت سلطنت بنم و در بن حالتی که نمیکرد و در آن حالت مکر بهم و ناخوشی غلبه و شربت  
 و تنگ دل و جبر از بدان نقصان وقت و فساد و در بودن و زینت و بخت کسب نماید و در بن جزی مکر  
 بناقل و معاودت و با کشت بر آن چیز و خواب میکند نزد خواستن مردم از خواب بیدار است و بکام خواهد بود  
 و متذکر و یاد دهنده و قیام احوال کشته را و فراموش نمیکند و بختی که عادت میزد و عهد و عهد و او که می شود  
 رویدن موی و ناخنهای او و همیشه چشم او در انعکاس که مراد عکس خواهد داد و بدست بواسطه  
 در بن سن بنم سلطنت دارد و لوله با خود بدست و در دوت و جمودیت موجب فنا و هر جسم است استیلا



حیاه قوت معنی در خیال جسم و تحقیق که در مردم هر امر را جمیع آن چیزی که محتاج باشد به تن و از غذا و دارو و  
 و آن چیزی که واجب است که بفعل او در اوقات و محل وقوع **در وقت** پس هرگاه در راه کنی چیست را باید که  
 چیست کنی و نظریه در آنکه هرگاه که نسبت ترقی و ارتفاع است بهرستی که درین حال اصلاح و تصحیح است  
 برای بدن و پس هرگاه که نقص باشد ماه چیست کنی مگر در حال اضطرار زیر آن خون نقصان پیدا کند نقصان  
 در آن و می شود بزیادتی ماه و کسی که چیست کند باید که چیست کند بقدر و اندازه آنچه از راه او گذشت باشد مثلاً اگر کسی در وقت  
 رسیده باشد در هر وقت روز یکبار چیست کند و کسی که سالی از راه او گذشت باشد در هر روز یکبار چیست کند  
 و همچنین اگر یکبار باشد در هر چهار روز یکبار چیست کند و آنچه زیاده باشد برای قیاس کند و به آن یابید که از یکبار چیست  
 خون را که از کهای کوچک که سه در وقت در وقت و در وقت این کلام و آنچه در کلام آن است که ضعیف تر شود  
 قوه در چیست نفوذ که آن چیست کرد است و نافع است از برای نقل و سکنه است و چیست از غنای که بیانش  
 سبک میگرداند و در وقت را و این وقت از برای وجع دندان و آنچه قائم مقام و نیت مناجات  
 شود فصد است و جمیع مذکورات و گاه است که چیست وقت نفع میدهد قلاع را که در است بهر بخش و این و  
 ف و لذت که کشت بن دندان است و غیر آن از لارض و اوجاع و این و همچنین چیست کردن مبان و کتف نفع  
 و به نفع قاع را که از امتلا و حرارت حادث شده باشد و چیست کردن در ساقین که است از نفع بعد از آنکه

المذاکره

کم کردنی ظاهر و مضرهای مزمنه در کتفه و مثانه را و در آنها را نفع است و خون حیض را  
 روان میزد غایتش آنکه بدن را ضعیف میزد و گاه است که لب آن غشی شده به  
 عارض می شود مگر آنکه نفع برساند صاحبان ثبور و دامیل را که بخشش و دلتها باشد که ظاهر  
 می شود بر جلد و کیفیت چیست که سبک کند و کم سازد الم چیست را آن است که در مکیدن لاله  
 است که بکند بعد از آن مرتبه مرتبه و درجه درجه بکند بکند را در وقت دویم نسبت به اول و  
 همچنین در ستم زیاده کند مضر و مکیدن را نسبت به دویم و نفع کند در شتر از دن تا آنچه خوب  
 سنج شود آن موضع بود اسطوخودوس که بر مچ برود و باله شتر را بر پشت نرمی پس از دن  
 منبع از موضع را بر دهن لب است و همچنین موضع فصد را بر دهن سح نماید و دهن فصد  
 پس استی که تخفیف میدهد در دالم را و همچنین نیک باله و نرم کند محل چیست را و فصد را  
 بهر شش منبع از دن و آلت را نیز از دهن باله و بعد از فراغ باید که بچکاند دهن را بر آن عروق  
 هرگاه فصد کرده باشد تا آنکه صاحب شود خون و ضرر زنده مفصود را ضعیف فصد بکند فصد  
 کنند فصد کند که را که باشد آن را که در موضع کشت که باشد از برای آنکه فصد کمر و دهن  
 عروق باعث قله الم است و بیشتر عروق از دهن الم در حال فصد حمل ذراع و قیاس است از فصد



انصال این در درک بغض که او مایه است و سخت است و او را با سبیل و اکل است  
 که این هر دو در فصل الم ان ن کرت هرگاه بر فوق طمی نیاید و واجب است تمیبه  
 موضع فصد را و واجب است در این که اگر کرم در بابت کرم ظاهر شود از خون خصوصا  
 در رنستان بدستی که آب کرم نرم میکند جد را و کم میکند الم را و در آن میکند فصد را  
 و واجب است در همه اینها که اگر کرم در حال فصد و حی است از عصب و دردی از مرقعه زنانه به  
 دوازده ساعت قبل از آن و باید که حی است کند و در روزی روشن صاف که در آن ابر نیاید  
 و بادست پنجه و خون ببرد تا آفت که رنگ خون ببرد و تغییر نکند و در روز حی است و فصد داخل  
 حمام نشود بواسطه آنکه مررت در دست و بعد از آب غنی آب گرمی بر سر بریزد و بر نیز از حمام  
 در حی است بواسطه آنکه بسبب آن حادث میشود حتی دائم پس هرگاه بر اثر موضع حی است  
 فراگیر حرقه نرمی و پنجه بر حی است یا جگر نرم ابریشمین یا غیر آن و فدا گیر قدر کوفتی از بزایق فاروق  
 پس بیاشام آنرا اگر رنستان باشد سنجین و بزایق فاروق را در مزج کن و اگر معتد نرم که در آن است  
 پس اگر نیاید شیمی از این مذکرات پس تناول کن بعد از نرم و ناعم فاق به دندان و بیاشام بعد از آن  
 جرحه از آب کرم و اگر در فصل ناستان باشد پس بیاشام بر آن سنجین و پس سبیل که با کرم آورد

انصاف

این را امین شدی از مرض لغوه و برص و بهی و جذام باذن الله تعالی و بیاشام و بکشد نافع خوشی  
 که تقریب نفس میکند و خون را تازه میکند و باید که خوردی بعد از صبح از فصد کردن طعامی نژد که  
 بیم آن است که جرب عارض شود و اگر فصل رنستان باشد تناول کن از طبایع چون حجامت که بیش  
 و طبایع مرقه قیبت که فدا گرفته شده باشد از کثرت بریان که از روغن طبیب بریان کشیده باشد و بیاشام  
 از شکر آب که اول آن را کرم کردیم آنرا و نه همین ظاهر و غنی و شیمی از شکر و کلاب و در حی است فراغ از  
 حی است بریزند که از کلاب بر نامر خود امداد ناستان پس هرگاه حی است کنی بجز سبیل و منصوص و  
 طام که عبارت است از نمان خوشی که ساخته باشند از زرد کثرت برزد و کثرت کاه و صاف و بریزد تا معده  
 خود روغن بنفشه با کلاب و شیمی از کافور و بیاشام از آن شده باشد که قبل از این وصف کرده شد بعد از  
 طعام خود و بر پر نیز از حرکت و ریاضت و غضب و جماعت نمان در روز حی است و حد کن با بریزد آنکه  
 جمع کنی در بخورن میان بیضه و ماهی و معده بکوفت بدستیکه اجتماع این سبب نماند مرض نفیس  
 و فاسخ و بواسیر و درد دندان می شود و شکر که اهل آن خورند هرگاه جمع شود و معده سبب نماند نفیس  
 و برص می شود و معده است نماید و در اکل بسیار موجب کلف میشود و در روی تناول نمودن استیاء خورد  
 کثرت نمک کرده و ماهی نمک پرورده بعد از فصد موجب جدوشت و عروض بهی و جرب است و خوردن



کف که سفید و زرد و در آن رو عکس شده حاصل میشود و داخل شدن در حاتم و در استیکه محتاج باشد از اندام  
 موجب تولد قوتی است و غسل کردن بر آب سرد بعد از خوردن ماهی صورت این پنج است و خوردن ترنج  
 در شب موجب تغلب چشم و اجسام است و دخول کردن با زن حایض موجب مرض جذام میشود و در ده  
 و جماع کردن که بر اثر آن آب نیز موجب جدت ریگ شده می شود و جماع بعد از جماع با فاصل غسل  
 حاصل میشود و جنون در ولده بسیار خوردن بجزیره و مداومت نمودن متولد میشود مرض سپر و غش و پُر  
 خوردن از بجزیره بخت صورت ربل و دانه است و آن مرضی است که صاحب آن نفس را در پاره های نفیض صاحب  
 لقب و خوردن گوشت تازه موجب بکرم است در بطن و مداومت نمودن بر اهل این موجب پیدا شدن  
 شپش است و در بدن و است میدان آب سرد و عقیقه بسیار شیرین موجب نفیض و ضعف است و آن  
 و بسیار خوردن و مداومت بر گوشت و خش و کما و نمودن موجب نیز عقل و خیره فسم و بلاد نیست  
 و بسیاری سید است **در دخول حاتم و موقت آن** و هرگاه لرزاده در رفتن حاتم بکمی باید که در حال استلاء  
 نباشد و چون داخل شود پنج کف آب گرم تناول کنی یا بر سر بریزی تا از دردمس و نفیض این پیشی و  
 بدان یا هر که ترنگب حاتم بر نظیر و منال ترنگب جد آتی است و آنرا چهار ضایع است اول سرد خشک و دوم سرد  
 سیم گرم تر چهارم گرم خشک است و منافع حاتم بسیار و فوائد آن به شمار است که اگر طبیعت را باز نکند و اندام

نور

و عروق را دفع کند و باطن را اسهال بشود و ظاهر را از اسهال دفع و پاکیزه کند و اعصاب  
 و عروق را نرم کند و باید که استعمال کند در هر بیت از بیوتات از رو به آبی که شل و شل است  
 آن بیت باشد پس استعمال کنند در خانه های آب سرد است جگر که بسیار گرم باشد  
 زیرا که سبب جدت افسه را و از زردی بدن میشود و بهترین حمام آن است که معتدل  
 باشد و هرگاه آب شیرین داشته باشد در روشن و قدیم السبنا و در سطح الغضا باشد  
 و باید که در حاتم سبب در یک در لایه و مبله حظه تمام ببرد و رود و نفیض از ضایعته بدن را  
 ضرر رساند و در حاتم بسیار بودن موجب غشی و لرزاده و درون و حقیقت کرد و در کانی  
 را که مزاج خشک بود باید که بسیار آب بزنند و در حاتم اندک نوقه کنند و مردم را  
 گرم خانه مطلوب است و هر که خواهد بر بشیره او بشیره ببرد و نباید و نه غیر آن از عتدای دیگر باشد  
 که چون بکام رود پیش از غسل روغن بنفشه بر خود مالند **نور** و هرگاه لرزاده نوزد کنی  
 و خولی که زنده ضرر بر تو از شقاق و دخول و جراحت و نه سرکه در بدن پسین که استبداد شود  
 بدن را بر آب سرد و پیش از تنویر و باید که پیش از نوزد از ضرر زنا را از جماع کردن به نوزد است  
 که عبارت است از روزی تمام و از شدت نوزد در نوزده حضرت را مگر بعد از آب گرمی که در او مخلوط



یا بویج پخته برنج پخته باشد از بنفشه که آب گلاب را بر آن زده باشد و می پیک  
 زنج سس نوزده باشد و بعد از نوزده باید که طلا کنند بک سببی را که زایل کند را بویج از  
 هچ برک شفا و دوسه و حشا و ورق کل و نیل خواهر متفوق و خواهر جمیع و اگر از احرار و در وقت  
 نوزده تره پس مروت نماید بنشین و باله بدن روغن کل و اگر بزرگ و العیاذ بالله عد متفوق  
 نرم سبیده که همزوج باشد بک که و کلاب طلا کنند به آن موضع که سرخه باشد بخت منیل می شود  
 به اذن الله تعالی و هر که زرد در دهان تره باید که حبس بول کنند اگر چه سرد باشد زیرا که حبس بول  
 و نگاه داشتن آنرا آفتها بسیار و در میان طعام آب بخورد که معده را زایل دارد و اگر خورد  
 آب در لثانی طعام عادت سازد و طوب در بدن عادت شود و ضعیف که دو معده او و عروق  
 در کسافوت طعام را نتوانند گرفت و دو معده فنی پیدا شود بواسطه رسیدن آب و اگر خواهد که  
 عادت نشود او را یک مثانه و در شرای بول پس حبس نکند نزد نوزده شهوة و در آنکشته و  
 مکت کند بر جی معوت زنان و اگر خواهد که این باشد از غرض و وجع سفلی مثل نفوس و ظاهر نشود  
 بر او ریج بود که پس تناول کند هر شب هفت خرا که بر درشتی یافته باشد بر غرض کا و در غرض زنج  
 بنی با اینست خود طلا نماید و اگر خواهد که ناپه شود حفظ او کم شود نسین و فرا می کشی و ناپه که تناول نماید قطعه

یا بویج

از بویج بصل بر در و بطعام خود اضافه نماید خردل در هر روز و اگر خواهد که ناپه شود و بیغایه عقل این  
 تناول کند هر روز سه میل و بشکر بر در و ده که خواهد که ناخن از تنه نکرده و زرد و سیاه نباشد باید که  
 که نه چینه الا در پنج شبانه و هر که خواهد از پنج در دو کس لیس که دو باید که بخت خواب کرد و سر را کوش  
 به چینه حکم کند و هر که خواهد از زکام این کرد و در وقت زمستان باید هر روز سه شکر تناول نماید  
 و بدان یا این که هر غسل را دلائل بسیار و نتنها که دانسته می شود و ناخن آن از مضر آن بعضی  
 از غسل آن است که مستی از رو و آن در وقت چشیدن نیزی دندی و اسحق بن قیس می رسد  
 و این در نوزده غسل قائل گشته است که یا که از زشتی است و نکته قاعده زانیده و در تحقیق  
 که در آن سم باشد هر یک را علامت و نتها است بدانکه هر طعام که مشک و عفوان و غیره داشته  
 نباشد علامت لا نرم است چه بواسطه بوی خوش بسیار یا بوی ناخوش نهر ظاهر نشود و در شستن  
 طعام و لباس نهان که علامت آن است که کشی که در آن نهر بود لعاب نک و رنگ آن نایل  
 بسیاری بود و زرد و سبز شود و بر آن خطها پیدا آید و بر آتش و برینک بر ط و کس بود و گویند نهر را  
 که در کوشی قهیه منکر و کباب بود مثل دو و غباری بر بالای او پیدا نشود و اگر نهر بر برین زنده شفا  
 عکبرت ظاهر شود نایل بسببی و زردی و گویند علامت نهر در شب و شب آب آن است که



بر آن خطا پیدا می شود باین سبب و گویند علامت نه در شراب و مثل جوی شیر و  
 غسل آن است که بر آن کرم سبزه و سبز پدید آید و علامت نه در شراب آن است که  
 بر آن کف بسیار پیدا شود و محکم و متغیر گردد و با آنکه کرم نه طعم نه بوی نه رنگ اگر سفید بود یا گرد و  
 اگر سبزه بود سفید گردد و گویند علامت نه در نوج و دستار و لباس و فرارش آن بود که این اجناس  
 غباری بر آید بر تنک چشم و هر کس آن را بپوشد یا بر آن نشیند حار شدن و اعراض عظیم  
 پیدا شود و سرش و عرق پیال او در این اعراض زیاده گردد و فراموشی و غفلت و سستی که اگر  
 علاج نیاید و مفسد و اگر کسی پدید آید و بیدار نشود و بیدار نشود و بیدار نشود و بیدار نشود  
 و کلام میگرد و در زمستان تناول نمودن حبالت و ابله که شریک است بر این میگرد و در کلام و در بختان  
 هر روز خیری تناول نماید و باید که خد کند از نشستن در آفتاب و هر که کند در شقیقه و شریک است  
 که در می است و در پهلوی برسد باید که در زمستان و تابستان هر خوردن مایه تازه در دست نماید و اگر  
 خوراک که جسم او خفیف باشد و باید از سبک بر خیزد و خوردن طعام و شراب بسیار و خفیف  
 و اگر خوراک که در و ناف نیاید باید که روغن بر سر مالند و اگر خوراک که نمی نشود و بهای او و بیدار نیاید و در آن  
 باید که جایی خود را روغن مالند و اگر خوراک که این کرد و کند و در دست کوشی و تبا کوشی و کلام و بهای می  
 که بهادران

که بعد از خوردن شیرینی سبکه خورده نیست و نان بخی و هر که ترس از بخت و تبا کوشی و تبا کوشی و تبا کوشی  
 که بعد از شیرینی و طعام آب سرد نخورد و هر که بعد از آن است از درد و جگر ترس باید که بپوشد  
 بسکه که خورد و هر خانه گرم که در تابستان در شستن است و در آن نشیند و چون در شستن را بپوشد  
 و احوال آنکه نه نرود و در زمستان از خانه گرم نماند و برون نیاید و اگر خوراک که لند و بوی مختلف در  
 بدن این نیاید باید که در مایه هفت روز و روز باشد و اگر خوراک که طعام در موده است و در شستن و در شستن  
 که بعد از آن در دست راست بخورد و بعد از آن منقلب شود بر جانب چپ و خفیف است و هر که خوراک  
 که این نیاید از بخت و کرم کرد باید که بر کوشش و در آن نیاید و در دست چپ و بپوشد و در شستن و در شستن  
 و نشستن در آفتاب و از غذا مایه و در اجتناب نیاید و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد  
 که در شستن و صفرا و خوردن نه باید که طعمهای شیرین و چوبکم تناول نماید و این کوشش و حرکت  
 کم کند و جامه های نرم بپوشد و بسیار نظر کردن بری چیزی که دست داشته باشد و در دست  
 و وضع است و مویه این است و قول محققین حکما که کوفتند از معالجات عجبه که مشورت است  
 اکثر اراض فرج است و لغای کسی که سبب است و خوشی با صلا کرد و عجمی مجرب  
 ای سبب لغت لغت عشق که بزیارت معشوق حوت یافته اند و برای آن مرض شده اند و هر که خوراک که سردی



سرشته شود باید که فی بسیار کند و در دست نماید بر آرد و اگر خواهد که با دست در زدن شود باید که سرشته کند و  
 در حق در بدن ماله و باید که بر آب بن نشیند و اگر بن است از بعضی حبش است که پیش از مثل با بونه  
 و اکل الکل و حبش نماید از هر بار و یا بسی و در دست نماید بر چیزی که حار و ملین باشد و اگر خواهد که از این شود  
 از بون باید که هر صبح یک مثقال لطر لعل صغیر تناول نماید **درینه بر سر فرت** بدان یا میرسد از اسف  
 که سفر کند این است که باید معده را از لطر لعل ممتنع نباشد و خالی نباشد از طعام و کجاست اعتدال باشد و هر  
 بغایت کرم و سرد نباشد که این هر دو حال موجب خطر است و باید که تناول نماید در وقت حرکت از  
 غذای رده مثل قریص که نان خوشی است حرکت میزند از گوشت مانی نازد و شکم و ماه و دلام که  
 نان خوشی است که فراخ از گوشت بزه و کاد و همچنین مسکه و زیت و اگر خوره و امثال آن را لطر لعل می  
 بارده و بدان یا میرسد سفر کردن و سیر نمودن در گرمای کرم ضرر رساننده است بدن را و بر این صحت  
 سسل و لاغری هرگاه خالی باشد از طعام و همچنین سفر در شب زین دارد و خافه در زدن خصوصاً که از  
 که لاغر باشند و سرد و در دس از آنکه خرب باشند و دیگر از صلاح مسافر و دفع ضرر از آب است که  
 آب منزل منزل دیگر بر دو آب است که منزل که نزل میکند هم در صبح و در شب شیک مناسب مزاج او باشد از شیک  
 و شیرینی بخورد و دیگر شرط مسافر آن است که قدری چای یا کوزه از شکر و شیرین بر دارد و در منزل که نزل کند

فنا

قدسی از آن شک در آب اندازد و ظرف سلا اندازد حرکت دهد تا در شراب او صفائی پیدا کند و فایده  
 در حق حفظ آن آب است که تا آب اکثر از آن موافق طبع او شود و در سرین آبها از جهت شراب  
 برای مسافر و مقیم آن است که باید چشمه آن را بنام شراب و سبک و صافی و بیض باشد و  
 از جبال کلا و زجبال سنگ **درینه** و در **درینه** که در زدن کرم است و در آب بن سرد و ملین و نرم است  
 و در صاحب حرارت را نافع و در باد و آب شور و قلیل طبع و شکم را شکم که دانه و آب بن و پنج  
 زینان کار و فاسد زکات و کشید لطر و اما آب چاه که سبک و خوش طعم و شیرین و صافی باشد  
 بسیار نافع است اگر دایم کشند و مجوس نباشد و در زمین و اما آب بناده و در حق یا غده که هر دو نوره  
 زار که بهر سبب که کرم در آن است در آبشان بود اسطوخودوس و کون آن و دوام نایدن آب  
 بر آن در دست بر شراب آن ماده صغیر از نیا و میزد و سپر بر آن کرد و بدان یا میرسد مقاربت و  
 جماعت نمودن بزنان در اول شب در زدن و آب بن و صحت که طعام معده پر باشد و عروق  
 ممتنع پسندیده نیست و متولد میشود از او مرض قولنج و فحاح و لونه و نفوس در یک مثانه و قیصر نزل و  
 با دقت و صنف لجر و در وقت او پس هرگاه در راه و نعل نماید باید که در آخرت پخته و باران که از صحت  
 از برای بدن و اتمیه دارد است که حصول و له و له و که حاصل شود از آن باشد از روی عقل و فهم و باید که







**رساله مومنه بپروالت** **عنه** **سم الله الرحمن الرحيم** و بنسبتين  
 چنينكه يه عادلان ضل و ضلوف كامل فاضل ابن محمد الزكزا لعمدة الله بقرانه كه روزي سجدت الالقام  
 ابن عبد الله كيك از روزاء عصر بود نشسته و سخن از طب ميگذاشت و جماعتی بتر از اطبا حاضر  
 بودند و هر يك بعد از سخن خود حكايي ميكفتند در اثنا آن جمعی از اطبا گفته كه بعضي از اعراس  
 و عمل كه بواسطه مجرور انايم و مشهور حادث ميگردانند آن ميت ترست الا عبره را بيم و مشهور كه آن  
 مرض حادث شده باشد و اين كلام را متعنين كه حاضر بودند استماع نموده و آن جماعت را  
 عرض انكه بر سر مرضي آمده شد بسياري كنند و در معالجه آن توفيق بكار دارند و انتفاع كلي  
 بايد پس معادن اين حال فقير و زير را مطلع ساختم كه بعضي از اعراس كه مجرور انايم بهر بده باشد  
 علاج آن يك ساعت مستحب از اين سخن جماعت اطبا كه حاضر بودند تعجب نموده و هر  
 لفظ جبرست ميپندند انكه نصف از بنده التماس كرد كه كتابي تايف كنم مشتمل بر جميع علل و امراض  
 كه يك ساعت از الله آن ميت بود به فقير اينك زمانه بفرقي الله تعالى اين مختصر را به اتمام رساندم  
 و بهر براه الت عنه مومرسم ساختم و اين كتاب في الحقيقه مثل كتاب ستر الاسرار است و ضوابط  
 انكه مثل دستور است از طب و الله للوفيق واليه المرجع و الآب بانه از نشان من آن نيست كه كرسنم

علا

علمي را كه منكرن ميشود از فرق مقدم و چون هر علت را در ساعت واحد علاج ممكن نيست  
 بعضي از اعضا كه ممكن بود ذكر كردم **باب اول** در صدمات و صدمات درويست در اعضا سرگاه  
 و پيش سر و حوالا پيشاني بوده باشد چون عيش غلبه خونست و در اين تمام هيكله خون به  
 بقصد و حجت اخراج كند در ساعت س كن كرد و يا انكه لافون مصفى غايه جويد و قدسي بايد  
 و بنوعي و پيشاني بباله در دم را يك كرد و در كره چند عدد و غشاي قديمي انكشيز را شربت نايه بنده بپوشانند  
 و بخورد و در حفظ صدمات بر طرف شود و هرگاه در وسط دماغ بوده باشد چون دال است بر غلبه حرارت بايد  
 كه حرقه كنان را بر دهن كل سسوخ و سه كه نكند و بر سر كه نكند با فرق نكند و را بشير و خنجر كند بر سر  
 كه نكند در حال ساكن كردد و هرگاه بخور را جويند و خاري كند سه كه نكند انكه باشند تناول نموده و از  
 ريوست مثل ريت اندر ترش و ريت غوره و ريت زرينك و ريت ريواسر كه اطفال صغرا ميكنند  
 بخورند و در دم ساكن كردد و در دهن غشايه بدام با نك هرگاه كه در كف پي صاحب انصبا باشد  
 در دم ساكن كردد و هرگاه صدمات در پس سر و حوالا قمي ده كه عبارت از استخوانيست كه در پس سر  
 مپاسته چون از غلبه بعمت طريق علاج آن انست كه عسل را بنمايند كه سكفي و آب  
 شرب بخورد و قمي كند بعد از ان انست بپاشند تا هر بنوعي كه بوده باشد اخراج شود و در دهن



به آب گرم چه کند که در حال ساکن شود و صاحب این صناع ایستد و اگر مزاج متعادل کند و اصل  
 ساکن گردد و تبر چون به این باج خیزد، غرضه کند و اصل بر طرف شود و اجزاء باج مذکور مصطلک و  
 سبب الطیب زغوان عود به سال حبس به سال سبب کل سبب و پختن  
 از هر یک یک متقال و صبر سوطی هر شش متقال اجزاء را گویند و بخت در طرفی با غسل شده  
 بسته شده و بعد از صبح بخار بر بند **باب ششم** در تحقیق و آن دردی که در یک از دو طرف سر  
 بهر سر عظیم است آنرا از آن دو جزیم نیز گویند با استخوان کلب در پیش و باغ بخور کند و اگر آن طرف عارض  
 شود باید که یک کف از جو کوزه در ته هم کند و آب قطره قطره بر آن چکد و نرم شود بعد از آن بپاشند و بعد  
 نصف و قه آن کوفته نیم دانگ استنش و دانه جادو شیر داخل کنند و از یک دانگ تا دو دانگ سوط کنند  
 یعنی به باغ بکشند و اگر اینها نادر و سبب آن حادث شود و خواه در زمستان و خواه در تابستان چون  
 آب سرد بر سر بریزند در حال ساکن گردد و **باب ششم** در صرع عذیبی با دوی در و باغ بهر سر و صرع عذیبی  
 لغت می شود از افعال حس و حرکت سبب شده که در تبخیر و باغ بهر سر و صرع عذیبی  
 علاج آن آنست که رفیقان و عاقر قرقا و اسطوخودوس و بهنجاق فنی اجزاء را مساوی کوفته بزنند  
 و از موی نه بهر سر و مساوی کرد و کاغذ بخت از نه تا دانه دهان هفت صرع را یک در دو بهر سر

بهر سر و صرع

**باب چهارم** در نکاح که عبارت از ریختن رطوبت مجری یعنی و علاج نکاح آنست با سایر  
 امراض همی که عارض می شود باید که با در غایت گرمی بوده باشد بر سر بریزند چنانکه در باغ کاس  
 نماید حرارت آنرا در ساعت زاین شود و چون خرقه کنند را بجا رست آنست که گرم کند و بپختن  
 که عبارت است از استخوانی که میان سر است و بپختن چنانکه استخوان مذکور حرارت آنرا در باید  
 و حال ساکن شود و اگر در روز اول که نکاح بهر سر آب گرم را بدین فرستند فسخ بلع ظاهر شود  
**باب پنجم** در طین و آن صورتیست که هیئت صاحب الفکت می شود و در باغ و جو در اندازد چون شخصی  
 را آن مرض عارض شود رفیقان تازه در آب جگن کنند و در گوش و بینی و می چکانند در ساعت  
 زاین شود **باب ششم** در سحاب عین و آن آنست که در چشم هرگاه با اسطوخودوس و استخوان  
 بهر سر بپزد باشد چون از این مصری برود و در می در حوالا چشم طلا کند در حال طرف شود و اگر سبب  
 نشستن چنانکه آنست که بخوردن از طعمه که موله بلع بوده باشد مثل ای تازه و غیر آن در لطفه نایل  
 و همیشه کا یا را هرگاه صلا بپزند که چون بخار شود و بمیل نوره در چشم کشند آنست که چشم را چشم  
 باز دارد **باب هفتم** در عرق که اندن خون است از بینی همی که شخصی را عارض شود باید که  
 شب بخت یعنی از سغیر را بگویند تا مثل غبار شود بعد از آن با نیچ در بینی او و مندر لطفه ساکن شود و اگر



محلی که آتش بر روی شکم می آید از آن جانب که خون می باید بگذارد در ساعت بر ایستد  
**باب نهم** در وجع اسنان و آن دردی است که در دندان بهر طرفه غلام آن است که علیل را  
 بفرمایند تا دهانه میوزج بکشد و در پاره های پیچیده به آب بزنند بر بالای سکه که آتش بر بکنند  
 دیگر از آن خوب بگویند پس بر دندان که نافه بگذارد و در زمان تسکین باید بگذارد و اگر دندان یک قطره  
 سکه شکر که عبارت از قطب است که بر یک شکر که از بنجر است می نشیند و اگر آدمی دهان  
 درخت نشیند در حال که شود آنرا بکشد و بر آن یک پیچیده ببرد تا که در می کند بگذارد و در حال که شود  
 و گاه است که مثل غایب و قطران و ورق فانی که بر دندان می گذارند در دوش آن می گذارند و اگر آتش  
 داغ کنند در دوش بر طرف می شود و طریقه داغ کردن آنست که که مسوره را گرفته میل آنرا بر آتش  
 گرم کنند چنانکه سرخ شود بعد از آن آنرا از آن روین مسوره بدنه ای که در می کند بگذارد تا که آن  
 طوطی در دوش آن می گذارد **باب نهم** رخلع اسنان است یعنی کشیدن دندان بغیر آن که بکشد و قوت  
 و یکبار در سه که بگذارد تا بآن خمیر شود و بر دندان که میل کشیدن دارند بگذارد و در حال که آن  
 شود و اگر برین درخت است سبزه را بکشد و در طرفی که در آتش بگذارد تا خوب شود  
 بعد از آن بر دندان بگذارد تا که در آنست که **باب دهم** در بچه که بوی است در دهان

در دهان

در دهان شخصی بهر سه باید که بر خطاف می آید یا مروی یا بر که مورد زخم می زند و اگر ده هر یک بعد  
 خدنی بخورند هم در آن لحظه باید که بر طرف شود **باب دهم** در خنق و آن عبارت است از ضایع  
 لغوی نفس که بیه و قلب چون شخصی را عارض شود همیشه که است با آن که خنق  
 کند و در دم بر خیزد و در آنست که سینه را بکشد و در موضعیکه است به بند و سینه  
 سوزانی است و چینی بر دندان بعد از آن زبل او را صاحب خنق در دهان غده نافع می باشد  
**باب دهم** در علق و اگر با پرسی را بخوانند چون شخصی را در کله چسبید باید که بکشد که غده  
 کند و در حال که می آید **باب دهم** در قلع و آن مرضی است که در دهان می رسد و مختص  
 با این مرض خروج آنچیز برین میاید با طبع چون شخصی را فوسفات می شود یکبار آن را چون ملوک اگر  
 تناول نماید فوسفات ظاهر شود و صفت چون ملوک قرقر بر زبان بسیار است با آن صاف برنج  
 از آن زنجیل مصطک و در چینی عود و عرقان که هر کدام سه مثقال فاقه کند و هر یک مثقال  
 است و دو مثقال سکه نیم مثقال قند و کلاب هر یک مثقال قند و کلاب هر یک مثقال قند و کلاب هر یک  
 کفایت اضافت نماید و بعد از قوام ادویه را در آن بپزند و فوسفات آن یک مثقال و چون  
 مذکور بجهت قوه باه و استهائز نافع است و حجب و اگر حفظ بکند و تخم آنرا بر روی مسوی بخورد



فستیک کرده علیل بخورد و در حال تحلیل رود و اگر احیاناً بسبب این عمل تا بی و چهل روز وقت  
بهرسد باید که گفت که آب اگر کشید و لاندک از زیره و کرویاد و کفنی از ستر و انجدان خالص و یک کف از  
جمجم را با قندی استبد و یک ده خوب طبع دهند و مقدار نیم رطل از آن آب گرفته و یک و نیم کاسه  
از صافه نمایند و برهم زنند و بخورند و در حال سکن کرد و **باب چهارم** در اسهال و آن اسهال است که بجهت  
مختلف بوده چون صاحب بغرض صندل و کافور و آب بجان بر سگم طلا کند از غلظت دم و قوام  
کند که در منقوری در حلقه مذکور است بر او دهند بجا تا خفت **باب پنجم** در صبیان و آن  
و چشمتی است که کودکان را عارض شود چون یک مثقال تخم تره بنفشه و سه مثقال زیره کرم را با یک و نیم مثقال  
میردن کنند و بر غش پاک کنند و با شیر و در بطن دهند و فی الفور سکن کرد **باب ششم**  
در بواسیر و آن بواسیر چند است که بر سر سوزن ظاهر می شود و چون یکدم لوفش فی که از زایل کوش خوانند و  
نیز دامن وی بکوشند و صحو در حال سکن کرد و اگر یکدانش معقل از رقی با یک کف لوف کوبیده  
در زیر دامن دو کنند و در حال و شس سکن کرد **باب هفتم** در خردم مقعد یعنی میرون آمدن مقعد چون  
این حاصل طلع را عارض شود باید که شش کسوف و شش آنرا گرفته بگردانند و بعد از آن بگویند و در غش  
میردن کنند پس چغندر و کلان و شنبلیله و مار و دود و قلع سیاه و پوست انار و برگ مور و اجرد را

بکافور

مسادی نیم کاس کنند و به اندک آبی در یک کرده بگذارند که چند چوش زنند و وقت از دست راست  
و اصل خود و طفل را و قوی مقعد شیرین میاید بفرماند تا زمانه و آن آب بشیند بجا تا سر و بند و در آن  
ببطلان مقعد را ضماد نمایند و با انگشت اندرون کنند و در همان ساعت به استبد و میردن نماید  
**باب هفتم** در غرق الریه و آن چیست که در محل نشسته و شروع می شود و بران فرو میاید  
و بکافور خنجره و بر لوز معنی میزد و که هست که یک کوب نیز میرسد و این علت غش است و کثیر از خطر و خطری است  
بسیب قنطاریه معرفت بدان تفه شده اند و طریقه معالجه آن آنست که صبر سقوطی و بلبله زرد  
و سرخی از هر یک یکدم بکیند و بکوبند و به اندک یک نیم کاس کنند و در چهار ساعت تناوب کنند چون  
بچ چشمتی شش جلدی طلاق میزند و در حال آن وجع سکن کرد و به تحقیق شخصی نیست یکسان این  
علت است تلا بود و از صلا قنطاریه است و در آن است و از زهره و پهلوی و کمر میوز است که بر کوبیده و بر میاید  
علی نموده با انگشت که شش بر طرف کرد **باب نهم** در جراحات یعنی جراحتی که تازه بهر صمغ  
بطور را بکوبند و بر جراحت کنند و در حال سکن شود و اگر طریقه کافور را بکوبند چون غبار شود و بعد از آن به استبد و  
بر غش نیست یا عسل خام در هم زنند و بر زخم کنند و هم در زمان سکن شود **باب دهم** در جراحات عسره  
و اگر جراحی است که عسره باشد طریقه علاج آن آنست که روغن کوی که سه سال زده باشد بهر ساند و فستیک







رضی ششک آورد و چون آب خورند باد شکم ببرد و رضی انار شیرین **رضی** کرم را برین **رضی** کرم را برین راقه به  
بغیر از این و بهای کرم را سرد دارد و رضی تنهای فریب را زبان دارد و باد شکم افکند و رضی شراب کین **رضی** آبی سیاه  
سرد و رضی طبع را نرم دارد و صفرا و شکر را آب نشاند و رضی معده را خشک کرد و رضی کبچین قندی  
**امرو** و سرد و خشک معده را قوی و دل کرم را سرد دارد و رضی قوی را زاین دارد و رضی نخیل در  
انار شیرین کرم تر و بول بعضی معتدل **رضی** شکر را سرد دارد و قوت برین **رضی** صفرا را لکه کند و باد شکم  
و رضی انار شیرین **رضی** شکر را لطیف **رضی** جگر کرم را سرد دارد و رضی معده را خشک کند و رضی  
حطای عسل **رضی** سرد و تر و دل را خشک کند و معده را قوی و بول را پاک دارد و رضی قوی را زاین دارد و رضی  
کل شکر و رضی عسل در دهان **رضی** کرم تر و کرمی معتدل **رضی** دل را قوی دهد و رضی باخوش کند و رضی عصب را  
سست کند و رضی کبچین شکر **رضی** شکر را سرد و رضی کرم را نرم دارد و صفرا را آب نشاند و رضی در صفرا  
را زبان **رضی** شکر را آب کین **رضی** معده را سرد و رضی کرم را با شکر خورند و رضی کرم **رضی** کرم  
و لکه کند و شکم خورند **رضی** کرم را سرد و رضی در دهان و کرم را سرد دارد و پوست و هوس **رضی** کرم را سرد  
و رضی لطیف کرم **رضی** کرم تر و بول بعضی کرم تر **رضی** قوی به **رضی** معده را **رضی** نبات مصری **رضی** کرم  
خشک **رضی** طبع را جف کند و رضی دندان در میان را **رضی** کبچین **رضی** کرم تر **رضی** کرم تر **رضی** کرم تر **رضی** کرم تر

کرم را لکه کند

و کرم کین **رضی** معده را سست کند و رضی کبچین **رضی** شکر **رضی** اسهال صفرا را  
رضی از معده دیگر کند و رضی اکین نازه **رضی** سجده **رضی** شکر **رضی** شکم بند و صفرا کین **رضی**  
معده را خشک کند و رضی فایده شکری **رضی** شراب کرم تر **رضی** خوراک صاف کند و سینه را نرم سازد و رضی  
باد در شکم افکند و سست کند معده را و رضی کبچین **رضی** شکر **رضی** شکر **رضی** قوی باشد و اسهال  
رضی سر ناز زنان را باز دارد و رضی بریان کرده با شکر خورند و رضی **رضی** شکر **رضی** اسهال  
حلا و صفرا را **رضی** از معده دیگر کند و رضی فایده شکری و جوارش مطبوخ و عود **رضی** کرم تر  
رضی شکر **رضی** همه زهره است سینه و صلی را نرم کند و رضی شکر **رضی** شکر **رضی** شکر **رضی** شکر **رضی** شکر  
و مغز بادام **رضی** کرم تر **رضی** کرم تر **رضی** معده **رضی** کرم تر **رضی** جگر **رضی** کرم تر **رضی** شکر **رضی** شکر **رضی** شکر  
خوردن **رضی** کرم تر **رضی** خواطر را زین کند و بزرگ و در بول کند و رضی از معده دیگر کند و رضی فایده شکری  
رشته **رضی** بول **رضی** کرم تر **رضی** غذای بسیار دهد و زود کار دارد و سینه را نرم کند و رضی از معده دیگر  
کند و رضی روغن بادام و اکین **رضی** کرم تر **رضی** سینه را نرم کند و تیرگی اخلاط را باز دارد  
رضی در شکم را **رضی** بریان کرده خورند **رضی** کرم تر **رضی** کرم تر **رضی** کرم تر **رضی** کرم تر **رضی** کرم تر  
سینه را خشک کند و باد در شکم افکند و رضی قند و اکین **رضی** شکر **رضی** شکر **رضی** شکر **رضی** شکر



بنیت نه و طبع را بکند **رض** دیگر که باشد **رض** شیرین کند **رض** کرم تر **رض** چون بجا یزد و بر تها کند که نه  
 فائده دهد **رض** دیگر که آورد **رض** شیرین کند **رض** جو کرم خشک **رض** معده را قوی دهد و دندان را بکشد تریق  
 نه باشد **رض** دهن و کلر را بچوشت نه و دندان را سست کند **رض** خشکی شش و مغز را دهن **رض** باقی  
 کرم خشک **رض** کرم شکم را بکشد و اگر آرد و از طلا به کند رنگت در آید و نکند **رض** دیگر که آورد **رض** سر که  
 و اگر کاهه **رض** کرم شکم **رض** زود که آید و خون را بکشد **رض** کرمی معده شش را بکشد و **رض**  
 بار و غنما خورند **رض** بقراط گوید که غیظ است و موافق تن آدمی نبود **رض** رو و کران و مسفران کشتی  
 کیران را اینک بود **رض** باید در شکم افکند **رض** شش را بکشد و بکشد و زده **رض** سر و خشک **رض** روده  
 را اینک بود و طبع را بسته دارد **رض** دیگر که آورد بر مسدود کران **رض** **رض** با روضی با دم و نه خورند **رض** نال **رض**  
 کرم خشک **رض** عود بجز را اینک بود **رض** مرد شیم را زنت پد و عود که نکند **رض** با شش بکشد **رض** خورند  
 کرم تر **رض** در دهن را سست کند و در طوالت ازین باز دارد **رض** خون را بکشد و **رض** خیاره و سبزی  
 بر **رض** بعضی کرم و بعضی سر و خشک دانند **رض** غذای بسیار دارد و معده کرم را اینک بود **رض** قوی از این  
 بود **رض** بار و غنما و شیرین کند **رض** باقی **رض** سر و خشک **رض** سر و خشک **رض** چشم و گوش را  
 ضعیف کند **رض** و بعضی بجام نمک و ستر **رض** سر و خشک **رض** مقلد **رض** بهای سر و کرم را آورد  
 و این **رض**

در استخوان سست میکند **رض** دندان را ضعیف کند **رض** روضی با دم **رض** سر و خشک  
**رض** بول بسیار آورد و تن را بکشد **رض** سر و خشک **رض** چشم را **رض** روضی با دم **رض** روضی با دم  
 و خزل **رض** خشک و در سردی و گرمی معتدل **رض** خون را سست کند و قوه معده دهد **رض**  
 مایه و دیوانه آورد **رض** با چغندر پزند **رض** خزل **رض** کرم خشک **رض** بنم را بکشد و در آب بکشد **رض**  
 دماغ را زایل و در دود و سر آورد **رض** سر که شست **رض** بعضی از سر و خشک و بعضی سر و تر  
 گفته اند **رض** معده را پاک کند و فی آن سر **رض** دماغ را **رض** لیون کند **رض** کرم تر **رض** آب  
 نیاده کند و آب سیر را سود دهد **رض** دماغ و دندان را **رض** لیون کاه **رض** سر و تر **رض** بجا یزد و بر تها شود و  
 خون را صاف کند **رض** قوه مردی و در شش چشم را **رض** با کفرس خورند **رض** کاسی **رض** بعضی کرم  
 خشک و بعضی سر و تر دانند **رض** جگر کرم را **رض** دیگر که آورد **رض** با سپندان خورند **رض** کفرس  
 کرم خشک **رض** سده را بکشد **رض** در دود آورد **رض** با کاه خورند **رض** باقی **رض** کرم خشک **رض**  
 با بلعام پزند خوش باشد **رض** شش را بکشد **رض** با کفرس خورند **رض** کرم خشک **رض** قوه دهن  
 و معده و بنم را بکشد **رض** چشم را بکشد **رض** با کاه خورند **رض** سپندان **رض** کرم خشک **رض** آب  
 نیاده کند و قوه دهد **رض** در دود آورد **رض** سر که کاسی خورند **رض** باقی **رض** کرم خشک **رض**



**ع** تن را قوه دهد و فریب کند **ع** سده جگر آورد **ع** غیر را بسیار کند اندر برسد و باشد بهر بنسب خورند  
**پای** بعضی کرم خشک و بعضی سرد دارند **ع** آبهای که گاو خورده و آب پشت لغزیده **ع** در کس  
 آورد **ع** سکه به است **ع** خونی که خشک **ع** در دیار ایکه بود و سده را قوه دهد **ع** و را ضعیف کند  
**ع** با کشته نهایی فریب خورند **ع** در سدی که می محتدل **ع** سده وسیله دیگر را که کرم باشد  
 سوده و قوی را بکشد **ع** و را ضعیف کند **ع** مصطک **ع** کرم خشک **ع** سده و کرم در را  
**ع** می توان و صلی **ع** با خشنی شش و مغز با دام و سکنی **ع** خورند **ع** کرم خشک **ع** همه اندک  
 کرم کند **ع** در دسه آورد **ع** با کاه و دسه خورند **ع** و **ع** کرم تر **ع** غذا بسیار دهد **ع** سده را  
 سست کند **ع** در بعضی مصطک **ع** سده تر **ع** صفرا را که کند **ع** سینه و عصب را **ع**  
 چرب و شیرینی **ع** کرم خشک **ع** قوه دل و سده دهد و بطن هم کند **ع** چشم را **ع** با فواید  
 خورند **ع** کرم در **ع** دندان را بکشد **ع** قوه مردی را **ع** با اسپندان خورند **ع** کرم  
**ع** آب پشت را بکشد و طبع نرم سازد **ع** کرمه و چشانه را **ع** با خشنی شش خورند **ع** کرم خشک  
 ترنایق همه زهرناست و با دانه را بشکند **ع** و باغ را **ع** در **ع** با دهن بسیار و با ترشی خورند **ع** کرم تر  
**ع** سده را بکشد و آب پشت را بکشد **ع** سده را **ع** آب کاه **ع** سده تر **ع** سده تر

آورد و دانه

و سوده و دانه را بکشد **ع** سده را از کوا برین باز دارد **ع** آب کاه **ع** کرم تر **ع**  
 آب کاه **ع** سده را بکشد و قوت بکشد **ع** خون را بکشد **ع** سکه و خردل **ع** سده تر  
**ع** تشنگی را بکشد و سده کرم را سوده **ع** آب کاه **ع** سده تر **ع** تشنگی را بکشد  
 خشک **ع** باغ را بکشد و قوه سده دهد **ع** و باغ و عصب را **ع** با کشته **ع** سکه  
 سده خشک **ع** صفرا را که کند و آب کاه **ع** عصب و باغ را **ع** با صلی  
 عسل خورند **ع** خیار **ع** سده تر **ع** تبهای کرم و کرمه و مثانه را **ع** در سده و تشنگی  
**ع** با عسل و سده خورند **ع** با کاه **ع** کرم خشک **ع** سده را قوه دهد و آب کاه **ع** سده تر  
 ریش کند و خلط سردا بکشد **ع** با **ع** سده **ع** کرم خشک **ع** سده  
 قوه دهد و سده را بکشد **ع** چشانه را **ع** با کاه **ع** کرم خشک **ع** سده  
 بیاورد **ع** تشنگی آورد **ع** با کاه **ع** کرم خشک **ع** سده  
**ع** مضمر است که **ع** با قلیه چرب خورند **ع** کرم خشک **ع** قوه سده دهد و تشنگی  
 هم کند **ع** در دسه و خورند **ع** با کاه **ع** سده **ع** کرم تر **ع** تشنگی  
 آن آب پشت را بکشد **ع** چون نام بکشد و دیگر کار کرد **ع** سده **ع** تشنگی **ع** تشنگی







مفتی

دمن قوچنرا دمن بارسکه در غفران خورنده بیلید برود که گرم معتدل است قوه معده دهنه دمن  
 مثانه گرم را دمن شراب اند شیرین سکنجبین سرد خشک است بسیار فایده دهنه دمن  
 اسهال و قوچنرا دمن کشک و کل انگبین کشک گرم خشک است تبهای گرم و غیره دمن  
 دمن کلاب فندک کل انگبین گرم خشک لطیف است دل و معده را قوه دهد دمن  
 حلی البرزانه دمن بنه قطونا و تخم ریجی برف سرد خشک است غذا را هضم کند دمن  
 سرفه انگبیزه دمن شراب کس خورنده آب کیم گرم تر است معده را از نفخ پاک کند دمن  
 معده و صبر را دمن با کلاب و عرق بدینک جزد کباب گرم تر است قوه دل و دگر که بی خوابی  
 رفته باشد دفع تب دمن معده را دمن انگبیزه و بیلید برود و بریان گرم تر است  
 کوشته اندام را قوه دهد دمن دیگر کوار باشد دمن جوارش مصطک آب چشمه سرد تر است  
 جگر گرم را دمن اعضا را سست کند دمن شربت فند و عرق بدینک آب باران  
 در وی اندک حرارت است دمن سینه و سرفه را دمن کلور دمن با سکنجبین خورنده هوا را  
 گرم تر است جمله اکو مین را موافق بود دمن من کس را که پر خط باشد دمن رک ننده و دو نای کای خورنده  
 هوا را بنیان گرم خشک است من مردم را خشک کند دمن صفرا وضعف پیدا کند دمن شربت بهای خشک















رساله در باب بسم الله الرحمن الرحيم صل و الله

ابن خلاصه است در خصوص تولد و تناسل مشتمل بر چند فصل **فصل اول** در معرفت عدم  
فرزند که از جانب مرد باشد یا از زن و علائم آن باید که قدسی از خاک در تنهای کرده  
از خود نگذارد و با قیاد و پاشند روزی یکبار مرد در آن بول کند اگر آن جویست سبزه بخشد  
از جانب مرد نبوده باشد و اگر خشک شود و سبز نکند از جانب مرد علت باشد و زن نیز  
بهین طریق عمل کند و اگر هر دو سبز بپزند و خشک نشوند یا هر دو خشک گردند بطریق دیگر شد معنی  
باید کرد نوع دیگر باید زن چیزی تند و تلخ بخورد و چون صبر و شرم حفظ و مانند اینها اگر نشد و  
و غنی آن بر ذائقه و دماغ زن برسد از جانب زن نبوده باشد نوع دیگر زن چیزی خوش بو و در فرج خود  
گذارد اگر لوبی آن در دماغش برسد از جانب زن نبوده باشد نوع دیگر سیر را کوفته باند و در فرج خود  
گذارد پس شخصی دهن زن را بکند اگر از دهنش لبی بیاید که از جانب زن نبوده باشد **نکته**  
از جهت بهر سیدین فرزند که چون زن است روزی آن ده است نه فرزند بهر سید چون الله تعالی مراد است  
ناسفته که با طباشیر صند سفید کاو زبان کثیرا عود قوی سفوف کرده هر روز یک مثقال  
از آن بایست مثقال شیر لاف بیاید زن و از خوردن ریشی مات اجتناب نماید **نکته**

نکته

از جهت بهر سیدین فرزند در پنج بهین کثیرا سفوف خولجیان مراد به خردل از بهر یک  
نخ مثقال گرفته و بخت با عسل کف گرفته و سه روز با ده لقمه مثقال تناول نمایند  
**نکته** دیگر کثیرا الفولاید که درین باب نفع عظیم دارد و مکرر به تجربه رسیده باید مرد چند روزی از  
خوردن ریشی مات دهند و آنه و خیار سبز یا اجتناب نماید و غذا اما شیکه متوقی به و تقویت  
اعضای ریش نماید میل کند و سه روز پیش از خوردن چون جمیع نکات چون مرد سه روز پیش از  
بخوردن نیز سه شب متغایب یکدیگر فرجه که مقرر است بر کسب بعد از آن بخورد که  
بیشتر جمیع دروغ شود تا سه روز دیگر بزنی نزدیکی کند صفتش اینست که خصیه از تشنگی  
در چینی اندر نیکیل و کبابه و قرغفل و دار فلفل و مغز پسته و مغز بادام شیرین و مغز  
ماجیل و مغز فندق و ابریشم مغز انجیر و پنجه استرغاب و تخم کرفس و تخم  
یونجه و تخم بلبل و تخم کنگر و تخم شکر و تخم کلم و تخم خیار و تخم پیاز و تخم کدو و بونیه و  
جود و از خطا و جلوزه و تخم ترب خولجیان و خرفه و قودری سیح و قودری سفید و تخم زردک و مغز  
حب القنقل و مغز انجیر و فلفل و انصاف و پیاز و شنبلیله و تخم مرغان خردل و عرق حبه  
مشک خطا و غیره است و زعفران و ورق لقمه و ورق طلا و قرص ریشی و ادویه را نیز هم باید



با دو وزن از او اندک غسل کن که فیه همچون نمایند اما در مدت سه روز ملاحظه تمام از خوردن  
 غذای سبک که مذکور شد باید کرد غذا بخوراد بخوردن بهتر است **م چون دیگر** بخورم جز شخم  
 کرفس تخم سبب را زبانه مغز تخم خربزه مغز تخم خیار پوست جگر فوس عاقر تمای حرقه  
 در غفران مصطکی عود بابس قرنفل فلفل زهر یک یکدم نیم غیر استسب کبابینی  
 ابر بسم مقررین همین از هر یک یکدم با غسل سفید دو وزن از اجزاء همچون کنند خورشید بمقتال نیم  
 از خوردن از غذای غیر مناسبه از آنکه کنند **م چون دیگر** که با نظیر و مکرر به تجربه رسیده است  
 همین سفید همین سبب قاقه کبار دار چینی فلفل تخم جیل قرنفل جز بود از هر یک یکدم که نیم  
 آن است جلوه عه مرور به سفته ام بسته از غفران نیم دم غسل سه وزن از او تبه چهار روز  
 در میان بوج که نازد و بعد از آن چهل روز نمرودن در وقت خواب تناول نمایند و خوراک نیم دم و از  
 شیرینها و لبنیات که شیر باشد از هر قسم از اقلام آنها احتراز نمایند و از جمیع نایمها اجتناب نمایند  
 بعد از آن در شبی که معده هیچ یک محتاج نباشد بعد از ملاعبه بسیار در حرکات خود استسندی  
 انکیز از طریقین و نزوی و واقع شود آنچه واقع شد فیه **م چون دیگر** مستمی بل لوی همین سبب  
 کنیز از خول فلفل سفید هر یک تخم سفوف زهره کاه و زردی مرور به سفته هر یک

با دو وزن از او

با دو وزن از او تبه غسل همچون کنند هر روز چهار یک بمقتال تناول کنند تا منی ابلک گردد و از خوردن  
 شرشی و ماست اجتناب نمایند تا سه روز هر روز از این چون بمقتال تناول کنند و اگر  
 مستقر یافت نشود دو وزن آن نصیر الشلب بل می شود باید که نشانه عاج را از هر یک یکدم  
 مفسد سه روز هر یک بمقتال بمقتال نیم غسل بخورند و **م چون دیگر** که با نظیر و مکرر به تجربه رسیده است  
 تخم زبجان قدومه کلکون تخم بادیان تخم شنبلیله و شکر آله که حلو شود و اندک غیر  
 داخل کنند شکر را در میان کلکون بجا آورده و تبه بند و هر صبح زن قدری شست و تناول کنند  
 و از خوردن ماست و شرشی اجتناب نمایند غذا قیمه شور باشد یا بخوراد **م چون دیگر** که با نظیر و مکرر به تجربه رسیده است  
 سفید خورار را پوست کنند و چنانچه از همه اعضا می آید پوست باز شود پس احش او را بیرون کرده  
 در یک سکه انداخته چندان بچوب نند که مضمحل شود و در آب کباب کرد پس در آن  
 آب کباب یک سکه کنند و بریزند و اگر استخوان بعضی باشد یا کباب باشد یا کباب باشد از کباب  
 کنند پس مرغ جوان را اگر سیاه باشد بهتر است در جگر که یک سکه باشد به هر یک که است  
 گسترده و چند بهتر و چندان صبر کنند که آن مرغ کند چهار یک بخورد و بعد از آن مرغ را بکشد و کباب  
 کرده در یک روز و یا دو روز تناول نمایند و باید که کباب بسیار بریان نشود و در هر چهل و یک روز



و سنگدان است باید که خورده شود و چیز دیگر بخورند کباب بخورند و چند روز پیش از خوردن  
کباب و چند روز بعد از آن بر همین تمام باید کرد و در آن روز که کباب بخورند هیچ چیز دیگر  
تناول ننمایند و از نسبی و ترشی و اسهال اجتناب نمایند و در حین خوردن کباب سرد و یخ  
نخورند و جمیع کندی و بعد از کباب نیز دو سه روز از جمیع ممنوع است بلکه قبل از خوردن هم سرد  
و بعد مقدار بتین نه **فرزبه** کند یک مثقال کلزاج و شیر سه سه ااقبا راج سفید  
از هر یک یک مثقال گرفته و بر آب یک محرم و مزج نماید با بشم پاکیزه بخورد بگوید **فرزبه**  
مغلز رقی در سه گانه حل کرده بخورد بشم ریح کرفس غسل روغن بلبان و اگر یافت نشود  
روغن بکرکس اول شب **فرزبه** را با بشم آلوده کرده بخورد بکرکس و وقت صبح آنرا بر دراز  
جمیع کنند مطب حاصل شود اما باید زن است **فرزبه** بردارد و در شب هم آنرا برداشته جمیع  
کنند **فرزبه** دیگر شجوه مریم را زن بعد از حبض بخورد بکرکس و اگر کتبش نشود و اگر کتبش باشد  
و بخورد بکرکس و خرنه و پیچند **فرزبه** بستاند قندی سنگ و غفران و زهره کرکس اخرا را سه دانگ گرفته  
هم با میزد و پاره بشم هم آن آلوده کند و بخورد بکرکس و چون جمیع کند مطب حاصل شود **فرزبه** دیگر  
زهره آهرو بنفشه و حرکس سنگ سبیل الطیب خضره القلب هر یک یک مثقال روغن بلبان  
البخوف

چرب نموده با پیچنه صوفی بخورد بکرکس و جمیع کنند **فرزبه** دیگر سبیل الطیب  
و غفران آهرو مصطط سوده باروغش با روغن بلبان بشم آلوده و به بشم آلوده بخورد بکرکس  
و جمیع کنند **فرزبه** دیگر زهره کرکس را سه سینه بسته بنفشه بخورد بکرکس  
روغن حرکس را سه دانگ سر از حبض شسته باشد **فرزبه** نماید **فرزبه** دیگر با بشم پاکیزه  
را با سنگ و غفران مساوی بخورد بکرکس **فرزبه** دیگر مقل صاف غیر اشتب  
سنگ را با السونیه درشت آب بنفشه **فرزبه** نماید **فرزبه** دیگر مغز قو کاهیه مرغاب  
و پیمرغ و غفران و سبیل الطیب مساوی با هم با میزد و بخورد بکرکس **فرزبه** دیگر شنبلیله  
و سماق و حبش حرکس و روغن کل سنبل و زنبق سفید همه با هم با میزد  
و بخورد بکرکس **فرزبه** دیگر چند بیدستر ترید میوه سائله جاوشیه خضره القلب حبه القاب  
روغن زنبق اجرا را روغن سینه بخورد بکرکس **فرزبه** دیگر ماء العسل و دندان فیل  
سایت را **فرزبه** نماید اما **الطیبه و ضادات** حب بلبان جاوشیه کوفته و پیچنه در  
شبه خاص صلایه نموده و قضایب مالند و بکند از دندان خشک شود پس جمیع کنند  
لوع دیگر **الطیبه** روغن کنجد را بر زهره مالیده جمیع کنند **لوع** دیگر زهره کرکس و زهره کرکس و زهره کرکس



و جماع کنند **اطلبه و کیم** حب بسن مقل از برق جادو شیر هر یک که متقال  
 جدا جدا گویند صلایه نموده بهم مخلوط نموده با شرب سسته در قضب پالده و کینه  
 و چنان کند که پیش از انزال دوائی مذکور حل شود **اطلبه و کیم** سکن روبا را در وزن  
 کجده حل نموده در قضب پالده و جماع کند **طریقه معقاربه** چون مرد وزن را انزال بکشد  
 متحرک نکند و لطفه مسقه نشود پس باید که هر یک از این قضب و فرج خود را با آب  
 سرد بزنند و این در وقتی است که سه روز از انک شدن حبض زن گذشته و کجام  
 و فرزند هابت و اطلیه و ضمادات چنانکه مذکور شد بکار بکشند و شربابهای  
 مناسب تناول نموده باشند و بعد از ملاعبه و ملاسه از روی تافتی و لطیفان  
 و خل واقع شود و باید که مرد انزال را پیش از زن واقع شود که باعث ملاک لطفه  
 خواهد بود و در هنگام دخول بدست راست پستان راست زن را آهسته آهسته بمالد  
 و در آخر محکمتر بمالد چون انزال طرفین بکشد فحشه زنند لطفه مسقه شود و آن و اله  
 و علامت انزال زن آنست که چشمش خمار آلود و انگشتان پاایش متحرک و  
 دندانهایش بجهنم ساییدن صد بکند و باید که از آنها جدا شدن معنی مرد بعد از جماعی

نفرین مال

معقور و دوائی مذکور با اثر بر دافعه زن نیز بفرز جهابی مذکور عمل نماید و بعد از آنکه زن متعلق جماع  
 باشد از هر کتهای مختلف چون رفتن بر فراز و برداشتن چیزهای سبکین اصرار نماید و  
 در آفتاب بسیار نشیند و به آب گرم اندام را بشوید بلکه آب سرد نیز در خوردن  
 ترابق و پنجه اصرار نماید و در هوای سرد در پهنه نشود و از برف و حرارت و عرق کردن و سست  
 خوردن و جماعت و فصد اجتناب نماید و بغیر از شرب آب که در این باب مفید است از غذاهای  
 قابض و متحرک بجز آب **فصل دویم** در جماعت و خواص بعضی از اطلیه که در این باب  
 لفع تام دارد و مکرر به تجربه رسیده است که خون عقاب بزکرم مانده و جماع کنند زن را که شخص  
 گرفتار شود و دیگری نتواند به او جماع کند و اگر بیه خصیه هزار بار با لک غوطه بخورد و بر قضب پالده  
 و جماع کند آنقدر زن را نشط ببرد که عاقلی مرد شود و از جدا شدن نتواند **فصل سیم**  
 در ادویه که مورد نیاز استخوان شفتل را بهر زمانه و نرم صلا بکشند پس لادن خوشبو بج  
 جرم را در روغن زیتون و مقداری لادن حل نمایند و بروی آتش که شسته بعد از صلا نمودن  
 لادن قلبی از آن شفتلوی برخته را صاف کرده چنان برهم زنند که یکسان شود پس میسرت  
 یا هر چنانکه خواهد بود بر آرد و به آب شسته از روغن مذکور بمالد **نوع دیگر** که در این باب نظیر است



و بسته برین دو اناس و مکرر به بحر رسیده کلاغ بسیار گرفته پرهای آنرا تمام میکنند  
 و در زیر سر کین آب پنهان کنند که متعجب گردد و گرم در او افتد چون گرمای یکدیگر را بخورند گرمی  
 که در آخر نمایند آنرا در نعلب کرده در آفتاب بگذارند که خشک شود بعد از آن صلابه کرده باروغن  
 رنبتون در موضع که خواهند مورد به بالند و باید که روغن را با پیله مالند چرا که مایل به در نیاب  
 شده که مبادا آب آنکه با کف دست بالند مورد به **لوع دیگر** جو متعجب و آنکه از هر یک  
 روغن مثقال در آب چندان بچوشند که مضمحل شود پس آب را صاف نموده نصف وزن  
 آب مذکور روغن بنفشه مخلوط کنند و لادن سه مثقال و برک کعبه برک خطمی و برک  
 از هر یک هفت مثقال صاف نموده چندان بچوشند که آب تمام و روغن بماند پس استعمال  
 نمایند **لوع دیگر** روغن مورچه و تخم مرغ و روغن عنبر و روغن حصالبان و روغن قسطنج و  
 روغن فندق و آب پیله و آب آمله را با هم جمع نموده بر موضع که خواهند مورد به بالند **لوع دیگر**  
 زنبورک و قیصوم مساوی یکدیگر نرم صلابه نمایند و باروغن رنبتون که نه مخلوط نموده چند  
 روزی بهش آتش یا آفتاب بگذارند و نیم گرم بر موضع که خواهند بالند **لوع دیگر** کلاغ بسیار را  
 زنده در کوزه نموده در زیر سر کین آب بچوشند تا گرم در او افتد پس گرمای آنرا گرفته در سایه

نورانی

خشک کنند و نرم صلابه نمایند هرگاه که خواهند قدی از آن باروغن که مخلوط کرده  
 بالند و این به بحر رسیده **فصل چهارم** در لاد و بکه قطع شته و باید که کشتن  
 بروداده تخم خیار تخم کاهو تخم خرفه کلندر سماق خردل و مثقال زنجبیل و سوسن و زعفران  
 ساقی از هر یک یک مثقال بگردانند و تخم شته را برین کرده پس نرم صلابه کرده از دال بگذرانند  
 و به آب گل سرخ که تازه افتاده باشند و به آب خرفه تخم کینند و به جها سازند و در  
 شب به نعلی بدارند هرگاه احتیاج افتد که از آن جها در بذر قطا حاصل کرده بر قضیب بالند  
 و جمع کنند و در یک هفته سه بار عمل نمایند و هرگاه چند روز متعجب یکدیگر ازین دو ابر مورد  
 گاه بالند قطع بپزند و شته نموده جمع با الکلیه طریف شود **لوع دیگر** تخم سداب سه مثقال  
 اصل السوس کلندر تخم کاهو نیلوفر لاد و نیز از نرم صلابه نموده مخلوط سازند با یک مثقال کفین  
 ساده تناول نمایند هرگاه چند روز بهین مداومت نمایند قطع شته و در جویست گردد  
**لوع دیگر** شونیز و نرگس و بزرگ کرم و خردل و تخم خرفه و تخم سداب و سفید آب  
 و تخم کتان و زاجات و قرفل و صندل سفید و ترناک و اکثار و برک کاسنی و آب کاسنی  
 ترشها و میوه ناله از هند دانه و خیار و مثقال و امثال آنها بخورد و خوردن آمله و پیله و اطرعیات



و خورون سبب سلامت و قصد و جاست بسیار نمودن و بلال را نگاه داشتن و زدن  
 که در آنجا به باغچه جمع کردن و با پر زدن مکرر رجوع نمودن و در آن حایض و دیگر چیز است  
 نمودن قطع شکر و میانه را نباید دانست که اگر طبع گرم باشد غذای سرد خشک نیز  
 لغوی نرسد بلکه باغچه است و غذای گرم خشک بیشتر ضرر می رسد و در طبع سرد و خشک  
 هم غذای سرد خشک بیشتر **فصل پنجم** در دانستن جنین که پسر است یا  
 دختر چنانچه را پیش از زدن نکرده و با آب اندازند اگر آب سرد و سرد باشد و اگر در روی  
 آب ایستد دختر باشد و اگر پستان راست آن آب تن بزرگ تر از پستان چپ باشد  
 پسر است و اگر پستان و لا دختر و اگر زن بجای حایض باشد و لا پسر و دیگر شیوه  
 زن را به چپ باید دوخته اگر چه مرد را به پستان پسر باشد و اگر بر کند شده دختر و دیگر چون  
 زدن کسی بطرف خود طلب نماید اگر پای راست پیشتر باشد بطرف چپ نگاه کند بیشتر  
 و اگر بر عکس این کند دختر و دیگر چون پستان چپ زن را بلند کنند با کمال است پستان  
 به پستان راست زنند اگر پستان راست آید پسر است و لا دختر و دیگر بعضی می گویند  
 اگر تنه و قوی باشد پسر باشد و لا دختر و دیگر اگر زدن در وقت جمع فصل کامل و دیگر بود و چنانچه

نکته

در کج خانه نشیند و از گردیدن در راه رفتن محظوظ نباشد یعنی نخست میاید و دختر را چنان  
 و لا پسر و دیگر اگر زن در وقتیکه از حایض رسک باشد و تنده رود پسر باشد  
 و لا دختر **فصل ششم** در چگونگی زکریا نقل شده که در هر روز از روزهای هفتشنبه زن  
 در عضوی جلوه گر باشد پس باید که آن عضو را خارید و مالید **اول** در زیر گاهست ۲  
 در کف دست ۳ در کعبه ۴ در ساق ۵ در زان ۶ در فرج ۷ در ناف ۸ در پستان  
 ۹ در گردن ۱۰ در لب ۱۱ در خااره ۱۲ در چشم ۱۳ در شقیقه ۱۴ در پیشانی ۱۵ در فرق  
**ع** در زیر پشت پای راست تا فرق سر باز نمودن و همان طریق ترتیب کور اوله را از آن  
 تا آخر ماه سیر میکند باید که آن عضو را بلند و جلی کند تا نوزاد زایش و از آن **فصل هفتم** در آید  
 و غیره که در میان باشد بخشد از جمله معجزات منسوب بکلیس که قضاوت میکند  
 و اعصاب مانع را قوت دهد و شکر است را زینا کند و در خون تغییر عظیم پیدا کند و چنانکه منی است  
 بیرون آید و کمتر به تنیده رسیده مرد را به تنج و مر جان به اینون به این سینه و کجای خااره  
 شکوفه از خرم که باز به این سینه هم دارد یعنی هم اسرون هم مصطک ۴ صبح و شب که کنیز را  
 در آنک از جوار را گرفته و بجهت بعد از مجموع غسل که گرفته پس بسترند و در وقت خواب که غفلت



به آب نیم گرم بهر شش **جوانش** که با جوارینا کند و تقویت معده نماید و اشتها آورد و هضم  
 طعم کند و قطع غلبه نماید در جینی ۳ حل کل سرخ ۳ عود قری ۳ مصطکی ۲ قرنفل ۲  
 جوز بلور ۲ رنجیل ۳ شسته ۳ تودی سرخ ۳ تخم شلغم ۳ مشک زعفران اعتبار  
 حل کرده بر دهن بادام اجرد را محصور نماید با دودان ادویه مشک گرفته شده در وقت  
 خواب بمقتل نیم به استیجی گرم نباشد یک عشت نیم بعد از طعام با یک عشت شیر از طعام  
**محران** بکند تقویت باه حب صنوبر مقدار مثقال یکشنبه روز دوشنبه یکشنبه و بعد  
 از آن نرم بپزند در جینی ۳ خرفه ۳ تخم زردک ۳ تخم شلغم ۳ مغز تلخ ابله کشن خرم ۲  
 سن ان الصغیر ۲ حب الزم ۲ شقاقل ۲ بهمن سرخ ۲ بهمن سفید ۲ قطشیرین ۳  
 رنجیل ۳ مغز گردان ۳ سقزورافا فایند ۳ شیره مرثی خضبه الثلب ۳ مس سفید بقرام  
 آورده اول حب صنوبر را داخل کرده بعد از آن ادویه های دیگر را بریزند و بمقتل غیر که در زمانه  
 ششینه و هر وقت که خورند بقدر است چهار مثقال شارب السبل قاضی شارب  
 شیرانی شرب نباشند **محران** مقوی باه و اول دماغ و عکبر که تداورد و قضیب را محکم  
 گرداند و رینک و خرا را بیک کند مداومت بر آن و استعمال آن بعد از جماع بکند یعنی از غرض

انالی

و تقویت معده و اشتها آورد و هضم  
 است بمقتل شد خرفان شقاقل خضبه الثلب ۲ بهمن سرخ ۲ بهمن سفید ۲  
 اگر زکادودی سرخ ۳ تودی سفید ۳ ان الصغیر ۲ حب لب ۲ فلفل سفید ۲  
 تخم سببا ۲ تخم پیاز ۲ هر یک ۲ سقزور ۲ تخم شسته ۳ تخم زردک ۳ تخم شلغم ۳ تخم زردک ۳  
 خربزه ۲ تخم خشخاش ۲ تخم خشکوا ۲ تخم یک ۲ تخم کرز ۲ تخم بلین ۲ هر یک ۲ خشک  
 مرثی نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز پسته مغز پسته مغز پسته مغز پسته مغز پسته  
 در جینی قرنفل سنبل الطیب اساون سبب کبابه جینی سده مصری خرفه  
 در فلفل جوز بلور مسک عود غیر زعفران هر یک ۲ جوز بلور ۲ رنجیل ۲ قطشیرین ۳  
 حب الزم در روغ عفر با هر یک با عسل بهر شش و **محران** کنند با هر حب **محران**  
 مقوی باه و منی و اشتها و معده سنبل الطیب خرفه در جینی فلفل کباب هر یک  
 قرنفل انیسون هر یک ۲ تخم کرفس ۲ زرد ۲ ادرک ۲ پرورده کرده بران کنند مصطکی  
 انواع حنظل عود فلفل هر یک نیم بسته وزن عسل شسته هر روز دو مثقال تا اول  
**محران** جهت قوه باه و خفقان و قوه معده و سایر امراض سرداوی باه و مجرب است



آلهه بلیله کما بادرنج لویه قرفل هر یک تخم خرفه تخم که دوقط شیرین بیه برکت  
 باقوت مسخ مرداریه که با هر یک سنگ غبر هر یک بجز برغن پسته چرب کند و بیشتر  
 سبب سببند و بمقتل نیم تاد و مقتل تاد و تاد نیمه **مجون** جهت قوه دلد و کشته  
 و بکجه اعراض مغنی و سردادی و ضعف دماغ و حکم کرده و بدن و جنون و سبب و سراس  
 و سبب و سعال قدیم و دوق و صرع و برص و بیه و درد معده و سپر و حکم و برقان و  
 زخیر و دما سبب اجزاء را جدا کرده با هم با میزنند جنطیانا قرومانا کنکست جند سیدستر  
 جوز بوا هر یک مار سبب حب الغار زراوند طویل انیسون حب لبان سیلخه  
 تخم کرفس هر یک اگر ترکا مرصاف و ریج لک مغزل هر یک چهار دانگ زرباد نیم درم  
 رغوآن و در جینی هر یک و دانگ صبر سقوطی از به سفید عود قوی با قرفل هر یک و بیه چینی  
 سبب الطیب کل مسخ معده مصری حب القفل بلیله سیاه پست بلیله آلهه  
 مفتحه تخم زره بزرگ تخم پیاز تخم کندا زغاد شیطیح پیاز مفتحه افلی نرم صلابه کرده  
 بروغن بادام چرب بنوده باد و وزن سبب بند و ششاه در میان بکند و کشند بعد از آن  
 استعمال کنند خورشیدی از دو مثقال تا چهار مثقال **مجون** که قوه جماع و بهر قوه برش

لعل الیه

عصر اهر صبح از نیم رطل شیر کاه حل نموده با ریجیل بجزند و در جینی نیم خضینه القلب  
 شقاقل بهمن خولجان مغز بهدانه سقفور مغز کجک سن الصافیر ناچیل هر  
 یک بوزیدیان فذق با قضیب شود مایه شتر اعزای هر یک اسب باز سفید غل  
 و وزن او و به مجون سبب که در بیناب نفع عظیم دارد و دل و دماغ و حکم  
 را قوه دم و نشاط هر چه تا مکرر شود و قوه مایه و معده و به و لورام حکم و سپر زوا و جماع آنها و  
 ضعف معده و اشتها را نافع و مجرب است و دفع ضرر لوم کند غیر اشتها سبب  
 اسس بچکان بادام شیرین قرفل خرفه زرباد جوز بوا سبب قافله کباب قافله  
 صغارا و دفرهاست ریج کبابه چینی اگر ترکا تخم بادرنج لویه تخم بلیله تخم کرفس تخم  
 سبب سبب و زرباد کرباب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 جدا و در خط سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 خولجان قضیب لاله تیره و در ششای تخم کرفس زرباد قفط شیرین زراوند مد و بیه  
 بیرون پسته شیطیح مندی قسطیح حب الغار سیاه و سبب سبب سبب سبب سبب  
 کک مندی حب سبب لوزیدیان رغوآن بهمن بیه و جینی افیتون پیاز بیه سبب



مغز جمل مغز خنجره مصطک سعد کوفه آمله منقح عود هندی دار چینی ابریشم مقوق  
 حبیطا ناکتیر خاکت تخم کاسنی سنبل الطیب مغز تخم خیار تخم خربزه کبکج پیل  
 سبک اهلله زرد زبیره کرکاس که پرورده غاریقون ۳۰ و پنج عقوبه اصل حله روغن بربک  
 روغن حب البان ۲ ورق طلا و بیت عدد ورق نفقه سجد عدد شربت فوکه و عسل  
 دوزن نیم ادویه **جوارش** بجهت تقویت باه و ضعف دل و اشتها بنظر سنبل الطیب  
 خولفان مصطک رغوان قط جوی غبر استهت با پشته اعلایه هر یک شش مثقال  
 تخم شنبه دار چینی جوی هندی پنجبیل تخم خربزه جوز بلو تخم شبنم تخم بیدار تخم کجک  
 خصیه الثعلب شقاقل مصری تخم انجره ۳۰ ان الوصافیر تخم اهلون هر یک ده مثقال  
 زرد باد نبات باقوت نان قافله کبر قافله صغیر عود قماری پوست ریخ فلغل و یک مثقال  
 قرفل ۱۰ فلفل ۱۰ کبابه چینی همین سفید همین سسج مغز خنجره راس مشک روغن بادام  
 پنج مثقال ورق نفقه دو بیت عدد ورق طلا عدد مغز کجک پنجاه عدد عسل کوفه سبک  
 و دل ادویه ۲ **مجموع** سازند **مجموع** بجهت باه و دوزنی مغز جمل مغز خنجره مغز خربزه مغز خنجره  
 مغز تخم خیار تخم خربزه کبکج پیل ۳۰ و پنج عقوبه اصل حله روغن بربک ۲۰  
 روغن حب البان ۲ ورق طلا و بیت عدد ورق نفقه سجد عدد شربت فوکه و عسل

الاصل الکتاب

بل جد و اخطا فی رغوان هر یک ده مثقال سنگ ورق طلا ده عدد ورق نفقه  
 بیت عدد و غیر استهت نبات و عسل و مغز بادام لقه کفاج چون نماند  
**نوع دیگر** که مقوی دل و باغ و جگر است تخم رازیانه تخم خربزه هر یک پنج مثقال کوفه  
 در شیر کاه و آب کشند **جوارش** سمنی بنظر فوری که دل و باغ نفقه و دوزنی ط  
 او و دویه را ریزد کند و مزاج کرم را نافع باشد بهر سرف بهمن سفید و پنج عقربی و  
 صندل سسج و صندل سفید پوست بربج هر یک پنج مثقال تخم خربزه تخم  
 خیار هر یک ده مثقال ادویه را کوفه و بجهت مغز را جد ابله و بیا میزند و یک مثقال  
 غیر استهت داخل نماید پس یکبار یک سسج خام در نیم سبک و پوست نماند یکبار یک  
 هاند صاف نماید و با دوازده سیر عسل صاف این شیره بگوام آمده ادویه را را  
 بس کشند روزی ۳ تا ۵ ناول نماید **مجموع دیگر** بجهت فوکه کبر و آب پیاز کیم و عسل  
 دوسن و سبک است استهت بکوشند تا بگوام آید و هر صبح ده درم تناول  
 که دوسیر باشد **مجموع دیگر** که باه را ریزد کند و فوکه دل و باغ و جگر و معده دهد و سمنی را  
 عذیظ کند قرفل سنبل الطیب دار فلفل دار چینی قافله کبر زبیره کرکاس هر یک ده مثقال



مصطلح متقال یعنی خاک عود قوی است مشکیم شکر سفید ادویه را  
 نرم صلابه نموده با عسل کف که قوه که بسیار لغوام است بهشتند و در سینه  
 پهن کرده بطریق حلوا ریزه ریزه نموده روزی یک تناول نمایند **محرر** که بواسطه کسی  
 قطع رجولیت یافته باشد سودده و منی را زیاد کند تخم تره بزرگ تخم بزرگ تخم شکر  
 تخم خشی کش تخم انجیر تخم کرفس خضبه الغلب از هر یک یک مثقال با فلفل سفید  
 عسلک العظم اصل الفار از هر یک کوفته و بجزه قرط سبین عسل کف کوفته و در  
 ادویه بهم بسته و هر صبح تناول نماید **محرر** که قوه جماع دهد تخم خجری که تخم کک باشد  
 تخم خرفه ده مثقال کوفته با عسل کف که قوه بهشتند هر روز سه درم تناول نمایند  
**محرر** بجهت تقویت ماه عود است که جوز بوز از عطران قرنفل و از حبیبی خارج  
 سافور هندی شیطیح هندی پوست برنج پنج کبیر خربق سیاه بر یک ساقه  
 جوهر ادویه را کوفته و بجزه عسل کف کوفته بر آب گرم کرده لغوام آورده بهشتند و در  
 ظرف حبیبی نگهدارند و شبی یک مثقال تناول نمایند **محرر** بجهت تقویت ماه عافیه  
 انجیر فلفل از هر یک در حبیبی ستقال تخم تره بزرگ تخم بزرگ از هر یک یک مثقال

تخم خجری که کک  
 گویند

ن

مجموع را نرم صلابه کرده با عسل کف کوفته بهشتند و هر روز ده مثقال تناول نماید  
**محرر** تخم شکر را کوفته با عسل کف کوفته با فلفل کف کوفته و در سینه  
 در استنک منی و خواص چهار که قوه جماع دهد و لغوام آورد و وصف عسلک و طریق  
 س خشی کش بکیرنه بلاد در سیده اعطای و معتبر کنند و دانند شکر را دور اندازند و پوست آنرا  
 نرم کوفته ده مثقال از آن در دو یک سفال کنند و در عسل حبیبی فلفل را بر بالای آن  
 ریزند و ببت و یک درم کند و بایستی کرده بر سر آن اضافه نمایند و به آتش آهسته آهسته  
 بجوشانند چند آنکه منقعه گردد آنگاه هر یک قویه آنرا نیم دانگ محروم از رقیق داخل کرده بختیم  
 تا مخلوط گردد یک و دو جوش داده تا انقضاء آن تمام گردد آنگاه در ظرف شیشه کرده نگهدارند  
 و هرگاه اراده جماع کنند برابر نیم با فلفل کف کوفته در دهس نگهدارند و مادام که آن عسلک در دهان  
 باشد لغوام بجا خود باشد و سخن لغوام غریب **محرر** کل سرف صند رخ سده  
 سلیخه عود قوی از هر یک و مثقال سنبل قرنفل خرفه جوز بوز پوست برنج بزرگ  
 چهار مثقال صند سفید دوا آنک مصطلح از هر یک پنج مثقال کوفته و بجزه بایرک برنج  
 بهشتند و چهار اند بعد بخودی و در هر یک جماع در دهس بکیرنه آنرا بسیار در کنند



و در هر نواختن بسازد و لذت عظیم دهد **حب بکر** فاقه جوز بواوست هیچ هر یک  
 چهار مثقال صندل سفید قرنفل دارچینی هر یک سه مثقال فلفل کل سبع هر یک یک  
 صندل سفید مشک هر یک یک نیم کوفته و بجنه الجلاب بسهند و چهار ساندل و چون  
 خشک شود بمخام جماع در دهن گیرید **حب بکر** بخیخ زنبوق را با سکه که گفته در مان کرده  
 خوب بپزند تا نخل شود پس سه مثقال مشک اضافه نمایند و در ظرف آهن کرده انقش  
 را بر آن سکه که گفته نمایند و بر سر آتش گذارند و با دسته ثان بر آتش بگذارند  
 در میان کرباس برینند و بخت رند آنچه در کرباس مانده آنرا جمع نمایند و چند بار آب سرد  
 بپوشند تا چرکه که داشته باشد بیرون رود و آنچه در کرباس ماند خوب پاک شود پس آن  
 مجموع را یک حب کنند و میان آنرا سوراخ کنند و بر سیال آویزند و یکسایه روز  
 در میان آب بپوشانند پس بیرون آورند و در میان روغن تازه بپوشانند  
 و هرگاه اراده جماع کنند یک حب از آن در دهان نگاه دارند **حب بکر** کبابه را بپوشند  
 و حب سازند و در دهن گیرند و لحاظ با فزونی و بخت از آن در دهان بیرون  
 آورند این بهترین همه است **فصل ششم** در ادویه که فرج زمان را مشک سازد

و در دهان

و گرم کند و رطوبت را از ابل کند مازو قرنفل کلار مشک یک یک یک سبیده  
 صاف کنند و وزن بجز بکر **دروع و بکر** از برای نسی که فرج از او بپوشند  
 رطوبت داشته باشد کبابه سنبل خون سیاه شان مازو کلار سبده  
 فلفل زنجیل دارچینی مشک سبده در آب بپوشانند و فرج به **دروع و بکر**  
 کنند تا کلار مشک یک یک یک سبده صاف کنند و وزن بجز بکر و سنبل  
 از هر یک دو دانگ نرم بگویند و با پیله تر کرده بپوشند و اگر غایب بار و غن را از او بپوشند  
 بهتر خواهد بود **دروع و بکر** عصاره طیار الشبیب یعنی ریش بزرگش رو کل کوفته مازو سی سبده  
 پوست انار غود هندی پوست ترنج از هر یک پنج گرم سبیده و از وللا بگذرانند  
 با پیله و مسفوف بپوشانند و مسفوف را بر دار و تخم بپوشانند هر دو بر حمت بسیار عالیست  
 و کجاست او را بر دچنان لذت یابد که دست از او نتواند برداشت **دروع و بکر**  
 مازو سی سبده پوست انار و قرنفل همه را سادی کوفته با آب بپوشانند و با پیله  
 به آن تر کنند و وزن بجز بکر وزن دو شنبه مطلق کرد و **دروع و بکر** مازو سی خام فقع از او  
 از هر یک جزیی بگیرند و نرم بگویند و خرقة پاره را با آب تر کنند و از او به تر سادی بپوشانند



وزن بخود بر کرد **لوع دیگر** مردار سنگ سه مقرر نعل مشک اباهم نرم بکند  
 و در شراب افکند و با چنگ کت را در و غوطه دهند وزن بخود بر دارد **لوع دیگر**  
 که بسیار مجرب است و با نظیر اندک از مشک و در شراب بکشد و با قیاض افکند  
 چند بار بچسباند و کتان با پاره در آن افکند و دوخت کند و با در می افکند و در وقت  
 حاجت آن کتان را به خنک کرده بخود بر کرد **لوع دیگر** شب بمانا ماری ناسفنه برابر  
 بکوبند و بکشد یا شراب برشند وزن بخود بر کرد پس شربت میل نماید  
**لوع دیگر** منقول از جالبونس در مجربات حکما سداب باشد مزه بکوش  
 سقز بزی پوست انار ترش کند و فقاغ اذخر کل سرخ از هر یک در هلال مجموعا  
 نرم کوبیده صلابه نموده بار و غن برشند و قدری از آن به پشم آلوده نموده وزن  
 بخود بر کرد و شب بپزدن آورده با او سداب است کت **لوع دیگر** پوست و خنک صوبه  
 زاج سفید و سیاه سعد کوفه مجموع اجزای مساوی کوفه نرم صلابه کند و بچسباند  
 باشد بعد با چنگ کت را به آن آلوده بخود بر دارد **لوع دیگر** مزه بکوش سقز کند  
 باشد سنبه الطیب و از چینی زهره کا و در سایه خنک کرده از هر یک مساوی

بسیار از صلابه



بسیار نرم صلابه کرده قدری از آن بار و غن برشند و وزن بخود بر کرد **لوع دیگر**  
 مردار سنگ شش اسب سینه و قدری کل سرخ را از حریر بکشد و به او ضم  
 کنند وزن بخود بر کرد **لوع دیگر** اناری با چسبند و در آب آن نلکه کاهن را بکشد و به  
 نیم ساعت در آن بکشد تا به **لوع دیگر** عاقر قرحا طبعه التیس حرقه غن وانه مورد  
 بخندرم جمله را بچسباند در آن استن بکشد **فصل دوم** در آنچه قضیب است  
 بورد از منی را در نیم من روغن کا و بچسباند و نیم گرم بخصیه در مار مالند با قضیب چنان شود  
 و لود **لوع دیگر** که ممانه را گرم کند عصاره انجیره که فراسیون باشد بار و غن بکشد  
 بچسباند و نیم گرم بخصیه در مار و اگر روغن تر کس باشد میشود **لوع دیگر** زهره کا و  
 و عاقر قرحا هر یک بخندرم کوفه و بچسباند در روغن تر کس باشد و در محل حاجت بخصیه و  
 و قضیب مالند **لوع دیگر** فرزند زنجیل عاقر قرحا هر یک بکمال کوفه و بچسباند در روغن  
 نلکه کاهن بچسباند و بر در مار مالند محکم دارد و مجرب است **لوع دیگر** کنجک را زنده بکند  
 و در مایه او را جمیع بکشد و او را بر در اشیا زینور بکشد تا زینور با آنقدر او را بکشد  
 تا ببرد او را کوفه در روغن کا و بچسباند تا محض شود در وقت حاجت بکشد **لوع دیگر**



سوسمار را در روغن بنفش یا سمن بچکانند و در محل صحت بر کوبند از  
 حجت است **لوع دیگر** دو درم قسط با چهار درم گوشت سقزور با هم کوفته در روغن  
 زنبق بچکانند و رقیق نمایند **لوع دیگر** مورچه پر در را در قارور کهنه در آب  
 بکذارند تا مملو شود و در وقت صبح بر قیض نماید **لوع دیگر** بزرگی را بپزد و  
 از قیون عاقر قرحا از هر یک یک درم با هم کوفته و بجنه در شراب حل نموده در وقت صبح  
 ضاد نماید بهترین ضاد است **لوع دیگر** عاقر قرحا بسته دار فلفل هر یک دو  
 مثقال موم و فند را در روغن سرکس حل نموده ادویه را از نم نموده داخل روغنهای مذکور  
 بچکانند تا مملو شود هرگاه حاجت افتد بچکانند و در قیض نماید **لوع دیگر**  
 فرا سیر را در روغن کهنه بچکانند و ببالند **لوع دیگر** خفاش را منقش و در  
 مصحف نایب در کف با باله و لای رسول شود تا کف را بر زمین بکند و منی نیاید **لوع دیگر**  
 خاکستر قیض کاو کوی را با عاقر قرحا و فرفرون و فلفل سفید از هر یک یک درم و نم صلا کعبه  
 با شراب کهنه داخل نموده بر قیض و حواله خصیه نماید **لوع دیگر** زهره کاو یا زنگنه و عاقر قرحا  
 و منی بز همه را بر کوفته خوب بکوبند و بر قیض طلب کنند و اگر خواهند که مفعول هم محفوظ باشد

اندک در روغن بنفش یا سمن

اندک در موضع مخصوص یعنی زانو یا فرج **لوع دیگر** حبت القطن را منقش کرده یک درم  
 سحبه نیم درم روغن زنبق ده دانگ کرم کرده و در دانه مخلوط کرده بعد از کوفتن در روغن  
 بچکانند و رقیق نماید چنانکه خواهد باشد **لوع دیگر** شحم سپید سه درم زهر کوبیده  
 و با روغن یا سمن مخلوط کرده یا میزد و به آلت خود بمالد بجا صحت سطر کرد و چون  
 فرو نشیند پیه شتر و تخم انجوزه کوبیده و با هم یا میزد و بر خصیه نماید **لوع دیگر** لوله از منی  
 نیم درم در عسل بکذارند و روغن بلسان دروی چکانند و بر قیض نماید چنانکه با  
 خیزد که بمعالجه فرو نشیند و هر چند جمیع بیست کهنه شدت از بیست طاهر شود  
**لوع دیگر** روغن بلسان یک درم با قدری سگاب یا دو قیض و خصیه نماید چنانکه  
 خواهد جمیع کند **لوع دیگر** زهره کرک را در روغن سرکس یک درم نیم یا میزد و بر قیض نماید  
**لوع دیگر** خردل یک درم کوبیده با روغن کاه یا میزد و کوبیده و کوبیده **لوع دیگر** خند بیدسته  
 بزره از منی صلیف و جلینت ادویه را با هم کوفته و بجنه با روغن یا سمن بچکانند و لای بزره  
**لوع دیگر** لوله از منی را از نم بایند و با عسل آغشته در دگر و خصیه و حواله طلب نمایند و کرا  
 سخت کند و چون خواهد که فرو نشیند با آب کشیند سبزه طلا نماید یا بشوید **لوع دیگر** کاه نمیه



خونی زنت باید که بر خصیتین دوکر کرده و ناف و دست پا کنند چون ارضاع فارغ شود و کرا  
 بر آب سرد بپوشد و اگر نه چنان برای باشد و فرو نشیند و اگر در دم **دیکر** نهمه چاشت  
 و هر ابر آن روغن زیت را گرفته بر قیض پالده و جمع نماید قوه عظیم دهد اگر نیم گرم کنند  
 بهتر است **نوع دیکر** عاقر قرحا و میوه را نرم بایند و با غسل سرشته بر قیض پالده  
 پیش از جماع یک ساعت به پا چکه کنند تا پاک کنند قوه عظیم دهد و زن را آفکند  
 که نت بهر سکه بهیوش شود و نزدیک بدو نکند **فصل نهم** در احوال زنان و متباینه  
 سنگ بدان هر زن که کرد و در پیوسته ابر و نرم آلود و گوشت او جدا افتد ال باشد و در دست  
 های وی دلیل باشد که آن زن بستمه غلب باشد و مخصوص موضع او گرم نرم و بالشت  
 باشد در مباشرت او طمیدن دل و ضعف بهر **نیک** که مایه یک رو و بلند بالا  
 کشیده ابر و دهنه شود فراخ باشد و فراخ کام و خرد دندان و خور و لب باشد دلیل بود که  
 بستمه حرایص بود و موضع مخصوص او دل پذیر نرم باشد و از مباشرت او زدی روی  
 حرارت حکم و علت او اسهال بهر و چنان زن اسهال مرد و در فریغ کند و در راه رود  
 که کرد روی دشت ده ابروی و فریه و کویه قامت و سرخ و سفید و بزرگ سر و کویه

اینست و اول

شجره حایم

لیکن پارس باشد و فریغه شود اما از صحبت او ضعف دل بهر و اطلاع باید که باشد  
**و هر نیک** که فراخ روی و پس سینه یعنی دست طریب و پیوسته ابر و در دندان  
 سنگ چشم و از روی و کوچک و قن و در پستان و مایه یک میان و نرم گوشت  
 و خود مفصل بود دلیل کند بر آنکه موضع مخصوص او گرم و بستمه حرایص باشد و از جماع  
 سیدی نه استنباط و از مباشرت او سیدی نباشد **نیز نیک** و هر زن که سنگ  
 چشم دشت ابر و مایه یک مود چشم سیاه و معتدل الفمه بود و پارس مستوره  
 و در بین کار است بسته بود از مباشرت او و در زبان نباشد **نیز نیک** که کوتاه قامت  
 و فریه و سیاه چشم و سیاه مو و خرد دندان و مایه یک میان و بزرگ پستان و بزرگ  
 ابر و کرد و و سبک روح باشد دلیل است که موضع مخصوص او گرم نرم باشد و از  
 صحبت او هیچ مضرت بهر **هر نیک** که سرخ سفید و پیوسته ابر و سیاه چشم  
 و در زبان بالا پستان کوچک و فراخ سینه باشد دلیل است که موضع مخصوص او نرم و بزرگ  
 بود و در فریغه شود **فصل دهم** در سقوط فرزند چون این عمل در شمع مذکور است  
 و ناپسندیده بدگر آن مبادرت نبرد **فصل یازدهم** در اوقات جماع و تاثیرات آن



اگر در وقت غروب و طلوع روز جماع کند فرزند کور بوجود آید و در هنگام جماع نظر بر موضع  
مخصوص زن کردن چشم را زایل دارد و مکرر نگاه کردن چشم آب سبزه آورد و  
فرزند نابینا و چشم متولد شود اگر قصد کرده جماع کند فرزند کی بوجود آید کحل باشد و اگر بای  
اشتهای افشاده و دل مرده جماع کند طبعیدن دل خیزد و فرزندیک حاصل شود ضعیف و  
ناتوان بود و بد آنکه جماع کردن در هیچ وقت بهتر از فصل بهار نیست زیرا که هموار  
نهایت اعتدال و کمال صحت میباشد مدامی که یا بل کبر می باشد و بعضی گفته اند  
که این کار و البته بوقت شب است زیرا که چون کسی را اشتها غذای الایق و  
مطلوب موافق و لغوظ طالب باشد و در دل نشاط و قضا باشد در نهایت استحکام  
و خوف و ضعفی نباشد لکن مشغول شود ولیکن افراط میگوید هر چند جماع مضرت  
نداشته باشد و در آخر عمر ضرر او ظاهر میگردد اما در روز تابستان بسیار گرم و در زمستان  
بسیار سرد جماع بسیار بدست هر چند نفس طالب باشد اعضا را رنج و ضرر رساند  
مگر کسی که دمای مزاج باشد و شراب بخورد که عادت بجماع کرده ضبط خود نتواند  
کرد کاهی میتواند جماع کرد اما در فصل بهار جماع بدتر باشد و مضرت آن بیشتر

از همه اوقات

از همه اوقات است و در روز جماع بهتر از شب است و این که بعضی گفته اند که  
جماعت در روز نباید کرد نه از احوال حکماست و نه موافق احکام شریعت غیر  
و بد آنکه در جماع چیز باید بوقت باه و وقت دل و بوقت دماغ و مثانه و کمر که اگر یک  
از اینها ضعیف باشد محفوظ نشود و اما هر چند در جماع افراط شود نقصان بیشتر دارد لکن  
چون اسباب آن بر حسب دلخواه باشد نباید تقصیر نمود چه در کوتاهی مضرت بسیار  
و اگر در جماع با غلبه یا نه و با انواع معاجین و ترکیبات و اعمال نماید هیچ خلل رساند بلکه  
لذت و صرفی زیاده کرده و آنرا که بتکلف اینها کنند ضرر بسیار و بعضا اریسه  
ایشان راه یابد و نقصان کمال رسد چنانکه تدارک آن بدست نمیشود و حکما گفته اند  
که در سه چیز عاقل نباید بود اول کسی که اشتهای صادق داشته باشد و مضم غذا  
به آن نمی کند و خود را از غذا نگاه دارد و عادت کند کم خوردن و افزون خوردن نیز  
نقصان دارد و دفع کند و غذا را کم خوردن و خود را اگر سزدانستن که هر یک اعضا  
خود را نتوانند گرفت تمام اعضا را نقصان عظیم میرسد و چون تدریج جماع کند و عادت  
نشود بوقت اعتدال نیز نتوان کرد و اگر جماع کند در دم انزال شود و قضیب او سست گردد



فصل اولیم در غذا نایس که قوت به دهد و منی افزاید بکند کدم مقشر را هر روز می بخورند  
 و آن خود و با قلا و لوبیا بقدر خمس کند و مجموع را بکوشند تا همراه شود پس صاف نمینند  
 و از آن آب در جوزه شیر تازه بچیزد و در بخار بقدر ربع شیر دار گوشت مرغ یا دکلک  
 قاز و پیه آنها بقدر احتیاج اضافه نموده مجموع را طبع نموده بسیار بهترند تا یکسان شود و اگر  
 نمکش یک سفوف را بشاید بخواهد بود اما مریا که بجهت امر مذکور ترتیب پس ندیایر که  
 این ادویه را اضافه نمایند در بخار آب پی قوت فعلی از جوزه بویامصطی عود هندی از  
 هر یک مفت مثقال نیم زعفران نیم مثقال سنگ کیمشال ادویه را نرم صلایه کرده در  
 پارچه بسته در میان مریا یک ترتیب میدهند در جبین جوش میدارند و باید که به ازاء هر نود  
 مثقال مریا چهار مثقال ادویه کوره اضافه نمایند مریا بزرگ که قوت به دهد و منی بخواهد بکند  
 رزق بزرگ بقدر نود مثقال و بعد از آن که در آب یکس اند پس بکوشند پس از  
 آب پیرون آورده با عسل بکوشند و از ادویه مذکوره بقاوان گذشت اضافه نمایند بقدر اشتها  
 تناول نمایند فصل پنجم در آنچه در اسهال رخسار بگرداند و بوی سحر را بر طرف کند بانی دندان را  
 سخت و دندان را مصفی سازد سبوس جو و نخاع و مغز بکوشد و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ

الذکر

از هر یک بچیزد و گرفته در ظرف نموده آنقدر آب بر آن ظرف بریزند که ادویه را بپوشاند  
 پس آنش نرم بکوشند تا نشت آن آب تمام صلب شود پس صاف نموده بدن  
 طلال نمایند باین دندان نوع دیگر بر کس و در مغز بکوشد سعد از پوست پیرون آورده  
 صندل سفید را جزا در مساوی گرفته بسیار نرم صلایه کرده اند که بر بدن بالند نوع دیگر  
 که بند بر نرم و ملایم کند و قوت دهد و مفصل را بر طرف کند صندل سفید بید و کلک  
 پنج مثقال نیم بهارنج ریش و لاله هر یک سه مثقال و اگر دلالا باشد عوض آن حصای  
 بکند و جمیع را با بید و کل خطمی سفید بکوشد شش مثقال داخل کرده خوب بپزند پس بهم  
 امینت قدری در پیاله کرده در میان کلاب یکسند و صاحب در حمام رفته در بدن مالند  
 و با عقی صبر نموده بشویند و فصل ششم در برک نمودن ذکر بدانکه ذکر عضو است  
 از اعضا تناسل تمام آن رک و پی است و سبب بزرگی آن بالیدن و بپاش  
 کردن شود هر چند پیشته بالند و جمیع پیشته کنند بزرگتر شود و چرخ زکریا گوید که گرم سحر  
 که اگر در اطین گویند خشک کرده از لاله بگذرانند و باروغن شیر بکشد بر قضیب باشد  
 نوع دیگر سوسمار را در میان ناله اند از دندان روغن سیاهی ظاهر بعد از آن که از آن گذرد



بر قصبه باند سطر و در آن کند پیش از نالیدن قصبه را در گرم بماند که خورج  
 شود نوع دیگر دوازده عدد غراطن را گرفته خشک کند با بوره اونی ۳۰ سبیل الطیب ۳۰  
 صلایه کرده از وال بگذرانند غسل داخل کرده و کمر را در آب گرم سخت بماند که سرخ شود  
 شب او پاره را بسته جمع عضو مخصوص را در حمام سخت بماند تا سرخ شود و نگاه او تیره را  
 بماند تا چند روز چنان کند مطلب حاصل شود نوع دیگر حوض خفاش را کمتر بریزد بماند  
 بزرگ شود نوع دیگر سطر را بر دهن کجی چندان بکشد که سطران سرخ شود پس  
 سطران را دور اندازند و روغن را نگاه دارند و در حمام حاجت بر قصبه باند و شب  
 را بر این دارو طلب نمایند هم قوه با دهد و آتم در کمر اسحق کند نوع دیگر فطران شامی بر  
 و کماند سحر است بزرگ شود فصل ۱۰ در آنچه منع سرعت انزال کند و قوه جماع دهد  
 موز طایفی در قوه جماع نظیر ندارد بکشد آنرا یک صند عدد پنج شود کراں ۳۰ بذر النج ۳۰ هم در در  
 نرم صلایه کرده در صد و پنجاه گرم آب بکشد با موز به آتش ملایم تا موز را در آب جذب نماید  
 پس چون خوابد یک عدد و دو عدد میل نماید و دیگر جهت منع سرعت انزال قرنفل ۳۰  
 جذبید ستر ۳۰ درم کبابه یعنی ۳۰ درم ورق کل ۳۰ درم زعفران ۳۰ درم لباسه ۳۰ درم جوز بوا ۳۰ درم خربان

نورانی

عرو قوری ۲۰ انیسون ۳۰ مصطکی ۳۰ کندر ۳۰ قلع ۳۰ در قلع ۳۰ افیون ۳۰  
 منگ و انک ورق طلا ۳۰ تمام اجزا را با کدب حل نموده مقدار انودی ص کرده  
 تناول نماید فصل ۱۱ در آنچه به پویشی آورد گوشت که سفید که آنرا پیچیده بوده باشد  
 گرفته شش شش نه نیمه و میان شش به با بذر النج گرفته پیر زنده  
 و در کوزه سفالین کرده در سه کین اسب فتن کنند تا گرم از آن صالین  
 پس گرمها را در شیش کنند و بکشد تا خشک شود و در وقت صبح استعمال  
 دو جزو از آن و بجزو افیون ساییده و در مینی شخصی که خواهند به بند نوع دیگر  
 افیون بذر النج پوست پنج لافح جوز بایع که آنرا تا توله گویند تخم کاهو اجزا را  
 جدا جدا اینم کوب کرده بکشد و صاف نمایند و ظرف پاک ریخته در جاک اندازند  
 که غبار بر آن نشیند و قوری کنند و در آن کنند و بار دیگر بکشد و فاصله  
 تا چهار لوبت اینقسم نمایند بعد از آن کینمها را خوب خشک نموده در شیش کنند  
 و چون احتیاج افتد به بزرگان دو دانگ و بطفالان یک دانگ دهند فصل نوزدهم



در آنچه بدن را فریب کند و رنگ را صاف بماند مغز با دام شیرین منور فنی  
 مغز پسته مغز نهاده حبت صبر کبریا هر یک مساوی هم خوب صلایه کرده  
 و هم وزن او و تیه غسل داخل کرده و بجهاس زنده ببرد که کرد و یکجدا و متوال  
 نمایند و هر روزی یکبار نماید تا بدو عدد برسد و در عقب آن قدحی شراب  
 بیاض مد دو سه پیاله شیره و شکر داخل کرده نیم گرم بجز در بهتر است و از خوردن  
 ترشیهها و شیرینیهها و ماست و ادویه بسیار تند اجتناب نماید غذا شیرین  
 و هر سه گوشت بزره و کوسفند و غار زفریه و مرغابی و مرغ جویان و قلعه یا نمکه  
 کرد و با قلا و لوسیا و کندم داشته باشد و چون پنج شش ساعت از غذا بگذرد  
 بکھنم رود و در آب بنشیند و اعضا را با مله و بعد از آنکه از خام بیرون آید بدن را  
 خشک کند و به باد بر وزن کند و در وزن با دام و موم و روغن که اندک غنبره داشته باشد  
 بدن مالند نوع دیگر بکته امیزد بوزن بجز رسیده با قلا بجز سفید بخود غنبره  
 کجده مقرر کند مقرر از هر یک بجز و قد سفید و جود و جود و جود میان شیره  
 بهندان

چند آن بچشند که هزار کرد و مانند غسل غنبره شود پس در صبح شام  
 یک پیاله آنرا با آنقدر فندک که بسیار شیرین شود داخل نموده بپوشند بپوش  
 بکته قریبی بدن بخود سفید نماید میده خشک کرده بهم خشی نش و خضیه  
 الثعلب و لیمون و مغز فندق و مغز با دام و جوز مقشر هر یک بمجموعه  
 با شکر سفید آمیخته هر صبح یک مثقال کف کرده شیره کاکا و که اندک سکر در آن  
 از عقب آن بجز و غذا گوشت بزغال و غار زفریه و هر سه و کوسفند و بزره  
 مداومت نمودن و شیرین بجز مناسبت و اگر اندک از بطنی داخل غذا  
 کند بهتر باشد ادویه بکته صاف نمودن رنگ و بر طرف کردن لکه های سیاه  
 و زرد با قلا تخم ترب کرسنه ترمس مغز تخم خربزه نشسته مصطکی بخود  
 مساوی هم صلایه نموده شب در آب گرم بخیب کند و روزی خود را  
 به آن بشویند نوع دیگر آرد عدس آرد و بخود نشسته مصطکی بوزن  
 آنزروت هر یک را برابر هم نرم صلایه کرده بر رو مالند نوع دیگر که رنگ  
 رخ را سبزه و شفاف نماید زعفران روغن کنس کندش مصطکی هر یک



مساوی مجموعا نازک صلایه نموده بر آب پیاز خمیر نم بند و شب بر روی باند  
 و صبح بر آب گرم بپزیند فصل بیستم در آنچه تقویت باه و مد وضعی از ایل کند شیر  
 حرا بخورد پسته فندق فستق حبه ابن حب اکحضر انجک مغرباوم  
 نارجیل مایه شتر اعرا یا مایه فیل دار صینی بنجیل قرقل بل با قلا  
 عدس کنگر پیاز زر دک شلغم کدوم کرفس تخم بونجه تخم پیاز تخم ترترک  
 کنکر رزنه و شقاقیل روغن کاج و ماهی تازه در اج کبک بسایه انجیر زرد  
 مغز تخم خار گوشت فاخته و قمری و کوفته و بزره و خضریه کافور و قصبه کوبیده زرد  
 تخم مرغ غبر فافور زهر بهمن خشخاش تخم کل سرخ پیاز غرضل مغز کوس  
 انجیر را کوفته و با عسل بپزند و هر صبح تناول نمایند فصل اربع در که شش از  
 ترنایک و کونک را باید که هر روز از افیون کم کند و از معجون زیاد کند تا آنکه افیون  
 تمام بر طرف خود نماند <sup>بدریال</sup> و در یکماه ازین معجون بخورد و هر روز و آنکه  
 اضافه نماید تا قدر معجون یکم تقال نیم تا دو منقل برسد شوکران بسایه بخورد و کدوم  
 عسل کف گرفته یکسیر بپزند و معجون کنند و روزی چهارم ساخته شود میتوان

در وقت

و احتیاج نمراج کرفش نیست معجون دیگر که با سیلخه سیباسب مهم  
 قصبه الزهره ۲ عود الصلیب ۲ مصطکی ۲ زرنب ۲ سعد کوفه ۲ حاکس  
 جندبید ۲ عود ۲ سوزا جیل ۲ شیره آله برده سسته ورن ادویه معجون  
 ساخته میل نمایند فصل ۳۱ در امراض ذکر و خصیه و رفع آن بدانکه سبب  
 اورام در ذکر و خصیه یا از مواد صفراوی یا دسموی باشد و در اکثر اوقات اورام  
 از عقب جماع بهر سبب در نجهت آنکه بعد از جماع اکثر اضرار منی قدری در فضای  
 مجرای ذکر و خصیه مختلش شود و تعفن بهر سبب درم گردد و هرگاه در بدن  
 خون غالب باشد ورم دسموی باشد و اگر صفرا غالب بود ورم صفراوی باشد  
 و اگر ورم در نفس بیضه باشد و اکثر ورم آن گرم خواهد بود علامت آن سبک  
 بلمس و ظاهر توان نموده ورم در صلب بیضه است یا در نفس علامت آن فصد  
 ساقین و خجاست را نهانست و اگر ورم در یکطرف بیضه باشد فصد و  
 محبت هم از الطرف نامیده که ورم دارد و اگر از دو طرف باشد از هر طرف فصد  
 محبت باید نمود و طبعی طبیعت بسیار باید نمود که ماده میل لطیف مفعول



که الفع است و از گوشت و صبر میسر و از روغن حار و شرباب و عرق امثال  
 آنها اجتناب باید نمود و بعد از آن می لطیف می آید و میسر و پاره کتانی  
 با سرکه و کلاب و آب کاسنی و آب غلب الثعلب الوده کرده بالای ورم  
 طلا نمایند و و آب که بعد از فصد و حجامت مفید است از جو آب کشیده با قلاب  
 هر یک قدری زعفران قلیع روغن کل بعد از احتیاج بر پاره کتانی کرده ضماد نمایند  
 نوع دیگر خایه کثیف را به آب کشیده بر خضیه ورم کرده ضماد نمایند فصل سوم  
 در علاج بواسیر بدانکه از هر قسم آن رکت با سلیق و حجامت مفید  
 باشد نوع دیگر تیواج خطای حب آلاس کوفته نرم صلابه نمایند بعد از آن با  
 خاک کنند که نمک مذشته باشد و حب نمایند بزرگ بخودی و هر روز  
 صبح پنج عدد تناول نمایند غذا چلا و روغن زیتون و روغن بر روی آن ریخته و  
 میل نمائید و از ترشیه های تند و ماست و ماهی شور و کلم و پیاز تازه  
 شیر و کرک و امثال اینها احتیاط نمایند و خوردن کنند و بوداری هر قسم که  
 باشد مناسب است مرهم بکرم ورم مقعد و سوزش و جوشش را که در ظاهر

مقعد باشد

مقعد باشد بواسیر سفید در زیر خاکستری گفته بخت در روغن کره کاه و مسوی  
 یکد کیر در مایون نموده بگویند تا یکسان شود و نیم گرم صندل نماید علاج است  
 خون بواسیر تیواج خطای را داخل است کاه و نمک کرده خون بواسیر  
 باز دارد و بدانکه بواسیر و بواسیر هر دو یک است تمیز آنکه بواسیر داخل مقعد  
 کاه است که در گوشت حشم و پنج گوش بهر سر و بواسیر اگر خارج باشد  
 و اگر داخل و اگر خون ریزد و اگر خون ریزد علاج مجموع فصد با سلیق و حجامت  
 باشد و اگر خون نباید بخور مرهم و زهره کاه و آب پیاز و مقل از بوق و قند  
 در روغن و دانه زرد الو استعمال کنند تا خون روان شود و در سارگ  
 و تلپین طبیعی کنند بمطبوخ ابله و اگر خون آید قرص که با و آب سبب  
 غده اسس سماق تا مردان و خود سبب و مرغ کچم دهند و علاج هر که  
 نفع هر دو رسد از مشروب و سحران پوست ابله زرد و کاه و امثال  
 مقعد مرصطک از هر یک چهار درم نرم سفید ادرم مقل از بوق و ادویه را  
 حل کرده به آب کرم سحران نمایند نوع دیگر که خوردن و حقه کردن و طلا



نمون آن نافه است بکیر و آب کندنا بکیر طبل حبل بوبت پنج کسبه  
 هر یک دوم باشد آب تازه طبلخ و ده تا پنجه شود و صاف کرده روغن کلین  
 نیم رطل اضافه نمایند بچوب ندر تا آب برود و روغن بماند مرهم و ضمادیکه  
 که مخصو من نامور است دم الاغوس شبت بمای کلنا فارسی هر یک  
 عدد دوم صبر کند گرسب انزروت هر یک دوم زنگار نیم دانگ بروغن  
 سفید آمیخته بکاربند فصل هفتم در علاج لوباسه اول دارو  
 درک بسلیم و حجامت مقعد و زلوباشد و کمر ضربه کند و انزروت  
 هر یک علم زنگار ام به آب کنند و قمر صهای مثلت بزنند و در  
 وقت حاجت ضماد نمایند فصل هشتم در علاج درو کوش و صداله  
 در کوش ظاهر کرد و کراه کوش علاج درو کوش که از حرارت باشد  
 و از برودت نیز باشد و ماده آن درم داشته باشد در علاج حاره  
 روغن کلین سرخ در سه که آفتد بچوب نند که سه که جذب و  
 نیم روغن بماند بروغن را در کوش چکانند و حمام النفع است

مسدود

مشروط بر آنکه باز درم نداشته باشد مرکاه درمی بوده باشد علاج  
 آن بمعالی است بشرط حکم حادق و اگر از حرارت و غلبه خون  
 باشد فصد قیفال کنند و بعد از تقطیع ماده بشرط سفید تنقیه  
 و مانع نمایند بمطبوخ ابله به این شکل بوبت ابله زرد و ابله کای از هر یک  
 یک تخم کاسنی سفید یک بوفه هر یک دوم منقعی دوم غنای صندل  
 سنبله دوم حوت بنده صاف نماید بترکیب فلوس خیار چوبه هر یک دوم  
 اضافه نموده بنوشند و سفیده تخم مرغ و شیر زن و آب که دو روغن کلین  
 در کوش چکانند نفع عظیم دارد فصل نهم در علاج خناق اگر  
 ماده قوی و خناق پر زور باشد در هماندم رکبتن باید زد و حاجت باید  
 نمود و زلوباشد و اگر درم از طرف چپ باشد اطراف چپ و اگر از  
 طرف راست باشد بطرف راست و اگر از هر دو جانب باشد از هر دو جانب  
 فصد نمود و حجامت از خوردن شیرینها و چربها و ادویه حاره و شرابهای  
 حار و میوه که زود صفر شود اجتناب باید نمود و سوای کش جو چربی نباید خورد



تا ماده به تحلیل رود و غرغره های مناسبه باطلیه و ضمادات موافقه بعمل آورد  
 غرغره مخربه حلیه در دم جوش سیده صاف نموده غرغره نماید نوع دیگر  
 رب لوت با کله غرغره نماید نوع دیگر تخم کتان حب الزیت و  
 نیم کوب کرده جوشانند و غرغره نمایند و بچشم رفتن در خاق سست  
 و خوردن قهوه آفغ عظیم دارد و اگر خفاق قوی شود باید که یک را گرفته  
 استخوان به بند رسد کین آن یک استخوان خورده را برین  
 گذارند و سر را بر دهن خفاق شده پف کنند چنانکه آن کین خشک  
 کرده بجل خفاق بر سر نوع دیگر که بهترین دواها و از مخربات است  
 افغی گرفته دندانهای او را بکنند و در کرون صاحب خفاق بکنند و آنقدر  
 صبر کنند تا افغی بمیرد نوع دیگر که افغ سیاه است آرد و جگر آرد و با قلا  
 ن سسته غب النعلب هم آمیزند بعد از صلایه ضماد نمایند نوع دیگر که گریه  
 کاغذ را بسوزان سوراخ نماید که سیاه را که بهتر کار افتد و با ناست سسته  
 کرم کرده بر روی کاغذ تنگ نموده و بگردن صاحب خفاق که گرم داشته باشد بزنند

فصل ۱۱

فصل ۱۰ در علاج سوزنک و آنک و حبس البول و حرق  
 البول سوزش اگر بسبب آن حرکت و قروح بود و قصد باید کرد از  
 رگ بسپین و هر صبح شربت خشی شش و قرح کاکج و شیر تخم  
 خربزه و خاشاک و لبه حطمی و فلوکس و خیار خرد و ترنجبین و روغن بادام  
 مایع است و از جماع باید اصرار را بید نمود و شفاف بعضی سائیده در  
 اطفال صغیر و این سفوف مایع باشد تخم خیار تخم کتان تخم خشی شش  
 کثیرا از هر یک خردنی است سسته دو خرد کوفته با هر دو بچته هر روز بمجدیم  
 باشد و بسبب بوشند و شفاف از برای سوزنک الفع اشیا این است  
 منزالو مخر تخم کلاکس مخر تخم سنده وانه شربت حشمت دم الاغوس و  
 صمغ عربی کثیرا از زردت کلل منی کوفته و نرم بچته و به آب شیار بزنند  
 بباریک سوزنی و بعد از بول یک ازال شیار را در سوراخ اطفال گذارد اما بچته  
 حبس البول هرگاه بول بندد و نباید باید که اول تخم خیار و منزالو و منخرم  
 خربزه را بکوبند و شیر بکشند و تخم کاکج ارم قند ارم شربت که ده بوشند







بنجل مصطكى قرفل دار فلفل سنبل الطيب الزهر بكت بابت  
 سفيد و قند آدونه را بيار نرم سيند مسوي هم و به آب حمير نموده و  
 چهار ساعت بقدر بخودي و پيش از طعام و بعد از طعام بخورند  
 علاج خمار شارب که از فراط نموده باشند بخورم رفتن و بندنای اعضا  
 محکم مالیدن و سخن شنیدن از شش وضعی که موافق مزاج او باشد  
 و از دوست دارد و خوابیدن و مالیدن و با آدم صاحب حسن و تنبلی  
 و ملاقات نمودن و از خوش شنیدن و جماع کردن درین باب  
 موافق است کلاب و کافور بومیدن و مغز بادام و برنج خوردن جمله یک است  
 و خوردن ماست بکثره دفع خمار و کجایی که از فراط شارب بهر سببه  
 تکلیل دهد و سر بر کافور نان نیز درین باب نفع است و اگر در حاضری  
 بسیار و غش پیش آمد و بیهوشی اندک قند داخل عرق صندل کرده  
 میل نماید طریقی عرق صندل صندل اندک تراشیده و دو شبانه روز  
 در کلاب و کافور نان و بادام بخورید و عرق بید مشک بعضی آب خیب منده  
 ان نکره

۸۱  
 و عرق بکشند و در هنگام عرق کشیدن اندک عطر و مشک به آن بزنند  
 و هرگاه خمار بسیار از آن کند و عرق نکند و یک پیاله قهوه خوری اندک است  
 یا سکر داخل نموده بپوشند علاج حرب و شقاق و جوشش که در خصیه  
 و قضیب بهر طریق سلوک آنست که اگر حرب قوی و ماده برزور باشد  
 بول طفل را با نمک بچکانند نوع دیگر منوی سر را تراشیده و سوزانیده  
 داخل بول طفل کرده در حمام بر کل اعضا مالند نوع دیگر کل سر را با نمک  
 و مراد رسک القدر بچکانند که سر که صلب و روغن مانده در حمام  
 بر بدن مالند نوع دیگر کچم خرفه با سکه سیره کشیده با روغن و جو و خطمی به اعضا  
 نوع دیگر کچم رولواس اصله برده داخل ماست کافور و زعفران بمالند در آفتاب  
 بگذارند تا ترش شود و بعد از آن در حمام بر بدن مالند نوع دیگر ریواس و  
 شاتره و بر کل خطمی و روغن با ماست و سکه بر بدن مالند علاج شقاق  
 اگر درد دست راست باشد رک بپزد و اگر درد دست چپ باشد رک  
 با سیتی یا اسلم باید زد و از دست چپ که نفع عظیم دارد و بعد از آن در خود



بدو و چوب تک کجا دارد و مکرر چنین کند شقاق بر طرف شود نوع دیگر عنبر یا  
 که شقاق و خشک باشد در حمام کم یک سیر یا له و ارفام بر آید و روغن بنفشه  
 انجیر مالده نوع دیگر زاج سیاه و صبر سیاه داخل هم کرده بخاک شقاق و خشک  
 نیم گرم کرده ببلند و اجزا باید که مسوی باشد نوع دیگر نفت سیاه سفید  
 زاج سفید هر یک درم بورد از منی بار و عنبر کل و موم سفید هر جم غصه  
 متعاقب یکدیگر طالع کنند و در روز چهارم اشق حلالیه کرده داخل و دینه یا به  
 نوع دیگر تهیه شقاق و قوبا کثیر ای الی سیاه را با سرکه بمالند نوع دیگر و اجزای  
 با سرکه هم نماییه مالد علاج قتل بجهت سر و کردن قتل بورد از منی و سرکه  
 کبوتر هر یک درم بار و عنبر زیتون خیمه کرده بپزند و به بندند نوع دیگر که در چینه  
 کردن با نظیر است مویز را دانه بیرون کرده کوبیده بورد از منی داخل نموده ضماد  
 نماید نوع دیگر که منع قتل بیرون آوردن ادرم مار و اصلیه کرده باند کعبه  
 داخل کرده نان به پزند و سه روز عقیق هم بخورند و دیگر هم سه نوع دیگر که قتل  
 و جمیع در مهار به تحلیل بر دهنوس کنند کل خطمی کل بورد از منی و صلبه تخم کنان است

مسوی باید

مسوی یکدیگر نرم صلایه کرده با آب کلم خیمه یا میوه بپزند نوع دیگر که  
 بخته نمودن و سر و کردن بسیار محترک است و آنست که مهندی را بکوبند  
 و قلیا بیه در آن گذارند تهر را داخل آن کرده بر هم زده ضماد نمایند  
 دواء که به خیمه شکم و در او بغم نامی ناخواه گذارد جز شکر از هر یک است  
 همه را بپزیده با هم دست حخته نام هر روز ناست یکویضه بخورد کام

مختار از کتاب حکم المومنین بسم الله الرحمن الرحیم در باب ترنایات  
باب اول در معاینات و در آن پنج فصل است فصل اول در  
ترنایات ترنای کبیر و آنرا ترنای فاروق و ترنای کبیر و ترنای  
 مانند از مؤلفات اندروماخس قدیم که اندروماخس نامی که تمیل آن  
 و اجزای آن بغیر اقراض بهفاد رسیده و جالینوس ده ضروری که حلاله  
 و شح خیمه و مصطک و مقمل و عود لبان و عود مندی و افیتون  
 از هر یک غم و اشق و سورخا و پنج کبر از هر یک ۲ گرم نموده و



وشیخ رئیس بنجیز نموده خصوصاً داخل نکردن حب الفجار و اقراص و  
 وزن آن که صحیح بنی است مذکور می شود و منظر این هفت جزو را  
 که عود هندی و انبمونی و اسکن و سورنجان و بنج کبر و مصطط و مقارن است  
 داخل نموده اند و هر یک نصفی نموده در اوزان بعضی تغییر داده اند و حکیم بنجیز  
 بنفشه و حاشا اضافه که نصف است جزو باشد و بجای شراب غرقه  
 و بجای عمل است نموده و تغییر اوزان و تبدیل بعضی بنجی است که از نسخه  
 انمروم ظاهر میگردد و تریاق الکبریا سی سال قوی الکراهه است چون سن  
 و نشت سی سال مثل سن کبوت و بعد از آن مثل سن بهری و اثر او  
 مانند سایر معاجین است و قبل از شش نوزده ماه استعمل نباید نمود و اگر بعد از  
 هفت سال که حکم سن اطفال دارد استعمال شود بهتر است و باید که جنبه  
 و حایض مستر او کند و آن مفتوح سه دو مد زبول و حیض و عرق و شیر و پازهر  
 جمیع سموم و متقوی همه اعضا و مانع عفونت اخلاط و وافع آن و مفرغ  
 و منوم و منفی او حاد است و محلل و محرر جنین و طریقی ساختن و استعمال و استعمال

و در بنجیز

و قدرش بیش از آن که مذکور می شود و این امری است که صفت آن قرص اسفیل است  
 قرص افنی قرص اندر و خردون فلفل اسود افیون از هر یک ۲۲۴ در صحنی در  
 حکم سنگ اسفودیون اصل سوس اسفاجونی غار یقون رب سوس و  
 دهن سبب از هر یک ۲۴۰ زعفران رنجیل زراوند بنطافلن فودنج و  
 فراسیون اسطوخودوس قسط فلفل امضی دار فلفل مشکط شمع  
 کندر فقاخ او فطر اسالیون صمغ البطم سلیمه سیاه حب الفجار سبب  
 حیده هر یک ۱۴ لبنی بزرگ کرفس سیالیوس حرف ناخواه کما در کرس  
 کما فطوس عصاره هوفطید اس سبب رمی سافج هندی حنطیا  
 رازیانج طین مخموم فلفلس محرق حماما و صحن سبب هیو فار یقون  
 صمغ عربی قروما انیسون مسوق افاقا سکنج هر یک دو وقت و  
 فقر الیهود صابون شیر قسطور یون رقیق زراوند طول چند بدست هر یک و او را  
 نه دوا می دیگر که در نسخه اندر و جنس نبات بموضع است که مذکور شد و در آخر  
 بغیر اقراص مفاد می شود اما طریقی ساختن آن است که هر چه خوب بنجیز در



و شکوفه و تخم و قرص باشد نهنگی علیّه باید که بخار او بیرون نرود  
 و از پرویزن بسیار بایک مثل غبار بیرون کنند و بعد از آن هر یک الی ورن  
 در آورند و هر چه صمغ و رلوب و عصاره نیم گرم است شبانه روز  
 در شراب جمهوری یا مثلاً با عسل یکسانند تا خوب حل شود  
 و هر چه مایع است مثل عسل و شراب و روغن ببال باید در وقت حاجت  
 همه را بروی آتش نرم کند بعد از قوام عسل مخلوط کنند و هر چه از عصاره  
 تازه باشد محتاج بکباب شدن نیست در روز تریک داخل کنند و باید هر یک  
 از ادویه تازه و در مخفان مخصوص باشد و دو وزن عسل بقوام آورده و کوفته  
 را با دو وزن ادویه مثلاً با شراب جمهوری یا مطبوخ عقیق یکبار  
 اضافه نموده مخلوط کنند و اول ادویه یا بل در مقابل آفتاب عسل  
 بعد از آن محلول را در کفچه معجون سازی را بروغن ببال چرب کنند  
 و هر روز بروی خاکستر گرم کنند تا دویست بار برهم زده بگذارند و او را  
 بیارچه نازک بپوشند تا چهل روز و بعضی گویند که بعد از چهار روز و بر نهتم

تا دو ماه

تا دو ماه پس در ظرف طلا یا نقره یا چینی با قلعی کند بقدریکه محل تنفس بجا  
 باشد و بعد از یک ماه سر او را بر دارند و یکروز بگذارند تا روی او شود  
 و روز دیگر باز مسی کم کنند اما امتیاز او چنانست که بشخصی دواء  
 سهل مثل محوره داده در حین عمل آن از تریاق بقدر باقلا بدهند  
 اگر در حال منع عمل مسهل نماید و بستن حیوان یا بس المراض را از تریاق  
 بدهند و بعد از آن افعی او را بکند زهر در او اثر کند و به دستور خروشی یا حیوان  
 دیگر ادوی قتل داده بعد از آن تریاق بدهند آن حیوان نمیرد و به دستور  
 در دهن افعی مار کنند آنرا بکشد اما طریق استعمال و قدر تریاق  
 نسی سال او را در دواهای سموم از یک بندقه تا یکمقال باید داد و از  
 سی سال تا شصت ساله را از یک مقال تا سه مقال استعمال نموده  
 بجز قوت و ضعف سموم و دارمیکه از سی سال بگذشته باشد در  
 امراض نباید استعمال نمود و اگر استعمال کنند بقدر اقل است  
 جایزست جهت جذام و برص و احتلاط عقل و فاج و لقوه و تشنج و اختلاج



وصرع ورفخ هم بعد از تنقیه بر اما الاصول بقدر بنده تا نیم مثقال و تا پهل روز  
 هر روز به آن معوط نمایند و طلا کنند و حکم افتراق رحم و اخراج جنین نمرده  
 یک قفلا با مطبوخ سداب و مشکطرا متبیح و امثال آن و حلا و دهانه  
 کنند که افوی از یک مثقال الی دو مثقال با شراب یا مطبوخ و هت و دواء سنی  
 مثل افیون و فرقیون و زرا ریح که نیم مثقال الی یک مثقال با یک اوقیه سکه  
 و هت کردند سکه دیوانه و امثال آن یک مثقال و زباده زان یا خاسته  
 سلطان اندر و هت عقیق نیم درم با شراب بنید و هت زنبور  
 نیم مثقال با سکه و ضماد نیز با سکه کند و هت سکه و در و سینه و در  
 پهلوی یک نرسه غسل و هت نفخ معده و امعا تا دو دانگ با یک  
 و هت جوع کلبی بقدر بنده با شراب مخروج باک و هت لیزیدن نهایی  
 بارده و دو دانگ تا نیم مثقال باک کرم و هت مشابه با قدری مثقال برق و هت  
 قویج با طنج را زیاده و کرفس و روغن خروع و اصل کوس و عتاب و سست  
 بقدر بنده و هت استسقا و امراض حکر یا دونه مخصوصه آن بقدر یک دانگ

یا دونه

۶۵  
 تا دو دانگ و اگر نه او یک مثقال و هت قرصه امعا و اسهال نیم مثقال  
 باب سباق داک به و هت تنگ مشابه و کرده تا چهار دانگ با طنج کرم  
 و در او رام با طنجی غسل الی الی نیم مثقال با سکنجبین غلیظ و هت نیکو  
 رنگ و درخ را بقدر یک یا قفلا با طنج افسنتین و هت ستر یک قفلا  
 با سکنجبین و هت کرم معده تا نیم مثقال با غسل و هت هر یک از امراض  
 بارده عموما با دونه مخصوصه امراض استعمال نمایند مشروط بطوس  
 اندر و خاص کوی که مؤلف آن اقلیون است و هت پسته و رو متبه که  
 بهمین بوده ترکیب نموده و از تریاق اکبر بسیار مقدم است و در رفع سموم  
 نایب مناسب تریاق فاروق است و در رفع غلظ بعضی استر از تریاق  
 فاروق دانسته اند و در جمیع خواص مذکوره و تریاق مثل است و تحلیل  
 سده و او رام صلبه و آنچه در مفصل است و در تحریک باه افوال از دست و جرات  
 اونیست و قوت او تا دوازده سال است و طریق ساختن و استعمال  
 و قدر شربت مثل تریاق اکبر است صفت آن موافق نسخه قدما و بهتر



سیرسخه نامر صاف ز غفران غار یقون زنجیل دار چینی از هر یک ادم  
 سبیل الطیب خردل سفید کند ر عود بسان اسطوخودوس اذخر  
 قسط سیرین نسیم کیوس کما فطوس قنه راتنج دار فلفل عصاره  
 لحیه انیسون خند جاوشیر سافج مسویه بایله از هر یک سبیلخه فلفل  
 سیاه و سفید سورنجی آن جعبه نوم بری و قو اخیل الک حنطیان زغن  
 بسان قرص قویون مقل ازرق هر یک شمع سدای اشتیاردین  
 مصطط صمغ عربی فطر اسالین فرومانا ایون رازیان کل سرخ بنفشه  
 مشکط استیع هر یک افاقیانف سففور هیو فار یقون هر یک  
 نیم انیسون و قه قو منو سبیلخه هر یک صموغرا در سکه باشد اسیا  
 منکث خبب منده باست وزن ادویه عمل پسند و قدر مثلث آن  
 قدر باشد که صموغرا اپوست ندوبل سففور ماهی رو بیان لوزن او سبکه  
 صید اویدل روغن بسان و حقیر قرص افیو ایتز میدانم و به سونبیر ماه  
 شتر و بعد از ششاه استعمال نمایند و چون صبت بسان روغن ترب  
 دوزن از آن

۶۳  
 بغایت مؤثر یافته اند سبیلخه و دیگر مرصاف کثیر از غفران زنجیل  
 دار چینی هر یک سبیل الطیب کند ر عود البیض اذخر عود بسان  
 صمغ البطم قسط سیرین اسطوخودوس نسیم کیوس دار فلفل خند  
 عصاره هوفطید اس که لحیه التیسرست مبعه یاب جاوشیر سافج  
 هندی از هر یک سبیلخه فلفل سیاه و سفید اخیل الک حنطیه نوم بری  
 دو فو که تخم خزر بری است روغن بسان قویون مقل هر یک شمع اشتی  
 ناردین کل کرفس صمغ عربی فطر اسالین افنون رازیان کل سرخ  
 حنطیانامشکط استیع هر یک تریاق الافائی که رفع سمیت  
 هوام میکند و به اجماع اطباء سابق و رو با بقدر نیم درم آن با کلاب یا  
 شراب و قایم مقام آن در بعضی اوقات تناول نمودن در سنگ مثله  
 رفع اذیت و با دوتب دانی میکند صبرزد و دوجر و مرصافی ز غفران  
 هر یک بخور تریاق لونه اول ترکیبی است از تریاق است و سبیلخه کرم در  
 دو نیم خلک محلول ریاح غلیظه و مصطط بکر و سپرز و مفتوح سده و مدخلات



و آنچه از جهت برودت مجتبس شده باشد و تریاق سم مار و عقرب و  
 مورث صدام و دوسمه و مصلحش شیر خرفه و قدرش ترش باکب متقال  
 و قوتش تا دو سال باقی ویدیش نصف و زرش مثردا بطوس صم جنطیان  
حب الغار مرصاف زراوند طویل البتویه بکسل سه کوزن ادویه  
 تریاق کشف الهموم مقدر مایل بحار ت قوتش تا بیت سال باقی باکب  
 شتریش از اناسم منقی و ماغ و پا و زهر سموم و مقوی باه و جهت جنون صم  
 و بالجو لیا باکب مریخوش استعمال نمایند و جهت لقوه و فالج و امراض بارده  
 و ماغی و عسل السول و سنگ مثانه باکب کرفس باکب ترب و جهت  
 ضیق النفس و سرفه و نفث الدم و خفقان و ضعف معده که از  
 حرارت باشد باکب کاسنی و اگر از برودت باشد باکلب و جهت استسقاء  
 و سپر زویرقان و قولنج باکب انیسون و جهت بواسیر و امراض مقعد باکب  
 عناب و جهت مفاصل و نفثس باکب پنجه کبر و زاریانه و جهت سموم و جذام  
 با شیر تازه و کشیده و جهت بهق و برص بل ماء العسل بپوشند و طلای او در امراض  
 مذکوره

مذکوره و جهت اورام نافه است پوست ترنج و تخم آن و برک آن از هر یک یک  
 حب الغار جنطیان باکب الطیب مزایا فلن هر یک یک زرنج و روج  
 آظنه لایال بهمین سرخ و سفید انیسون هر یک یک زمره کبریا هر یک یک  
 عود هندوی نام پا و زهر معدنی ۱۳ اوانک مروارید هم عود را در عود باکلب  
 بایند و پا و زهر را در اصل کنند و هفت روز بگذارد و مروارید را در آب کرده آب  
 ترنج را بر روی او ریزند و سه آنرا محکم کرده در حمام بگذارند تا حل شود و بعد از غسل  
 با عود و پا و زهر محلول مخلوط سازند و سه روزن ادویه غسل بقوام آورده  
 به التشنج می بگذاردند و محلول اکم کم در او ریخته بر نه رنند بعد از آن ادویه  
 را اضافه کرده بعد از ششاه استعمال نمایند و آتش آن بقدری باشد که گوش  
 نیاید و اگر پا و زهر معدنی بهمین رسد پا و زهر حیوانی بدل و سیزده قیراط کنند  
 فصل دوم در ایام رجات ایارج لو غار یا یعنی دای الهی بلغت یونانی  
 و متقدماین شرط دانسته اند که آتش در سرد و بمثل بپزند قوتش  
 با چهار سال و بعضی گویند تا سی سال باقی است قدرش ترش از نیم تا هم



با آب که در روغن کج و زوفا و انیمون و مسکه کجا و کلک و زباب  
 و اسطوخودوس از هر یک بقدر حاجت جویند و با آب بنفشه بپزند  
 و با فلفل استعمال نمایند گرم خشک و جهت خدام و برص و هلق و صرع و جرب  
 و داء الثعلب و داء الحكة و عسر نفس و احتباس حوض و داء الفيل و در معده  
 و جگر کمره و منفاصل و عروق و نفوس و فالج و تشنج و عسر و لقوه  
 و جوع کلبی و در و قروح او و ثقل سینه و در و سوزش و نفع و سهل  
 خلط حرق و لزج و مواد بلغمی و سودای را مفید است و آنچه در جنب  
 هر یک نوشته شده موافق نسخه کامل و بهتر است نسبت به نسخه  
 ندارد و هم حفظه غار یقون ۲ نیم استق ۲ نیم خربزه ۲ نیم سمنونیا  
 ۲ نیم هیوا یقون ۲ انیمون ۲ سفیج ۲ منقل ۳ صبر ۳ کما در یوس ۳  
 فراسیون ۲ سیلج ۲ و ار فلفل ۲ فلفل سیاه ۲ و مفید ۲ و ارجنی ۲ و غفران ۲  
 جاشیر ۲ سکنج ۲ خندبید ۲ و طرا سالیون ۲ و راز وند طول ۲ و با عسل کشد  
 و بعد از ششاه استعمال نمایند و در بعضی از نسخ عصاره افستین  
 صفت

حب الغار از هر یک دو مثقال نیم بری ۲ فرفیون ۲ سارج ۲ استقیل ۲ نیم  
 مشوی حبه مرصاف سسل هندی جنطیانا اسطوخودوس رنجیل  
 حماما حات از هر یک دو مثقال نیم اضاف نموده اند **ایا ریح ثیاد بطوس**  
 قوی تر از سایر ایاریات و اعدل از ایاریج لوغار یا و قدر سه شش  
 علم با مطبوخ غار یقون ۲ و برادویه مناسبه هر علتی و آن سهل  
 نافع است از برای سوء المزاج بارد و اوجاع کبد و معده و طحال و کمره و  
 مثانه و احتباس حوض و قولنج و امراض عتیقه و هضم فضول غلیظه لزجه  
 و سیال و ظلمت البصر و عسر نفس و کتفه بدین از اطفال فاسده  
 و تشنج و تقویت و تعدیل **آل** آزموده و جهت تحلیل ریح و سده حکم و سیر  
 و در سینه و پهلوی و جثه و امراض و استنقا که از ضعف و بردت حکم  
 و وجع کمره و جمیع انواع در سده و قطع خدام و برص و خناق بلغمی و لقوه و رشه  
 و فالج و تقویت حرارت غریزیه نافع است و با عسل ضعف او را نفع  
 و دافع سودای سخته و بلغم متعفن فاسد و کدازنده اظلاط غلیظه از کما







موافق میماند **ایرج** اگر غایب **این** داد و جهت امراض رطوبی  
 و دشواری نفس و دوار و مژه سودا و بکوحه که از رطوبات باشد و در کلو  
 و تشنج و فواق و وجع مفاصل و زرداب و قروح ریه و کله و کمر و کمر  
 دیوانه چون از آب سرد مخلوط سازند با شربت می از عصره قنار  
 اکهار و عصره جنطل وزن چهار قراط و آب قیصرم بنوشند و تا از آب  
 نرسیده باید با سوطان محرق داد و جهت درد شکم و رحم با آب  
 و سوط قراط چند بدست مخلوط سازند و کله در کرده آب کرفس  
 و در سیر عسل با طبع آفتیمون و مویزدانه بیرون کرده و قدر شربت و مدار  
 مدت مزاج بدستور **ایرج** سالت **م** ششم جنطل ۲۰ فراسیون  
 اسطوخودوس خربق اسود کما در یوس مقمونی فلفل امض دار  
 فلفل هر یک اوقیه و در مختار این مصل اوقیه اصل القار  
 مستوی فرمون صبر زعفران جنطیانا فطر اس لیون استق حادیه  
 هر یک یک اوقیه حبه دار چینی سکنج ترصاف سنبل الطیب اواخر

فندق

فودنج زراوند مدحرج هر یک درم بمسل بسند و بقدر حاجت  
 استعمال نمایند **ایرج** و **دفس** موافق نسخ کامل القنار و بقدر رفع  
 سودا و غم و دوار الثعلب و امراض بارده و غم و عصبانی با مطبوخی که در  
**ایرج** لو غار یا مد کورست با طبع لفظی استعمال نمایند و صمغ غار و شراب  
 یا مثلت کچن نند و قدر شربت و مدت مزاج بدستور سالت  
 ششم جنطل ۲۰ درم صبر درم خولنی ۱ کما در یوس سکنج حادیه  
 زراوند مدحرج ۲ فطر اس لیون فلفل امض و اسود کله سنبل سینه ۲  
 دار چینی زعفران رب کجیل ۲ مرصاف حبه ۲ کله ۲ و در بعضی نسخ کما  
 فیطوس فراسیون غار لیون از هر یک درم زیاده نموده اند بقدر حاجت  
 بمسل سسته استعمال نمایند **ایرج البقرات** و **ایرج** فوقرایس  
 نیز نامند جهت رطوبت و در کله از کجا رفا ستمونده باشد و جهت  
 غم و خوف و سیر عسل سوداوی و غم نافع و قدر شربت و مدت  
 مزاج بدستور **ایرج** سالت جنطیانا سنبل زراوند مدحرج



سلیخه دار یعنی از هر یک نیم فطر اسالیب کما در لوس اسطوخودس  
 فلفلیمون کیه هر یک مرقع صلبان زعفران هر یک یک و نیم  
 صبر و ام نیم شحم خنظل عم با غسل بقدر حاجت سببند **باب**  
**اندازش** جهت امراض بارده و ماغ و معده و مفصل و تشنج و صد سر و ضربه  
 و شکستگی اعضا و در و پهلو و معده و نفث الدم و در و بیکاه مایع است  
 قدرش در یک تا چهارم در او را مصلیه با کشین بنوشند  
 و صفا دهند و جهت ورم چشم **باب** غلبه و جهت ورم مقعد با  
 روغن کل سرخ و جهت قروح سر انگشتان با سر که صفا نمایند و در  
 امراض دهن غرغره و طریق شرب مدت مزاج بدستور ایا رجات  
 سببست **باب** دار چینی سلیخه سیاه قصب الزهره عیدان البین  
 فقام او خرقشور اطلع حبه اوقیه نیم کوبیده و ظرف یک سفالین که  
 با آب باران نشستن و درق که هر دوری سیمصد مثقال است بخورند  
 تا به نصف رسد پس صاف نموده نگاهدارند و صبر سقوطی یکم طریکی  
**باب** باران

۷۱ **باب** باران در آفتاب سبده بنشیند و چندان در آفتاب بماند  
 تا خشک شود پس با آب ادویه یک بقدر بدستور در آفتاب صبر را بپزند  
 تا تمام آبها را جذب نمایند و در سبده خشک شود پس با دیگر آبها غرض  
 و مرقه کبر از هر یک است اوقیه و در بعضی نسخ یکوفیه و در طرفینش نگاهدارند  
 و قدرش بهش یک دریم است **فصل** در جوارشات و آن فی  
 عبارت است از ترکیبی که مقوی معده و محلل ریاح و مصلح اغذیه باشد و  
 بعد از سه شنبین ادویه با شکر و امثال آن در صحن پهن کرده پاره و منقعی  
 جهت امتزاج آن منظور است **جوارش الملوك و ادواء السحر و مکور و جوارش الملوك**  
 مقوی اعضا و ثنیه و معده و مصلح حال رحم است و در حفظ جنین از  
 اسقاط بغایت محرم است **باب** لؤلؤ عاقر قرحا هر یک با ربیج مصلح  
 هر یک از زرباد و روچ تخم کرفس شنبطرح فاقله جوزا آب است  
 قرحه هر یک با همین سرخ و سفید کند رفل و رافل هر یک دار چینی  
 شکر سلیمانی مثل همه ادویه قدرش بهش یک بقدر و در حفظ اسقاط



چنین مداومت شرط است **جوارش** عود هفت نفوس معده و  
 تخفیف رطوبات و خفقان و ضعف جگر و ماضی نافع است **عود**  
 هندی سنبل الطیب رومی مصطلح قرنفل دانه بل جوز کوا از هر یک جزو  
 ابله کاف فرود تخم کرفس انیسون زرنبا و پوست برنج با دوجویه هر یک  
 یک جزو زعفران بسبب است رنجیل هر یک نیم جزو مشک اذاع هرستی  
 منقال از ادویه نیم یا یک وزن نیم ادویه شکر لقوام آورده به شند شربتی تا  
 دو منقال **جوارش** زعفرانی معده علیه تخم طلیون شقاقیل تودری ناف  
 سفوف ران الوصاف هر یک رنجیل تخم کزک تخم کنگر تخم کیمیا تخم  
 تره نیز که تخم جویهر تخم پازر تخم کندنا خولنیان جوز الطیب دار فلفل و  
 بوزیدال هر یک تخم آنجه به با فایند به شند و قدر شربت از آن ۲۰  
 و این نزدیک است بجوارش سفوف و الکراف سفوف بهم رسد بدل آن  
 و دوزن آن خصیة الثعلب با قدری خردل کنند بغایت نافع است برای  
 نفوس معده و باه و اعصاب ریش و کرده و کمر و آلات بول **جوارش** التفاح  
 آنکه در دهان

آنکه در دهان

بهت نفوس معده و احشای دماغ و ماضی نافع است **ص** یک رطل سیب شیرین  
 را از پوست و تخم پاک کنند با شرباب برکی فی کجاست تا فاسد شود  
 و از پر دین بپزد کنند با نیم رطل شکر سفید و نیم رطل عسل لقوام آورده فلفل  
 و دار فلفل و قرنفل هر یک رنجیل زعفران عود هندی کوفته و بخت شند  
**جوارش** انقو جهت قواسم و باد که در معده عارض شود و باد و اسهال را  
 سفوف نیای شوی تر به هر یک نیم رطل قاقله صغار مکده ۲ رنجیل و اجینی  
 آله مقش قرنفل لبغاج جوز کوا مکده ۲ شکر سفید فلفل ادویه همه را  
 کوفته و بخت با عسل به شند قدر شربت و این در نخه مذکور است  
**جوارش** الصلیب عود الصلیب عاقر قرحا رنجیل سنبل الطیب ابله کافلی  
 مکده ۳ اسطوخودوس دار چینی قرنفل زرنبا در پنج عقرنی مکده ۲ کوفته و بخت  
 با عسل مصفی باشد قدر شربت یک با دو نیم و این نیز در نخه  
 مذکور است و نافع است برای انواع **جوارش** باد جهت ریح بواسیر و نفوس  
 باه و ماضی لغایت نافع و موافق مزاج مبر و درین است **ج** رنجیل و دار فلفل هر یک



شیخ طریح هندی ۱۲ اشتقاق قله فایزده عمل مغز گردگان سفید کرده کنجد هر یک  
 ده عدد و بلاد آورده و در سه اوقیه روغن کنجد خیس نینده دست مالیده  
 صاف نموده ادویه را با آن چرب کنند و یکوزن نیم فایزده بقوام آورده  
 بسته شد **جوارش شکر** جهت تسخین معده و تقویت ماضمه و بلغم  
 در طوایب نافع است **کبابه** قاقله صفار و کبار قرنفلی و در جبین و تخم  
 و در فلفل و عفرال مکده اعود فلفل نیم شکر سفید راجه بقوام آورده بسته شد  
**جوارش کافور** جهت ضعف معده و ماضمه و بلغم غلیظ و ضفقال **در تخم**  
 فلفل و در فلفل و در جبین و فرفه ساج هندی سنبه الطیب جوز بوا  
 صندل و عود بستان هل بسبب قرنفلی و مشک سعد طایسفر  
 تباشیر عود هندی از هر یک نیم کافور مشک مکده انیم قندها بقوام آورده  
 بسته شد **موجون مفرح** جهت رفع حزن و تقویت بدن و معده و یکوزن  
 رخسار و لوبی و دال و عرق لغایت مؤثر کل ساج و قرنفلی مصطکی  
 سنبه الطیب اسارون مکده ۴ فرفه زرب مکده ۲ بسبب جوز بوا

قاقله کبار

قاقله کبار و صفار مکده ۱۲ لوزن ادویه ۱۲ مکده رادیت رطل آب  
 بجوشانند تا ببلک رسد و از پرویزن بیرون کرده با یکرطل شکر سفید  
 بقوام آورده بسته شد و این نسخی بعینها نوشتار و می هندی است مکده  
 وزن ۱۲ **جوارش مغز صلی** به ستور جوارش تقویت و بجای  
 به شش بن باید کرد و در تقویت معده ابلغ از آن **فصل چهارم** و معالجات  
 کبار و صفار و باهیه و سهیل آنچه منضمین لغدیل و لطیف و تقویت  
 و تقطیع و تسخین و جلا عین و حفظ صحت و تحلیل باشد آنرا معجون نامند  
 و هر چه از آنجمله مشتعل بر ادویه قوی ترکیب و ذو الکاح صیه باشد و نده بعیده  
 از مزاج میقتد آنرا کبار و عکس آنرا صفار نامند و آنچه منضمین نوران حرارت  
 عزیز و قوت دار باشد که باعث سردی آنرا مفرح گویند و شش و ط  
 ترکیب معاجین به پنج است که در تریاق مذکور شد و باید با عمل بسته  
 شود و در فصل زمستان عمل است و وزن ادویه و در تابستان دو وزن  
 ادویه فرموده اند کجا میزند است و بعضی لوزن ادویه و بعضی ترکیب فایله

معجون



واکثر در همه فصول است وزن قائلند خصوصا معاجین کبار را  
 چه غلبه غسل مانع تعفن و موجب امتزاج و نفوذ قوت ادویه در اعضای  
 اعضا و قبول طبیعت و حفاظت قوت اوست و سبب اینکه کیفیت  
 عمل را در فراج تر الکیب اعتبار کرده اند ظاهر نیست و نزد حقیر اولی  
 در فراج مرکب اعتبار اوست **موجن** سوار جهته امراض ملغی و سوداوی و  
 برای صداع و ضعف و غ و ضعف کرده و جنون و ضعف بدن و  
 نیال و دو سواس و سل و سینه قدیم و دوق و برص و بهن و درد  
 معده و جگر و برقان و سبز و دامیل و زحیر و قوت باه مفید است  
 جنطیاف و فومانا و مرکب تخم پنجه گشت حب الغار و زراوند و طویل و نیل  
 چند بیدستر حب بلبل اسدرون سکنجبین مکده ام تر صاف ام  
 اگر ترکیب ام عدادانک در پنج زرباد تخم کرفس مکده ام و عدادانک زعفران  
 و ارچینی لک مغسول صبر سفوطری از به سفید عود و جوز بواقر فلفل ربوده  
 قافله است نه سبب است سبب الطیب کل سرخ سواد حب الحوب  
 الی الله

۷۲  
 بلبله سبب است بلبله انکه مقتدر مکده ام بکد انک تخم جرجهر تخم پیاز  
 تخم کندنا مکده ام و ادانک زرباد شیطرح پیاز و غنصل مشوی اقلین مکده ام  
 نرم صلایه کرده بروغن بادام جرب نموده باست وزن غسل بهر کنند  
 و شش ماه و در کذا است نه بعد از ان استعمال نمایند شش ماهی از به تا  
**موجن** الی الله جهته سل و درد شکم و منبهای مختلف و ربع و ربع قونج و در درج  
 فریمون افیون سکنجبین زعفران صمانا قاقیا قرصط المیز سبب ضعیف  
 تخم تخم قوتی تخم انجرو حب الحبوب المقتدر مقل از برق لبان سماق  
 بدانه و لقی بیدانه کبریت انفر میوه باست فلفل ابيض مکده ام کل سرخ  
 عاقر قرحا تخم عربینا تخم سداب تخم کرفس مکده ام زرباد حب الی تریج  
 ناخواه تخم طر شقوق تخم باذروچ اقرطم زنجبیل مکده ام و بعضی اطباء فلفل  
 را ام عدادانک میکنند صموغرا و شراب ریجانی یا جمهوری یا مثلث  
 یا نیمه زبیب و غسل چنانچه و با شراب و غیره مذکرات خیر نرم نموده  
 سه روز بگذرانند و روغن بلبل یک کف در او مخلوط نموده حرکت



تا خوب مزوج شود و بعد از دو سه جوش از آتش بردارند و در  
 ظرف بکوزه از شیشه بگذارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند  
**موجن کالنج** هت در کوزه و مانند دبلو الهم تخم کرفس را پنج کله تخم  
 مفترا تخم شکران تخم حماض بری افیون مغر صندریه مفترا مغر  
 رعنون سدیق کشوی مفترا با دام مخ مفترا نیم حبه الکا کله الجا  
 ۲۵ عو با مثلث قوام دار باشد شترای **موجن الاصلط** **موجن**  
 جهته ف و مزاج و ضعف و برودت معده فطر اسهال یون اسهال  
 افنتین الجدا لسیا فودنج بری لغاع علم با ست ورن ادویه  
 عمل بر شد **موجن فبالک** جهته وجع مفاصل و نفرس و تسکین  
 در و آنها و جهته منع حدوث در و مفاصل و نفرس و جهته سپرز و باد های  
 غلیظه و تبهای کهنه و در و فونج و کشودن سده و کد اخن سنگ کرده و  
 جهته غش نفرس و قروح امعاء و تاریکی چشم و در و کل و نگاه و در و  
 بوشند و جهته حفظ بدن نافع و مانع است از حدوث بیماری از امراض

کانه

تخم سداب بری فراسیون انیسون اسقو لوقه ریون کما فی طرس  
 جادو کله خطی نای رومی اسطوخودوس قرو ما مایع سائل که هم و  
 قسط المر رعنون فلفل الریض اوخر مرصاف سبل الطیب فریون  
 قشور اصل الفاح اسنق فودنج جیا تخم رازنا کله تخم خربری کل سرخ  
 ناردین اقلیط کلسبل رومی سحت السبل کله دار چینی سلیخه  
 عصاره غاف کاشم بذر حنظل قننه صمغ اللوز یعنی کترای با دام فون  
 بذر البیج الا بریض کله ادویه را کوفته و بجایه و آنچه حب ندی است در شرب  
 ریجانی یا جمهور می بانیید ریجیب و عمل خیسیده با ست ورن عمل کف  
 گرفته باشد و بعد از شش ماه در وقت حاجت استعمال نمایند  
 و قدر شربت او وزن یک دریم است آب کرم و جهته سنگ شده و کرده  
 با آب کرفس و رازنا نه و جهته در و معده و کله باء الاصول و جهته نفرس و در و  
 مفاصل بقدر یک نخود هر روز قبل از طعام با آب کرم بنوشند **موجن سنجربا**  
 یعنی کشیر النجاص جهته در و معده که از برودت باشد و سوء الهضم و در و فونج



و عسل البزل و مرضیه های بلغمی و بادوامی غلیظ و از برای صحت بدن  
 از عسل بسیار معید است **جذبید** استر افیون و از برای مکه ام مرصاف  
 فلفل و از فلفل قنده قسط خلوه مکه و زعفران ام و در بعضی نسخ زعفران  
 متوفو دو قوا اسرون مکه ام ادویه را کوفته و بجته با عسل کف کرده کشند  
 و بعضی از اطباء عسل یک سکر چه مثلث داخل کنند قدر شربت  
 از یکد لکنت ۲ دانگ و بعد از شش ماه بقدر حاجت استعمال نمایند  
**دواء الکبریت** جهت تبهای کرم بالرز و سرد و بلغمی و سرد و ای که نه و نه  
 گفته که از ماده برودت و رطوبت باشد و در دمای مزمن و گفته باغی است  
 و جهت کزیدن مار و عقرب و از برای بول و ریختن سنگ کرده و مشابه  
 و فعل او زرد یک بفعل تر باقی است فلفل امیض و زرد الیچ و زرد مانا  
 لبان ذکر مرصاف مکه ۱۲ افیون زعفران مکه او در بعضی نسخ سیخه  
 و ورق سدا مکه الکبریت اصفر خام و از فلفل قسط مکرر را فند طول  
 فشر اصل اللفاح فربون مکه ۳ ادویه را کوفته و بجته و صمغ را در شربت

بادوامی

یا جمهوری خیسایده و باست وزن عسل کف گرفته بسند و در  
 وقت حاجت استعمال نمایند قدر شربت ام با آب نیم گرم و به آب  
 کرفس و زرد الیچ و زعفران سرد و ای و بلغمی **سخنه دیکر** مسکینی  
 معده جهت تقویت معده و جگر و احشاء و تسخ و فاج و سیان و لقوه و  
 تقویت باه و رفع سموم و حفظ حرارت غریزی و تجلیل ریه و در حاش  
 و ضعف بدن بیدیل و در اول سیم کرم و موافق مبرودن و قدر شربت  
 از نیم ام فلفل بلغمی سبب الطیب زرد الیچ و سبب مرصاف الخ  
 زنجبیل قرنفل سبب کثیر لکنت ۲ زراوند طول فلفل سیاه و کرفس  
 ایسون مانخواه زرد کرمان فطر اسالیون اسرون کبریت زرد انجدان  
 پودنه لغناغ بذر الحجه کند مکه و حور بواغم و قوقح او خمر مرصاف افیون  
 مکه ۳ عود مندی فلفل سفید مکه زعفران ام نیم مسک فربون مکه ام بادوام  
 وزن عسل کف گرفته بسند و اگر به بل گوگرد و در کنند اول است  
**سخنه دیکر** جهت ضعف جگر و ابتداء استسقاء و برودت معده



و تقشیر شده و در ار لول و ریختن سبک شده و کرده و تیرین  
 دو نام است از برای جگر لک منقح ۱۱ اوقیه با دوام تلخ منقح در چینی  
 قرفل که ده اوقیه کما فی طوس متوفور و فای خشک که ۴ اوقیه در قوطر  
 سالون زیره کرمانی ریختن که ۱۱ اوقیه سبیل الطیب بکر طح خطایان  
 ردی زراوند حرج که ۱۱ اوقیه صبر مقو طری ۴ اوقیه زعفران ۳ اوقیه سارون  
 ۱۱ اوقیه فوة عیدان البلسان که ۱۱ اوقیه حن البلسان سبکی مصطک  
 قصب الزیره مقل ازرق که ۱۱ اوقیه رت السوس بکر طح نیم زراوند  
 چینی جعد ۱۱ اوقیه ۲ فلفل سیاه قسط تلخ که ۱۱ اوقیه سیب الیوس ۱۱ اوقیه نیم  
 روغن بلسان ۳۰ اوقیه ادویه را کوفته و بخته با روغن بلسان حرج کرده  
 بسته وزن غسل کوفته بسته و بعد از ۱۰ ماه استعمال نماید  
**سخت دیگر** منافع این قریب ۲۰ اول است می ریون چینی یک اوقیه نیم  
 لک منقح قسط المرفق ۱۱ اوقیه حن البلسان ۱۱ اوقیه فلفل سیاه  
 که یک اوقیه ادویه را کوفته و بخته با روغن بلسان حرج کرده بسته  
 بسته وزن غسل کوفته بسته و بعد از ۱۰ ماه استعمال نماید

در زرد

۷۷ و در وقت حاجت استعمال نمایند **سخت دیگر** هت در معده که از  
 موده بارده باشد و منظم طعام کند و هت تحلیل ریح و در و جگر و سبب زو ضعیف  
 بدن تخم جزری زیره کرمانی عیدان البلسان سبکی قرومانا قح  
 اذخر کج کرفس که ۱۱ اوقیه وار فلفل قسط تلخ فلفل ابی که نیم منصف حن البلسان  
 ۱۱ اوقیه روغن زعفران که ۱۱ اوقیه غسل کوفته بسته و بعد از ۱۰ ماه  
 بسته به آب کرم و بماء الاصول **محمون دیگر** که در تمام سال استعمال  
 میشود و گویند از خواص او آن است که چون مده یکنام حورده شود موی سفید  
 سیاه میگرد و چون تمام سال مداومت نماید هت تقویت معده و  
 باصره و رفع لکنت زبان و برودت اعصاب و عروق و تقویت کرده  
 و ماه و قوت حافظه و رفع امراض طبعی و سرداوی و جذام و بهق و برص و بواسیر  
 و حفظ حرارت عذری به عدیل است **ص** پوست طبله کباب طبله سیاه  
 اکله مقش که ۱۱ اوقیه پوست طبله زرد پوست طبله شونیز که ۱۱ اوقیه فلفل سیاه  
 وار فلفل که ۱۱ اوقیه فلفل سیاه ریختن با روغن قاقله صغار که ۱۱ اوقیه کبابه با روغن منقح که



از عل برنج و مویز و تخم خیار مفقود است و در بعضی نسخ استق و مویز بنظر  
رسیده و در بعضی سعه ۱۳ الفستق رومی ۲۰ افزوده اند **اطلیه**  
جهت در و کلو و درم کلو و الواع خاق و درم سینه و شش که از رطوبات باشد  
انیون تخم کرفس یا نخاه او خرنج سوس استما کجانی ثب یا فی  
تخم خرمل اصل السوس محلوک سیلخه و در بعضی مرصاف زراوند طویل که بکاف  
اقراص افرو قو معا و در دابس منزوع الاقراص که ۱۲ اوقیه قسط المر باد  
الخطا طیف نامه مکده ۳ اوقیه زعفران یک اوقیه نشسته کنند سبل الطیب مکده  
مازنی یک تازه ۶ عدد و ادویه را کوفته و بخته با عسل کف کرده بپزند قدر شربت  
بگذراند مازنی با ماء العسل یا ماء الشیر یا آبی که بخت باشد در وعده و کاف  
و اصل السوس و طلا نمایند با پر مرغ از داخل کلوسه مرتبه یا چهار مرتبه در روزی  
و به ستور در روزی سه چهار بار غرغره یا یک از آبهای مذکور باید کرد و قرص افرو قو  
معما در اقرص مذکور است **نسخه دیگر** از جهت در دمای کت عکبر و سپرد  
بر دوت و غلط آن و میکن پسته به جمع آلات غذا را و پراکنده میکند با دمای

بمقدار

۷۸ غلیظ را و او را رابول می نماید و به تمامه جمیع در دمای مثانه و کرده و درم که از  
مواد غلیظه باشد و از برای صلابه رحم و مثانه و به تمامه استمقا و غیر آن  
ماخ است **مرغفران** ۲ سبل الطیب فومو اینون دو قو اسرار  
راوند فطر اسلیون مرصاف مکده ۴ سبلخه قسط سبلخه فقاخ او خرنج  
البابال فومو رب سوس مکده ۱۰ عصاره عافت اسقو کوفت زراوند  
جعه مکده ۴ روغن بلبان نیم اوقیه کبر رومی ۲ با عسل بپزند  
قدر شربت یک درم باشد **عسل معجون**  
جهت در دموده و جکرو سپرد و ضعف سعه و امراض شکم و زردا سف  
ورنگ رخا را نیمکو گردانند **سبل الطیب** ریون زعفران سیلخه  
مکده ۲ و در بعضی مرصاف قسط المرفقاخ او خرنج مکده ۱۰ ادویه را کوبیده و بخته  
با سه وزن عسل کف کرده فقه بقوام آورده بپزند و در وقت حاجت  
بجا برند و در اکثر نسخ اجزاء مذکور است و پند و مقرر او مثلث است  
خبانه **معجون دیگر** و آن معجون بلادی است جهت استغای عصب



و در واد و نسیان و خیالات و صرع و در واد و مسوده و در واد و سینه  
 و جمیع در واد و نسیان و خیالات و صرع و در واد و مسوده و در واد و سینه  
 و بعضی اطباء شیخ ترکا و در بعضی شیخ رومی اصفه  
 نموده اند اقبول او فرایونه چینی حب البان المقشر قرنفل که یک قیه  
 در صطک و عل القرویا که عبارت از بلادر باشد که در حب البان  
 برنجیل صبر مقوطری که یک قیه غاریقون اصل السنوسن الاسمان  
 ۲ اوقیه پوست پنج رازیان ۳ رطل فلفل خمرسته قرط که دو من نیم باشد  
 ادویه یا لبه الیوفه و بجنه غیر از بلخ رازیان که اوراسته روز و سه که  
 خیس نموده باشند بعد از آن در واد یک پاکیزه کرده و دست جوش داده  
 از آتش بگیرند و صاف کنند و باز در واد یک نموده و دست جوش داده  
 به آتش نرمی به بزند تا بقوام غلیظ برسد پس ادویه مسوقه را به او  
 ریخته مخلوط سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدرش به یک کد هم  
 به آب نیم گرم و بجنه فالج و لقوه و استرخا یا لب شربت بنوشند  
 الله اعلم

۷۹  
 جهت سده که در واد و مسوده و در واد و سینه و در واد و نسیان و خیالات و صرع و در واد و مسوده و در واد و سینه  
 غلیظه که در شکم متولد شود و جهت تمهیدی که از ماده بارده باشد مثل ریح و  
 مواظبه و سه که از رطوبت باشد و سستی اعضا و انقطاع النفس  
 تخم حرمل یکین نیم لبان و کرا ریلونه چینی راز و نه طول و مدخرج مکمل به رزبان  
 در واد ۲ در صطک حب البان رز عفران اکلید الکلسن سنبل الطیب  
 که ۱۱ انیسون رنجیل قرط المر سکینه که ۳ اس تیر قرنفل خمرسته  
 و در واد شریفه که اس تیر سعه اس تیر صبر مقوطری ۱۲ اقل سیاه  
 ۱۰ ادویه را گرفته و بجنه با غسل کف گرفته سه وزن ادویه بپزند  
 و در وقت حاجت استعمال نمایند **توجه** بکیرند گفتار لک ماده  
 پیر پیچند زنده را و به بپزند دست پای او را بعضی بعضی و به بپزند  
 در واد یک مس بر آب جوشان و بریزند بیالای او اگر ترس امیض و  
 شربت از هر یک یک کف و آب شیرین لقه حاجت و سه و یک  
 را بپوشانند و به آتش نرم بپزند تا خمد شود بعد از آن از آتش بگیرند



و سه دکنده و شورابی و اور الزلوس و اسحوال و موی او پاک  
 نمایند و باز شور بار آور و یک پاکیزه بریزند و بر او از روغن بنبل و روغن  
 نار و بن از هر یک یک سکر صوبه آتش نرم بپزند تا ملث باقی ماند  
 بعد از آن غسل بقدر شور بار آور بخیزند تا آنکه قواش همه قوام غسل  
 غلیظ گردد پس بریزند بر او ادویه مجموع و از آتش برداشته و در ظرف  
 شیشه کده آشته و وقت حاجت بعد از ششماه استعمال نمایند  
 و اگر قبل از ششماه استعمال شود مملکت خواجه بود  
 حب البلب ل کندش حماما پوست پنج لفاع آشته سیخه شقی  
 لبان ذکر اصل التوس محکوک عیدال البلب ل تخم حنظل رنجیل سکنج  
 جاونیر دارچینی جذبه بیدستر هزار حشاش شش بندال شیطرج مندی  
 تخم اترج کرو یا زراوند مدحرج قاتل ابیه سکر حب الفار دم الاخوین مکه ۲  
 رغنفران فلفل بذر البنج مکه افریون ما بذر الحریل قرنفل ساوج مندی  
 شحم الکمر که ل حریق امیض مراره الفیل قسط المرکه عم طلا و نقره

سایده ۱۲۲

۸۰  
 سایده ۱۲۲ و آنک قروال اسم عربی است زرباد و در و سنج کاو  
 مکده سبل الطیب مکث دایک افیون ه ارب ششم خام مله  
 اسنان ذکر کرمیت بحری سوخته قنده خیار شکر که از دانه و حویب  
 پاک کرده پسند قروال طایب فرنج شاده انبرج کامل مانجوا صغیر  
 فارسی پنج روغراحت الکبر مکه ام کوفته و بخیته و صموغرا در شراب  
 ریحانی کهنه خیس شده است وزن ادویه غسل کف گرفته  
 سه شند و بعد از ششماه استعمال نمایند  
 هبه مزه و فلفل سودا و وجع الصبیان و در رحم فلفل ابریش رنجیل  
 ملح سندی قسط المرکه افیون فریون جذبه بیدستر رغنفران  
 قرنفل مصطک عاقر قرحا مکه سعد هزار حشاش فاشه سبیل که  
 شش بندال است زرباد و در و سنج زراوند طویل مکه ۲ و هس البلب ل  
 ماء الکافور مکه ۴ ادویه را کوفته و بخیته و روغن بنبل و ماء الکافور حریب



باسته وزن ادویه عمل کف گرفته بسبب شند و در وقت حاجت بعد از  
 شستن با استعمال نمایند و معوط او مثل عدسی یا آب برنج خوش بخت غلغلان می  
 نافع است **هفته** در دمعده و قهه های کهنه و غشی و عسر البول  
 و برص و ابلق و بجه و سرفه و عطش و قروح و شش و عظم و زهره و برص  
 بدن و بواسیر و در و سپر و دهن و قولنج و زرداب و امراض زکامی است  
 و استهای طعام نافع و قوتش تا بحال باقی است **بلبله** سیاه  
 بلبله شیره لاله وانه بیرون کرده برنج فلفله به تخم کرفس شیطرح هندی  
 فلفل سیاه آن الوصافه زیره کرمانی و هندی که شونیز است شش فلفل که  
 بقول بعضی شفاقل است **ملح** درانی و هندی و همین ملح العجین سیاه و  
 سیرخ مانخواه که سترید سفید بکیرطل ادویه را کوفته و پیخته شیره ملح وانه بیرون  
 کرده سترطل در بیت چهارم رطل آب شیرین به آتش معتدل بپزند تا شش  
 باقی ماند و از آتش گرفته صاف کنند و لغتش ایندازند و سکر سفید چهار  
 رطل را و ریخته به آتش بکدازند و به آتش هموار بپزند و حرکت دهند تا سکر  
 کدازد

که اخته شود و غلیظ گردد و مثل عمل دروغ شیطرح تازه سترطل بر روی بپزند  
 دهند تا آب منروج شود و از آتش گرفته ادویه را کوفته شده را بر آن بپاشند و بهم  
 زنند تا منروج شود و در ظرف چینی که آشفته وقت حاجت استعمال نمایند  
**قد شربت** رشته متقال تا چهار متقال **منافع** مثل الکرب  
 بلبله هندی بلبله شیره لاله وانه بیرون کرده فلفل و فلفل شیطرح هندی  
 صبر بچیل حب النیل برنج تخم کتیر خنک مانخواه فلفله به تخم کرفس  
 آن الوصافه زیره کرمانی و اطوطا از هر یک چهار شنبه لاله بیرون کرده  
 ملح هندی قرفه ساج هندی ابل که شونیز است و اگر یافت شود عوض  
 آن قافله کبار است **حب** التوداء از هر یک سترید سفید روغن شیرخ از  
 هر یک ستر استار شکر سفید یا استار مویزدانه بیرون کرده به استار آب  
 آبلج ۲ رطل **طریق** فلفل شیره لاله وانه بیرون کرده ستر طل مویزدانه بیرون کهنه باها  
 رطل آب بپزند تا لعش بماند و آتش را صاف نموده و در یک کوزه بپزند  
 و شکر را بر او انداخته به آتش نرم بپزند تا شکر کدخته و مثل عمل غلیظ شود پس



ادویه مسوقه مدقوقه را برور بچینه بر بالای آتش حرکت دهند  
 بعد از آن روغن شیرین را نیز بچینه بهم زنند تا خوب همزوم شود و  
 مثل خمیر گردد و از آتش بگیرند و سر کنند در ظرف شیشه یا صینی  
 گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند

شخصی بنام خوشنویس یا بنده شده باشد هنوز بار ناخوش در بدن او قیرت هر وقت حمام  
 برود این اجزاء را گرفته در میان یک سپار کوچک نخله آبرو صاف نماید تا آبر  
 در حمام قبضه و در مجرای نه بران با لندله ای زباله بپزد تمام شده خرد انداخته  
 عمو صلب استخوانی را بر ریخ بویید اگر بکشد ملک کلر بود در آن بر کسب آب  
 بچون عجب است در از بران فایده نفع است بسیار است در از بران فایده نفع است بسیار است  
 هر چه در این باره کاور صغیر بود موسیقا یا زهر سمی فایده نفع است طبعه شکر قوه  
 عجز مشک یا به شتر اجزاء داخل که حبت اندازد در آن کافور صغیر و صندل و زعفران

فصل الطلح کان معدودا ما ویدد الی اول  
 ان کان منقلا ما ویدد الی اول  
 حذین ان کان منقلا ما ویدد الی اول  
 ان کان منقلا ما ویدد الی اول

هذا فی دقا خط محمد بن الا  
 ننان الما عا خط الص  
 مینا

والله اعلم بالصواب  
 فی الزمان من یوم یوم الله در العالیین فی الزمان من یوم یوم الله در العالیین  
 و در حد خط بر مرکب زهر سمی فایده نفع است طبعه شکر قوه  
 عجز مشک یا به شتر اجزاء داخل که حبت اندازد در آن کافور صغیر و صندل و زعفران  
 و در حد خط بر مرکب زهر سمی فایده نفع است طبعه شکر قوه  
 عجز مشک یا به شتر اجزاء داخل که حبت اندازد در آن کافور صغیر و صندل و زعفران







در کتب

این کینه در شب و روز بزم و نماز گفته نماید در دست چپ راست و خفه غذا خورد و تا فرو نشاند  
از غذا صرف عدول ننماید و غذا را از او بجا چون میوه که در شکم ترش نبرد از غذا صرف  
از بقیه روز و نیز در یک گشت و یک بپوشد و خورد و خورده شود و کوشش نماید بر پوشیده سرخ نموده  
بیشتر و فراوان باشد و غذا را از کجای غذا که در دهان و در کله پا و در کمر و در مثال آن غذا را از  
شکم و اینها را قرار دهند و در آن شکم صاف بود از غذا آب دهان باشد و خفه ترش در او را بپوشد  
شروع بخوردن غذا باشد و در رخم غذا را اگر مده قار و یا فراوان باشد و خفه ترش در خفه  
بیشتر از خفه ترش و خفه ترش در رخم غذا را اگر مده قار و یا فراوان باشد و خفه ترش در خفه  
غنی باشد و در رخم غذا را اگر مده قار و یا فراوان باشد و خفه ترش در خفه  
اگر مده قار و یا فراوان باشد و خفه ترش در رخم غذا را اگر مده قار و یا فراوان باشد و خفه ترش در خفه  
چهار در رخم غذا را اگر مده قار و یا فراوان باشد و خفه ترش در رخم غذا را اگر مده قار و یا فراوان باشد و خفه ترش در خفه  
و در رخم غذا را اگر مده قار و یا فراوان باشد و خفه ترش در رخم غذا را اگر مده قار و یا فراوان باشد و خفه ترش در خفه  
دار و در رخم غذا را اگر مده قار و یا فراوان باشد و خفه ترش در رخم غذا را اگر مده قار و یا فراوان باشد و خفه ترش در خفه  
چهار در رخم غذا را اگر مده قار و یا فراوان باشد و خفه ترش در رخم غذا را اگر مده قار و یا فراوان باشد و خفه ترش در خفه  
بلکه در رخم غذا را اگر مده قار و یا فراوان باشد و خفه ترش در رخم غذا را اگر مده قار و یا فراوان باشد و خفه ترش در خفه



























































































































































من الغيب  
وعلاجه

[illegible]







































































في القديس  
وعلى صلاتها

2

[illegible]

خبرنامه  
الشمس























عضی  
الکلب

مارقم

[illegible]



















































هذا تقرير من بعض العلماء

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الإنسان وعلمه البيان وشرف بعضه  
 لشرفه علم الأبدان والآداب الذي نطق به في حصر العلم بها  
 كلام سيد المبعوث على الأنس والجان حمداً الذي بدأ به  
 الكفر والعصيان بدو نزول القرآن صلوات الله وسلامه  
 والهداه إلى سبيل النجاة والعفان أما بعد **فلا والله**  
 جرح الله الأشرف المشرق المصطفى محمد وآله الطاهرين في حقهم  
 والذين هموا السادة العظمى في العلم والدين والحق في الدنيا والآخرة  
 شمس نورانية في العلم والدين والحق في الدنيا والآخرة  
 بنظر من قام من بعدهم في حقهم من بعدهم في حقهم من بعدهم في حقهم















































[illegible]

شفق در کمال  
سده و عهد ما  
و بیان صفات

مسلم

[illegible]

کتابخانه  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران































[illegible][illegible]



























































مگر کم دهم لا یونید **الحق** از جهت کون گوشت مرده و غیر دبار و اینها هفتاد کلان  
تو با من کردی ای پسر بدار ای پسر بدار ای پسر بدار ای پسر بدار ای پسر بدار  
و تو با من کردی ای پسر بدار ای پسر بدار ای پسر بدار ای پسر بدار ای پسر بدار  
**الحق** و او ای که گوشت آورده است از بلای پارس و اینها هفتاد کلان از زوت خون بیاورد  
کلان فارسی در شهر جهان در شهر جهان در شهر جهان در شهر جهان در شهر جهان  
یکدیگر نمایند از روز و شب و اینها از اینها **الحق** بر اینها هفتاد کلان از زوت خون بیاورد  
تا چهار ماه از خوردن بهانه برود است حمام از دهم هفتاد کلان از زوت خون بیاورد  
و حمام برود هفتاد کلان از زوت خون بیاورد و اینها از اینها **الحق** و اینها هفتاد کلان  
خوردن صید و اینها گوشت از اینها گوشت از اینها گوشت از اینها گوشت از اینها  
کلان از اینها گوشت از اینها گوشت از اینها گوشت از اینها گوشت از اینها  
بود اینها هفتاد کلان از زوت خون بیاورد و اینها از اینها **الحق** و اینها هفتاد کلان  
شاه کاو و اینها هفتاد کلان از زوت خون بیاورد و اینها از اینها **الحق** و اینها هفتاد کلان  
مرد از اینها گوشت از اینها گوشت از اینها گوشت از اینها گوشت از اینها  
آب که هفتاد کلان از زوت خون بیاورد و اینها از اینها **الحق** و اینها هفتاد کلان

مرد

به هفتاد کلان از زوت خون بیاورد و اینها از اینها **الحق** و اینها هفتاد کلان  
آب که هفتاد کلان از زوت خون بیاورد و اینها از اینها **الحق** و اینها هفتاد کلان  
از اینها گوشت از اینها گوشت از اینها گوشت از اینها گوشت از اینها  
کلان از اینها گوشت از اینها گوشت از اینها گوشت از اینها گوشت از اینها  
بود اینها هفتاد کلان از زوت خون بیاورد و اینها از اینها **الحق** و اینها هفتاد کلان  
شاه کاو و اینها هفتاد کلان از زوت خون بیاورد و اینها از اینها **الحق** و اینها هفتاد کلان  
مرد از اینها گوشت از اینها گوشت از اینها گوشت از اینها گوشت از اینها  
آب که هفتاد کلان از زوت خون بیاورد و اینها از اینها **الحق** و اینها هفتاد کلان



2

شماره

فی الحال

سید

مجلد دوم

نویسندہ

مجلس

پیشانی



















**نخوف دران**  
نخوف بشد بکاشند آنگاه که در کشتن و شمشیر و دود و در دستان کردار و نه **نخوف** خبر که در کشتن و

بکشد ترسی بر بکاشند **نخوف** بوز در زان کشته که در کاشند و سیه و سیه که با دهنم کشته شود  
اش زب بوز در زان بوز در کاشند و سیه و سیه که با دهنم کشته شود

**نخوف زان**  
دوازده در شربت کج بکشد و نه **نخوف** از آن که در کاشند و سیه و سیه که با دهنم کشته شود  
نخوف از آن که در کاشند و سیه و سیه که با دهنم کشته شود

**نخوف زان**  
دوازده در شربت کج بکشد و نه **نخوف** از آن که در کاشند و سیه و سیه که با دهنم کشته شود  
نخوف از آن که در کاشند و سیه و سیه که با دهنم کشته شود

**نخوف از**  
دوازده در شربت کج بکشد و نه **نخوف** از آن که در کاشند و سیه و سیه که با دهنم کشته شود  
نخوف از آن که در کاشند و سیه و سیه که با دهنم کشته شود

**نخوف از**  
دوازده در شربت کج بکشد و نه **نخوف** از آن که در کاشند و سیه و سیه که با دهنم کشته شود  
نخوف از آن که در کاشند و سیه و سیه که با دهنم کشته شود

**نخوف دران**  
نخوف بشد بکاشند آنگاه که در کشتن و شمشیر و دود و در دستان کردار و نه **نخوف** خبر که در کشتن و

بکشد ترسی بر بکاشند **نخوف** بوز در زان کشته که در کاشند و سیه و سیه که با دهنم کشته شود  
اش زب بوز در زان بوز در کاشند و سیه و سیه که با دهنم کشته شود

**نخوف زان**  
دوازده در شربت کج بکشد و نه **نخوف** از آن که در کاشند و سیه و سیه که با دهنم کشته شود  
نخوف از آن که در کاشند و سیه و سیه که با دهنم کشته شود

**نخوف زان**  
دوازده در شربت کج بکشد و نه **نخوف** از آن که در کاشند و سیه و سیه که با دهنم کشته شود  
نخوف از آن که در کاشند و سیه و سیه که با دهنم کشته شود

**نخوف از**  
دوازده در شربت کج بکشد و نه **نخوف** از آن که در کاشند و سیه و سیه که با دهنم کشته شود  
نخوف از آن که در کاشند و سیه و سیه که با دهنم کشته شود











